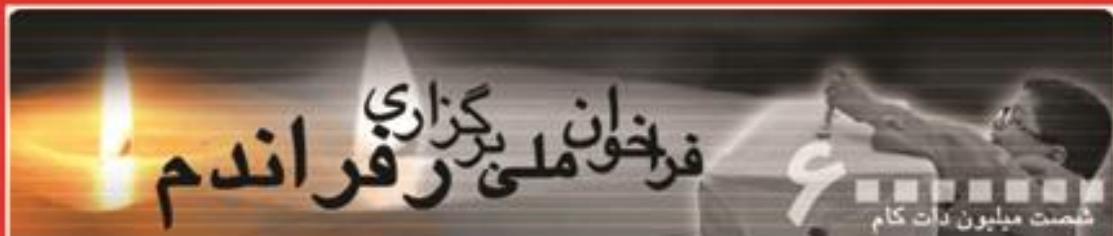


تلاش



جنبشی که زمانش رسیده است

همکاران ما در این شماره:

داریوش همایون / دکتر محسن سازگارا / دکتر باقر پرهام / دکتر مهراڻ براتی / دکتر هوشنگ نیاوندی
رضا بایگان / دکتر محمد رضا جلیلی / فرهاد یزدی / بهمن امیرحسینی

تلاش

انجام وریش نامی جانم آنجاست
شادابی باغ ارغوانم آنجاست
دیریت درین قفس، نفس می کشم
گر خاک شود تنم، روانم آنجاست
رضا مقصدی

سال چهارم / شماره ۲۱ - دی / بهمن ۱۳۸۳ برابر با 2005 Januar

صاحب امتیاز : علی کشگر

مدیر مسئول و سردبیر : فرخنده مدرس

نشریه تلاش ؛

به هیچ حزب ، سازمان ، گروه و جمعیتی وابستگی ندارد .

آدرس پستی :

Talash
Sand 13
21073 Hamburg / Germany

Fax :(0049) 040 32 80 88 25

آدرس تلاش در اینترنت :

<http://www.talash.de>

پست الکترونیکی :

Talashnews@hotmail.com

در این شماره ... ۱

از همگریزی تا همگرایی استراتژیک

داریوش همایون ۲

هیچ قدرت استبدادی خودش را به رأی نمی گذارد

محسن سازگارا ۵

رفراندوم نقطه پایان توهم اصلاحات

باقر پرهام ۱۵

«رفراندوم»

خشونت زدائی از سیاست، نه سازش با حکومت

دکتر مهران براتی ۲۲

صراحت یک نویسنده شجاعت یک شاهد

دکتر هوشنگ نهاوندی ۳۲

انرژی اتمی ایران - حق ملی در تضاد با امنیت بین المللی

رضا بایگان ۳۹

تلاش هسته ای حکومت اسلامی و طرح های ناتمام اروپا

محمد رضا جلیلی ۴۲

سیاست خارجی جمهوری اسلامی و تضعیف امنیت ملی

فرهاد یزدی ۴۹

سهام ما از سوغات کسی که همه مثلش بودیم

بهمن امیرحسینی ۵۴

صد سال کشاکش با تجدد

فصل ششم

گامهائی به پیش، گامهائی به پس

داریوش همایون ۵۹

تلاش را به دوستان و آشنایان خود هدیه دهید!

علاقمندان به اشتراک می توانند با انتشارات فروغ نماینده
پخش "تلاش" تماس بگیرند.

نماینده پخش تلاش: نشر فروغ

Tel.: 0049 (0)221 92 35 707

Fax : 0049 (0)221 20 19 878

Forough Verlag - Jahn st. 24

50676 Köln / Germany

foroughbook@t-online.de

شماره ثبت : 8615 - ISSN1616

شماره ثبت اینترنت : Talash(internet) ISSN 1618-0569

Talash Nr.21

بهاء تک شماره: ۳ یورو

هولناک اجتماعی ناهنجار بخزد، که تنها نمونه چنین جوامعی را در آفریقا و برخی کشورهای آسیائی سراغ داریم. اجتماعی که در آن امنیت، احساس آسودگی و اطمینان خاطر به فردای خود و فردای کودکان خود نه تنها کالائی کمیاب که بعضاً نایاب است.

متخصصان مسائل استراتژیک، در بررسی امنیت ملی جوامع بشری، به عرصه‌های مختلفی چون؛ عرصه اقتصادی، حقوقی، رفاه و امنیت اجتماعی، ثبات سیاسی، یکپارچگی و همبستگی ملی، امنیت مرزها و امنیت نظامی، مناسبات منطقه‌ای و جهانی و... آن جوامع نظر دارند. ما به مناسبت قرار گرفتن در آستانه بیست و ششمین سالگرد انقلاب اسلامی و تشکیل حکومت الهی در ایران، مایل بودیم، از زاویه وضعیت امنیت ملی و اجزاء آن در میهنمان، نگاهی به کارنامه ۲۵ ساله رژیم اسلامی بیافکنیم. اما به دو دلیل از پرداختن به این امر پراهمیت اجتماعی و استراتژیک به طور گسترده و همه جانبه بازماندیم و تنها توانستیم به یاری همکاران خود در این شماره طی مقالات و گفتگوهائی به زمینه‌های محدودی، آن هم بصورت فشرده و اجمالی بپردازیم، به مسائلی چون؛ وضعیت کشور از نظر ناهنجاریهای اجتماعی، نقش اغتشاش‌گر جمهوری اسلامی در مناسبات منطقه‌ای، وضعیت نامطلوب ایران در روابط بین‌المللی و آخرین و خطرناک‌ترین بحران امنیت ملی ایران یعنی تلاشهای ماجراجویانه جمهوری اسلامی به منظور دستیابی به تسلیحات هسته‌ای.

دو عامل بازدارنده ما یک؛ محدودیت تعداد صفحات یک شماره عادی تلاش در برابر گستردگی موضوع امنیت ملی و تخریب‌های وسیع حکومت اسلامی در این زمینه، که امیدواریم در آینده بیشتر بدان بپردازیم. عامل دوم؛ پیش‌آمد حرکت وتکان جدید در جبهه نیروهای مخالف حکومت اسلامی در ایران یعنی "فراخوان ملی برگزاری فراندوم"، که بخش مهمی از ظرفیت این شماره تلاش را از طریق گفتگو با برخی از چهره‌های فعال و مدافعین این حرکت، به خود اختصاص داده است.

حرکت "فراخوان ملی برگزاری فراندوم" از نظر اهدافی که در متن بیانیه طرح و در پیش پای خود گذاشته است، می‌تواند سرآغاز فاز جدیدی در مبارزه آزادیخواهی و تجددخواهی ایرانیان به حساب آید. این اقدام، چون هر گام سیاسی دیگری، با خود پرسش‌های بسیاری به همراه آورده که بی‌تردید مدت‌ها ذهن ما را به خود مشغول و توجه‌ها را تا زمانی که بصورت یک حرکت پویا و مؤثر و در خدمت ارتقاء مبارزه عمومی جامعه ایرانی برای رسیدن به آزادی و فراروئیدن به امکانات پایه‌گذاری نظامی دمکراتیک در صحنه سیاست ایران حضوری محسوس داشته باشد، به خود معطوف خواهد داشت.



برای مخالفت با رژیم اسلامی در ایران می‌توان دلایل بسیاری برشمرد. اما وجود ناامنی اجتماعی و به خطر افتادن امنیت ملی، مهم‌ترین و محکم‌ترین استدلالی است که مبارزه تا مرز سرنگونی آن نظام سیاسی - ایدئولوژیک و استبدادی را در برابر هر عقل سالمی قابل پذیرش می‌سازد.

نیاز به امنیت و احساس آرامش و آسودگی خاطر، در انسان با میل به زندگی زاده می‌شود. در پروسه تلاش برای ادامه بقا و بهبود شرایط مادی و معنوی حیات، آگاهی به ضرورت کار و کوشش و برای به‌زیستی بیشتر، فراهم آوردن شرایط ضروری و مناسب برای تکوین و پرورش توان واستعدادها و بهره‌گیری از آنها در کار و پیکار زندگی، انسان به نیاز و وابستگی خود به محیطی امن و آرام آگاه می‌شود و در می‌یابد که در وضعیت ناامنی "امکان برای کار و فعالیت نیست. زیرا به حاصل چنین کار و کوششی اطمینان نیست."

در سایه ناامنی و چنین عدم اطمینانی، هر حرکتی دچار اختلال شده، چرخها از کار باز می‌مانند، رفاه از جامعه رخت بر بسته و در سایه شوم فقر، رخوت و سستی، ناامیدی و بی‌تفاوتی پا می‌گیرد و سپس پلیدی و گمراهی و سقوط اخلاقی دامنگیر اجتماع شده و دور تسلسلی ایجاد میشود که جز نکبت و ترس دائمی انسان از آینده خود و زندگی نسل‌های بعد حاصلی نداشته و زندگی آدمی را "مسکنت‌بارتر، زشت‌تر و ددمنشانه‌تر" می‌سازد.

تصور باطلی است اگر بپنداریم؛ چنین وضعیتی - که "وضعیت آخر" شاید نام مناسبی در وصف آن باشد، چه مرگ در برابر آن برای انسان موقعیتی شاهانه است! - در لحظه ایجاد شده یا تنها پیامد حوادث و اتفاقات بیرونی است. حداقل تجربه ۲۵ سال حکومت اسلامی نشان می‌دهد، کشور وملت می‌تواند در سایه حکومتی نالایق و تحت سیاستهای ایدئولوژیک، مخرب و بحران‌زا، به تدریج به سمت "وضعیت آخر" و به سوی مرداب



از همگرایی تا همگرایی استراتژیک



می‌افزود. دشمنان پیشین که بدبختی انقلاب را هم از چشم یکدیگر می‌دیدند با هم دشمن‌تر شده بودند و پای در زنجیر گذشته در بی اثری خود فروتر می‌رفتند. مبارزان در درون نومیدانه به هزاران تنی می‌نگریستند که در آزادی کشورهای دموکراتیک غربی میداناری می‌کردند ولی وقت و نیرویشان را در توجیه خود و حمله به دیگران می‌گذاشتند.

دوران بسازوبفروشی پس از جنگ که آغاز یک دزد سالاری cleptocracy بیسابقه در تاریخ ایران بود با ترور در صورت پوشیده و مششوم آن (صدها قربانی ناپدید شدن‌ها و آدمکشی‌های فجیع در درون و بیرون ایران) و به عنوان یک ابزار دیپلماتیک (خرابکاری‌های پر دامنه در کشورهای خلیج فارس و اروپا) همراه شد. آن سالهائی بود که از سوئی مبارزه حتا در بی خطرترین جامه فرهنگی خود خطر مرگ نزدیک را دربر داشت و از سوی دیگر گرایش به کنار آمدن با رژیم را در کشورهای خارجی همان اندازه نیرو بخشید که سازشکاری را در مخالفان آن. از آن هنگام یک بخش قابل ملاحظه نیروهای مخالف دست در دست جمهوری اسلامی (حال جناح عملگرای آن که راه حل چینی را برای رژیم می‌خواهد و نمی‌تواند؛ یا، در دوره بعدی دوم خرداد، جناح اصلاحگر آن که اصلاح را بی‌دگرگونی آرزو می‌کند و نمی‌تواند) عمل کرده است. مبارزات درونی نیروهای مخالف، افزوده شدن مولفه جمهوری اسلامی را کم می‌داشت که هر همزائی و همکاری consensus را ناممکن سازد. بر اختلاف میان جمهوریخواهان و هواداران پادشاهی مشروطه اختلاف مهم‌تر استراتژی بار شد: اصلاح یا تغییر رژیم؟ با برآمدن دوم خرداد مبارزان درون عموماً به نوید اصلاحات دلخوش کردند و در بیرون نیز گروههای روزافزونی بهانه بیشتر یافتند که از مخالفت عملی دست بردارند. این بهانه تا آنجا رسیده است که حتا پس از ورشکستگی آشکار دوم خرداد در انتخابات و بست نشینی مجلس، چپگرایان بسیار با هر راه حلی که رژیم را نفی کند مخالفت می‌ورزند. آنها نه تنها سرمایه سیاسی خود را پای دوم خرداد نهاده‌اند بقای رژیم اسلامی را در هر صورتش بهترین تضمین می‌شمردند. اگر خودشان — با اصرار همیشگی به قرار داشتن در طرف عوضی تاریخ — آینده‌ای ندارند دست کم با دراز کردن بدبختی مردم و کشور نگذارند بختی به دیگران، اگرچه در صورت اصلاح شده آنان، داده شود.

در همه این سالها و به رغم تصویر کلی نومید کننده فضای نیروهای مخالف، پیشرفتهای مهمی صورت گرفت که آثارش به پیکار برای رهائی ایران محدود نخواهد ماند و در بازسازی ایران نیز سهمی بزرگ خواهد داشت. از حاشیه‌های مهتابزده چپ و راست نیروهای سیاسی که پیوسته باریک‌تر می‌شوند گذشته، منظره سیاسی پاک دگرگون شده است. آن انسان مریخی که سی سالی پیش دوربین خود را با احساسی ناخوشایند از تماشای ایران برگرفت، اگر دوباره به پائین بنگرد از تغییراتی که خواهد دید در شگفت

تاریخچه مبارزه با جمهوری اسلامی با تاریخ آن همزمان است و این دو — مبارزه و جمهوری اسلامی — طبعاً در مراحل گوناگون پیوسته بریکدیگر تاثیر کرده‌اند. در نخستین مرحله بی‌فاصله پس از واقعت انقلابی که تقریباً همه مردم ایران خود را در پیروزی آن سهیم می‌دانستند مبارزه در بیرون بود. تبعیدیان گروه‌گروه، همه از وابستگان نظام پیشین، در پی بازگشت زود و آسان، و به زیر کشیدن گروهی که بی‌رنج زیاد و تقریباً به رایگان به قدرت رسیده بود، گرم برپا داشتن نشستها و سازمانها و راه انداختن نشریات بودند. ولی آن مبارزه با همه سروصدا طنینی میان‌تهی داشت. زمینه چندان در درون برایش نبود و آنچه بود یا مانند تظاهرات دلبرانه زنان تهرانی در بهار ۱۹۷۹/۱۳۵۸ با مخالفت عمومی روبرو شد و یا مانند کودتای نوژه در قهرمانی‌های نسجیده برپا رفت. مبارزان بیرون، جز بخش کوچکی گروه‌گروه و به همان تندی از میدان بیرون رفتند و به بازساختن زندگیهای خود پرداختند. یک دو سالی بر انقلاب نگذشته موج ضد انقلاب بالا گرفت. آخوندها به سرعت لگام قدرت را به چنگ آوردند و هم پیمانان و هواداران کمتر خودی و غیرخودی را یکایک و به کمک خود آنها، هریک بردیگری، پاکسازی کردند تا پایان جنگ عراق که کار به کشتار عام پیروان و متحدان پیشین رسید. آن سالهائی بود که گروهها و لایه‌های سیاسی و اجتماعی در ایران به ضد انقلاب پیوستند و شمار روزافزونی از آنان در بیرون با نخستین موج ایرانیان تبعیدی، نخستین قربانیان انقلاب و بازماندگان رژیم پیشین، پهلو به پهلو زدند و باز بازار مبارزه پیش از انقلاب گرم شد.

این مرحله دوم نزدیک دو دهه کشید. مخالفان در ایران، بیم خورده و روحیه باخته از ناکامی‌های همه سویه به فعالیت‌های فرهنگی و مقاومت منفی روی آوردند و مبارزه بیرون نقش برجسته‌تری یافت. در اجتماعات ایرانی اروپا و امریکای شمالی شمار کاهنده‌ای کوشندگان سیاسی، خود را برای به زیر افکندن رژیم که با اشتباهات و کوتاهیها یا مجاهدات خودشان بالا رفته بود سازمان دادند. اما مبارزه اساساً در میان خودشان بود؛ کمتری با جمهوری اسلامی و بیشتری با یکدیگر. گروهها و گرایشهای سیاسی در میدانی که همه به جان یکدیگر افتاده بودند به دشواری دشمن از دوست باز می‌شناختند. فضای پرکینه و غرض‌آلوده و بی‌منطق پیش از انقلاب بر جهان تبعیدی افتاده بود و بار انقلابی که همه را شکست داده بود بر سنگینی آن

تماشاگر ضربات سنگینی شدند که بر دانشجویان فرود آمد و دوم خردادیان که همه چیز خود را از دانشجویان و جوانان داشتند از پشت و رو به آن جنبش خنجر زدند.

از دیدگاه مبارزه با جمهوری اسلامی، دوم خرداد جایی برجسته دارد - اگر در نظر بگیریم که همه مسئله مبارزه کشاندن توده مردم، فعالترین بخش سیاسی آن، به میدان است، به این معنی که بطور جدی به رها شدن از رژیم بیندیشند و هر راه حل دیگر را رد کنند. تا هنگامی که مردم به بهبود وضع خود و اصلاح نظام سیاسی امیدی داشته باشند یا از جایگزین آن بیشتر بترسند یا از آینده نا معلوم به اکنون ناپسند پناه برند مبارزه همان خواهد بود که در پانزده بیست ساله نخست پس از انقلاب تجربه کردیم: گروههایی از خود گذشته و سرسپرده که در حوزههای اختصاصی خود در برابر توده تماشاگران بی اعتنا با دشمنی نابرابر می‌جنگند. دوم خرداد از این نظر نیز لازم می‌بود که ظرفیت رژیم اسلامی را برای اصلاح و بهبود نشان دهد. توده‌های مردم تشنه هر کمترین نشانه بهبود، پیاپی از اصلاحگران پشتیبانی نمودند، فضای بین‌المللی همه همکاری بود، حتا مبارزان بیرون در برابر رایهای بیست و چند میلیونی ناگزیر از انتظار کشیدن می‌بودند. هشیارترینشان از دوم خرداد استفاده ابزاری کردند بدین معنی که در پی بهره‌برداری از تضادهای درون رژیم و آزادی نسبی ولی بسیار قابل ملاحظه فضای سیاسی برآمدند؛ غیر فعال‌ترینشان زائده‌های بیرونی دوم خرداد شدند. به دوم خرداد این فرصت داده شد که دوره خود را به تمام طی کند. پس از دومین انتخابات ریاست جمهوری، و بازمهم میلیونها رای، و در حالی که مردم مجلس را نیز به آنها داده بودند دیگر هیچ بهانه نمی‌شد آورد که جنبش اصلاحی تنها گذاشته شده است و اگر شکست خورد از آنجا بود که مردم نیمه‌کاره رهایش کردند و ضد انقلاب کارشکنی کرد.

چنان شد که وقتی در انتخابات شوراها رای دهندگان در خانه‌هاشان ماندند و بست‌نشینی نمایندگان مجلس از یک میهمانی خصوصی نمایندگان در محل کار خود فراتر نرفت و پس از آن در انتخابات مجلس باز مردم با پاهایشان رای دادند کسی گله‌ای از شهیدان زنده و قربانیان ترور مقدس خودساخته‌شان بر صندلی‌های چرخدار نیز نشینید. پابرجاترین دنباله‌های دوم خرداد در بیرون نیز ناچار شدند شکست اصلاحات را از طبیعت رژیم و ناشایستگی خود اصلاحگران بشمرند. اما از هیچ کدام جز آنچه کردند بر نمی‌آمد و مردم بایست به چشم خود می‌دیدند، با پایان اصلاحات که یک چرخشگاه تاریخی در مبارزه با رژیم اسلامی است دیگر بطور قطع می‌توان گفت که مردم امیدی به این رژیم ندارند و تنها از آن می‌ترسند. ممکن است بگویند چه تفاوت دارد؟ ولی تا دوم خرداد، هم بیم بود و هم امید. ما هر چه هم نخواهیم می‌باید بپذیریم که شش سالی عموم لایه‌های اجتماعی ایران آماده بودند که، هرچند برضد امید، به دگرگشت آرام رژیم و اصلاح آن از درون و بدست عناصر یک آب شسته‌تر آن امیدوار باشند. همه استدلالهای مخالفان بیرون در برابر این گرایش عمومی به استراتژی کمترین خطر، ناشنیده می‌ماند. تا دوم خرداد خودش را چنین بی‌اعتبار نکرد مخالفت‌های بیرون به مخالف خوانی گروهی که دستی از دور بر آتش دارند تعبیر می‌شد. امروز جز براندازی، سرنگونی، کنار رفتن، تغییر رژیم، چاره‌ای برای رهائی از این ساختار قدرت و قانون اساسی نمانده است (هر اصطلاحی می‌خواهند

خواهد افتاد. سخنان تازه و سخنگویان تازه روزافزونی شنیده، و باورهایی که دست نزدنی می‌نمودند دور افکنده، می‌شوند. گفتمان یا بحث غالب سیاسی، همانندی فزاینده‌ای به غرب بورژوا امپریالیست می‌یابد. دمکراسی لیبرال و اقتصاد بازار و جهانگرایی، همراه ارزشهای جهانروای حقوق بشر در گفتمان روشنفکری سیاسی، بجای استبداد روشنرای به بن بست رسیده و مارکسیسم - لنینیسم همانگاه ورشکسته، و ملی - مذهبی، و سیاسی - مذهبی همیشه ورشکسته می‌نشینند. نگرش فراگیر به امر حیاتی توسعه، بر توسعه فرماندهی و یک سوبیه چیره می‌شود. سازمانهای سیاسی جدی (و نه گروه بندی‌های میان تهی)؛ و اندیشه سیاسی بجای شعارهای رایگان، یا سیاست همچون موضوع پرستش و کینه، میدان عمل را فرا می‌گیرند. در میان غوغای سنگر گرفتگان گذشته‌های نابود، نیروهای سیاسی ایران بیست و شش سال گذشته را به یک دوره بازآموزی تاریخ همروزگار و بازنگری فرهنگ و سیاست ایران و جابجائی پارادیمها درآوردند با نتایجی که امروز در سراسر ایران بازتاب می‌یابد. اگر کسی بپرسد دستاوردهای این پرتاب شدگان به بیرون که نیمی از هستی‌شان را در ایران می‌زیند چه بوده است بهتر از همه می‌تواند پاسخ خود را در دگرگونی گفتمان و پارادیمها در خود ایران بیابد.

تأثیرات متقابل بیرون و درون بر یکدیگر فراز و نشیب‌ها داشته است و بیشتر زمانها شکاف بزرگی، چه در احساس و چه در تصور، و بیژگی آن بوده است. بیرونیان نه تنها هرچه از مردمی که دست به گریبان هر روزی رژیم‌اند دورتر می‌افتادند، هر چه کمتر نیز آنان را به حساب می‌آوردند به این معنی که در یک فراقکتی، نظر خود را نظر مردم در ایران می‌شمرند. در درون نیز مردم آنها را ملامت می‌کردند که حتا نمی‌توانند باهم بنشینند چه رسد که کار کنند. تا دوران بسازوبفروشی و اصلاحات بی دگرگونی، در زمانهایی که سازمانهای مبارز، بیشتر در اروپا، بهر در می‌زدند که راهی به درون بجویند مبارزان درونمزمز، گرفتار جنگ و به بهبودهای اینجا و آنجا و نوید اصلاحات بیشتر (پس از آن) خرسند می‌بودند و همه انرژیها که صرف و خونها که ریخته شد از پیوستن دو سر پیکار برنیامد. اما پیام عرفیگرایی (سکولاریسم) بجای فقه پویا و روشنفکری اسلامی؛ و دمکراسی لیبرال بجای ملی - مذهبی؛ و استراتژی رهائی (براندازی) یا به عبارت مسالمت آمیز تر تغییر رژیم) بجای اصلاحات که از بیرون به درون می‌رسید تأثیرات خود را می‌بخشید. آدم کشی‌های زنجیره‌ای چشمان بسیاری را گشود. با اینهمه بی میلی عمومی به بریدن کامل از نظم موجود و جهیدن به نامعلوم، جامعه سیاسی را از راه حل‌های رادیکال‌تر مبارزان بیرون بری می‌کرد. دو سه ساله اول ریاست جمهوری خاتمی - با برملا کردن نقش حکومت در ترورها و پرده دری‌های روزنامه‌ها در انفجار یک دوره کوتاه استثنائی مطبوعات آزاد اندیش - تکانی واقعی به صحنه سیاسی داد تا به جنبش دانشجویی انجامید که بزرگ‌ترین دستاورد دوم خرداد بود و سنگینی را سراسر بر درون گذاشت. دیگر تندروترین مبارزان تبعیدی نیز بهتر آن دیدند که همه نیروی خود را پشت آن جنبش بگذارند. اما جنبش دانشجویی تنها ماند و از انقلاب مخملینی که نویش را می‌داد برنیامد. مردم همچنان ترسان از دگرگونی ناگهانی و به انتظار رهبری کسی که بیشترین رای تاریخ ایران را گرفته بود،

این همگرایی تازه با یکی از بزرگ‌ترین بحرانهای سیاست خارجی رژیم همزمان شده است. تصمیم خلل‌ناپذیر جمهوری اسلامی به دست یافتن به سلاح اتمی به رویارویی خطرناکی با آمریکا انجامیده است. یا جمهوری اسلامی دست برخواهد داشت و به صورتی بر راه لیبی خواهد رفت، یا همچنان به پنهان کاری و وقت کشی و ساختن بمب اتمی خواهد پرداخت و خود و کشور را به خطر خواهد انداخت. سخنانی از این دست که داشتن بمب حق ایران است و چرا دیگران داشته باشند و ایران نداشته باشد (لیبی نیز همین را می‌گفت) موضوع را ساده می‌کند. نخست، جمهوری اسلامی، ایران نیست و مردم ایران حکومتی که آنها را نمایندگی کند و منافع آنها را در نظر گیرد ندارند. دوم، ایران اولویتهای مهم‌تری دارد، کمترینش پایان دادن به پدیده کودکان خیابانی. سوم جمهوری اسلامی دیگران نیست، حتی پاکستان در وضع کنونی‌اش نیست که چنان مقایسه‌ای معنی داشته باشد. جمهوری اسلامی مانند لیبی تا پیش از عاقل شدن و عراق صدام حسین است. (معمّر قذافی نه تنها در زمینه رویگردانی از بمب اتمی و تروریسم، بلکه در سیاستهای عربی و افریقائی خود نیز چرخشهای ۱۸۰ درجه کرده است.) این دلیل تراشی‌ها چه از روی یک ناسیونالیسم گمراه باشد چه برای آسان کردن کار رژیم، ممکن است محافلی را خوش بیاید ولی در محافلی دیگر بی‌معنی است و این محافل دومی را می‌باید جدی گرفت، با عراق و بی‌عراق. امریکائیان و اسرائیلیان به دلالت مربوط به خودشان به هیچ روی یک جمهوری اسلامی مسلح به بمب اتمی را با طبیعت و پیشینه تروریستی آن و دشمنی دیوانه وار و نامربوطش - نامربوط به منافع ملی ایران - تحمل نخواهند کرد. چانه زدن‌های رژیم اروپائیان را نیز دیگر متقاعد نمی‌کند. هیچ کس تردید ندارد که رهبری اسلامی از سلاح اتمی کوتاه نخواهد آمد. نیروهای مخالف امکانات محدودی در دور کردن خطر از ایران دارند و اگر بدترین احتمالات پیش آید می‌باید دست کم برای کاستن آسیبها آماده باشند. فراخوان ملی همه پرسى مقدمه‌ای برای چنان آمادگی نیز هست. همگرایی امروز نیروهای آزادیخواه به آسانی بیشتری می‌تواند در شرایط بحرانی، زمینه همکاری‌ها و چاره جوئی‌های مشترک را فراهم آورد که در چنان لحظات تاریخی حیاتی است. "پس از جمهوری اسلامی چه؟" پرسشی است که هیچگاه زود نبوده است و اکنون شاید زمانش هم رسیده باشد. فراخوان، پاسخ روشنی به این پرسش می‌دهد که چگونه و با چه تهیه‌هایی می‌باید از چنان مرحله‌ای با کمترین آسیب بدر آمد؟ ما تجربه یک دوجین رژیم استبدادی را از شیلی و نیکاراگوا گرفته تا افریقای جنوبی و اروپای خاوری داریم که به دلیل چنان همگرایی و آمادگی دربر گرفتن هرکس می‌خواست، با کمترین ویرانی و بی خونریزی سرنگون شدند. نمونه هراس انگیز عراق را نیز داریم که ترور و پرهیب (شیخ) جنگ داخلی، خلاء سیاسی را پر کرده است. اگر زمان نیروهای سیاسی آزادیخواه ایران برسد - که بهر صورت خواهد رسید - دورنمای ما روشن تر به نظر می‌آید. یک جریان اصلی دمکرات منش پدیدار شده است که دارد مشکل سیاسی و اخلاقی خود را می‌گشاید و دیوارهای روانشاسی و تاریخی میان خود را خشت خشت، مانند داستان تشنه و دیوار و جوی مثنوی، کوتاه می‌کند.

www.d-homayoun.info

بکار برند، منظور آن است که چیز دیگر و بهتری، و نه از درون خودش، بجای آن بیاید) آنچه از مبارزه در ایران میسر باشد از این پس در این راستا خواهد بود و در بیرون صداهائی که به صبر و سازش فرا می‌خوانند هرچه خاموش تر خواهند شد. آنها که در میان مخالفان، سیاست تغییر رژیم را دنبال می‌کردند طبعاً دلگرمی و همراهان بیشتری یافته‌اند. از انتخابات دوره تازه مجلس، استراتژی و گفتمان بیرون دست بالاتر را یافته است. تا آن هنگام تاثیر بیرون بیشتر در زمینه فرهنگ سیاسی می‌بود. اندیشندگان و روشنفکران در جمهوری اسلامی دیرتر از بهترین بیرونیان می‌توانستند خود را از جهان‌بینی و فضای فرهنگی آشنای خویش آزاد کنند و هوای تازه‌ای که از دور دست تبعید به ایران می‌رسید جانشین ناپذیر می‌بود. اکنون با پایان بی‌شکوه اصلاحات، نفوذ بیرون بر گفتمان درون در استراتژی هم نمودار شده است. نگاهها بسوی کسانی بر می‌گردد که از آغاز می‌گفتند رژیم اصلاح پذیر نیست و دوم خرداد را می‌باید صرفاً رخنه‌ای در بدنه رژیم تلقی کرد و از آن تا می‌توان بهره گرفت؛ ولی پاسخ مشکل جمهوری اسلامی برداشتن این حکومت و جهان‌بینی از سر راه دمکراسی در ایران است.

جنبش ملی همه پرسى، جنبشی از درون، و فراخوانی خطاب به همه و نه گرایشهای سیاسی معین، که می‌رود فضای سیاستهای مخالف را در بیرون و درون گالوانیزه کند، از این همگرایی استراتژیک برخاسته است: یک، ما چاره‌ای نداریم که برای جایگزین (آلترناتیو) این رژیم پیکار کنیم؛ دو، ما به معنی همه ماست و هیچ ایرانی را به هیچ بهانه نمی‌توان حذف کرد، چه در مرحله تلاش برای رسیدن به یک انتخابات آزاد و همه پرسى پس از آن و چه شرکت در آن انتخابات و همه پرسى؛ سه، جایگزین این رژیم یک اسلام دیگر، یک دیکتاتوری دیگر بهر نام جمهوری یا پادشاهی نخواهد بود؛ چهار، بستر سیاست ایران از این پس جز اعلامیه جهانی حقوق بشر نیست، بر آن می‌باید ساخت و پیشتر رفت ولی از آن دور نمی‌توان افتاد. معنای واقعی فراخوان اینهاست و صرفنظر از اینکه چه کسانی به آن بیبوندند یا در برابرش بایستند تکانی را که دهه‌ها منتظرش بودیم به پیکره سیاسی ایران داده است. این توده لخت فسرده که تنها از انفجارهای دیوانه‌وار گاهگاهی بر آمده است و دشمنی با شعور و عقل سلیم را تا مایه سربلندی بالا برده است ناگزیر می‌شود به جهانی که پیرامونش به تندی دگرگون می‌پذیرد بنگرد. این توده مردمی که تنها خودشان برایشان اهمیت داشت ناگزیر می‌شوند هرکدام از "خود" نه چندان گرانبهایشان، بیرون آیند و به منظره کلی‌تر بنگرند که از خودهای دیگر پرشده است. و می‌باید بیاموزند که آنان را نیز به حساب آورند و جهان تنها به کام خودشان نخواهد گشت؛ و در سیاست علاوه بر رویارویی و پابرجائی اصولی هنرهای مانند سازش compromise و هم‌رئی consensus نیز هست که به خیرعمومی خدمت خواهد کرد. ما سرانجام به یک همگرایی که بیشتر طیف آزادیخواه را دربر می‌گیرد رسیده‌ایم و می‌توانیم از یک جریان اصلی مخالف سخن بگوئیم که درون و بیرون نمی‌شناسد. هردو سوی طیف، مشکلات و محدودیتهای یکدیگر را می‌فهمند. در درون به آزادی و آشکاری نمی‌توان سخن گفت؛ در بیرون به احتیاط و پوشیدگی.

* * *

محسن سازگارا یکی از اعضای کمیته طرح «فراخوان برگزاری رفراندوم» بود که به موازات اعلام بیرونی متن بیانیه این فراخوان و درخواست امضاء و پشتیبانی از این طرح توسط تک‌تک ایرانیان، همراه با نام چندتن دیگر نظیر دکتر باقر پرهام، داریوش همایون و... از مجموعه حامیان آن بیرون کشیده و موج فشارها، حملات و ناسزاگوئی‌های بسیاری علیه آنها سرازیر شد. روشی که از سوی جماعتی که به کشاکش‌های مسلکی و فرقه‌ای و بیش از آن به «شخصیت‌گشی» به جای بحث و گفتگو بر سر مضامین و محتوای سیاست‌ها و اهداف عادت کرده‌اند، چندان دور از انتظار نبود.

مجله تلاش در بی‌اعتنائی کامل به چنین روش‌هایی و با اشراف به اینکه «فراخوان ملی برگزاری رفراندوم» همچون هر حرکت سیاسی دیگر پرسش‌ها و ابهاماتی را در مضمون اهداف و چگونگی دستیابی به آنها را همراه خود می‌آورد، پس از چند هفته نظارت و بررسی دقیق به مسیر بحث‌ها از میان آنها مهمترین و جدی‌ترین ابهامات و پرسش‌های مضمونی و محتوایی این گام سیاسی مهم را برگزیده و آن‌ها را با تنی چند از فعالین و مدافعان این حرکت، از جمله با دکتر محسن سازگارا به بحث و بررسی گذاشته است که توجه خوانندگان خود را که مسئله‌اشان در نگاه به هر اقدام سیاسی بی‌تردید گزینشی مبتنی بر آگاهی از جوانب مختلف آن و بیش از هر چیز از مضمون اهداف آن است، قرار می‌دهیم.



گفتگو با دکتر محسن سازگارا

هیچ قدرت استبدادی خودش را به رای نمی‌گذارد

دست‌کردن و انشاءالله و ماشاءالله نیست و باید حرف روشن تحویل مردم داد. به نظر من باز هم همانگونه که پیش‌بین می‌شود؛ جنبش رفراندوم هم مثل هر جنبش دموکراتیک دیگری از سوی دو خط موازی زیر فشار قرار گرفته و خواهد گرفت. یک خط چپ‌تر یا در واقع تندروتر و یک خط راست‌تر یا کندتر به آن خواهند تاخت. هر دو خط موازی سعی خواهند کرد، نیروهای تندروتر یا کندروتر را از بدنه این حرکت دموکراتیک جداکنند. شما هم حتماً دیده‌اید؛ این دوستان تندرو مطرح می‌کنند که در فراخوان چرا فرضاً نوشته نشده، سرنگون باد جمهوری اسلامی! یا چرا نگفتید که رژیم باید اول متلاشی شود یا از بین برود، مستحیل و منحل شود، فروپاشی شود و بعد رفراندوم برگزار شود. کندترها هم می‌گویند؛ که این باعث خواهد شد، ما به دردرس بیافتیم. زیرا تغییر قانون اساسی و تدوین یک قانون اساسی جدید حرف تندی است و مشکل ایجاد می‌کند. ما باید به مصداق آهسته بیا، آهسته برو که گربه ساخت نزنه، حرکت کنیم. لای دست حکومت حرکت کنیم و حداقل به دوگانگی در حکومت دل ببندیم و یک دموکراسی محدود را بین پاره‌ای از نیروهای «خودی» تمرین کرده و فعلاً راه را هم برای «غیرخودپها» باز نکنیم، چرا که دعوا و دردرس بوجود خواهد آمد و سرکوب می‌شویم! مرادم این است که حالا مدعیات هر دو بخش را دقیق‌تر می‌توان بررسی کرد.

تلاش - طبعاً هر حرکت سیاسی طرف راست و چپ دارد و خط «میانه» همواره خود را از دو طرف تحت فشار احساس می‌کند. اما با استناد به این امر کلی نمی‌توان از بحث بر سر مضامین گذشت و مقاصد نهفته در مفاهیم و راه‌حل‌ها را ناروشن گذاشت.

سازگارا - بله درست است.

تلاش - آقای سازگارا، به موازات استقبالی که از «فراخوان ملی برگزاری همه‌پرسی» شده، همچنین این فراخوان در اطراف خود بحث‌های بسیاری را ایجاد کرده است. اما قبل از اینکه به این بحث‌ها بپردازیم، اجازه دهید بپرسم؛ این حرکت در میان نیروهایی که از خط «اصلاح‌گرائی» در درون حکومت اسلامی دفاع می‌کردند، چه تأثیری برجای گذاشته و چه عکس‌العملی را ایجاد نموده است؟ آیا فکر می‌کنید این حرکت از سوی این نیروها مورد استقبال قرار خواهد گرفت؟

سازگارا - عکس‌العمل‌هایی را که در همین مدتی که از اعلام این فراخوان گذشته شاهد بودید، مثل مطلبی که آقای حجازیان مطرح کردند یا آقای سحرخیز یا آقای محمدرضا خاتمی یا خود آقای محمد خاتمی، رئیس‌جمهور، این عکس‌العمل‌ها به نظر من بازهم توسط کسانی که به نوعی در «جبهه دوم خرداد» بوده‌اند و از آن پشتیبانی کرده‌اند، ادامه پیدا خواهد کرد. البته حداقل برای من قابل پیش‌بینی بود که عکس‌العمل‌های مخالف از این گونه داشته باشیم. ولی آنچه مهم است؛ این است که تعیین‌کننده آینده کشور بطور قطع جوانان یا به تعبیر من نسل سوم خواهد بود. همانگونه که مثلاً بخش دانشجویی همین حزب مشارکت نظری غیر از فعالین صدرنشین آن دارد. و از آنجائیکه رهبران جنبش دانشجویی در ایران پیشاپیش این حرکت قرار دارند، بیشترین استقبال را هم شما احتمالاً از جانب دانشجویان و اصولاً نسل جوان خواهید دید. من فکر می‌کنم تأثیری که همین فراخوان به عنوان اولین گام تا همین جا گذاشته، یعنی در مرحله‌ای که قرار است این حرف و این فکر محل نقد و بررسی قرار بگیرد و با اظهار نظرهای متعدد مخالف و موافق به شکل یک گفت‌وگو ملی، گفت‌وگو مسلط، درآید و اگر بتواند این گونه از خودش دفاع کند، تا همین جا هم به کشیدن خط روشن و پرنرنگی کمک کرده و توانسته نشان بدهد که دیگر جای مجامله و این دست و آن

است که شما راهی نشان دهید که مردم احساس کنند از این طریق می‌توانند به خواسته‌های خودشان برسند. خواسته‌هایی که به نظرم مردم در جنبش اصلاحات به‌خوبی نشان دادند، چه می‌خواهند. خواسته‌هایی که اگر من آن‌ها را بخواهم خلاصه کنم در دموکراسی، حقوق بشر، پیوستن به خانواده جهانی و جامعه مدنی در مقابل جامعه توده‌وار می‌توان آن‌ها را برشمرد. و با برآورده نشدن این چهار خواسته از طریق جنبش اصلاحات، طبیعی است که راه‌کاری که هم‌اکنون پیشنهاد شده این است که دیوار تنگ قانون اساسی را ما برداریم. آن را عوض کنیم و ساختاری را بگذاریم که حرکت بسوی دموکراسی در آن ممکن باشد. این را هم همین‌جا عرض کنم که بنده مثل هرکس دیگری می‌فهمم و می‌دانم که دموکراسی پایدار در کشور ما و نظامی مبتنی بر حقوق بشر مسئله‌ای نیست که یک شبه حل شود. مسائلی در درون جامعه می‌خواهد. کوشش‌های فرهنگی می‌خواهد. نهادسازی می‌خواهد. راه طولانی است که باید طی کنیم. و مطمئناً با تغییر قانون اساسی همه چیز حل نخواهد شد. ولی به روشنی دیده شد که قانون اساسی یک مانع بزرگ بر سر راه این خواست مردم می‌باشد. لذا عقلانی است که در قدم اول این مانع را از سر راه مردم برداریم و در قدم‌های بعدی، آن‌گاه می‌شود جامعه را سامان داد، تا حکومتی در جهت دموکراسی مبتنی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر بتواند در کشور ما پابگیرد.

تلاش - در حرکت دوم خرداد، آنچه توسط طرفداران این حرکت به نام مطالبات مردم ارائه شد، عبارت بود از: جامعه مدنی دینی، دموکراسی دینی. بعد هم شعار اصلاحات به عنوان گفتمان اصلی عمده شد. بدون توجه به اهداف این اصلاحات. این حرکت ۸ سال هزینه برداشت و ما شاهد دولت آقای خاتمی و مشکلات آن بوده و هستیم. بعد هم در انتخابات مجلس هفتم دو هزار نفر از کاندیداهای اصلاح‌گرایان دینی و دوم خردادی‌ها حذف شدند و مردم هم در ناامیدی از آنها، دستی هم به حمایت بلند نکردند. امروز هم سخن از عمده کردن گفتمان رفراندوم است و تحلیل هم بر این است که با این شعار می‌توان مردم را بسیج کرد و به میدان سیاست کشید. از سوی دیگر انتخابات ریاست جمهوری هم نزدیک است. دوم خردادی‌ها نیازمند بسیج مردم برای عرض‌اندازی در برابر حریف هستند. حال پرسش این است که "گفتمان مسلط" رفراندوم آن هم فقط در فرم و بدون مضمون و هدف روشن، آیا به ابزاری در دست اصلاح‌گران حکومتی و دوم خردادی‌های پیشین بدل نمی‌شود؟

سازگارا - بله، تصادفاً به همین دلیل این گامی را که ما در آن بسر می‌بریم، گام تعمیق و توسعه باید نامید. من قبلاً در دانشگاه اهواز یکسال و نیم پیش در یک سخنرانی عرض کردم و این را بعد هم در زندان نوشتیم. جاهای دیگر هم عرض کردم، که بطور طبیعی جنبش رفراندوم از ۵ گام عبور می‌کند. گام اول، اعلام این حرف است که ما احتیاج داریم مانع قانون اساسی را از سر راه برداریم. آنهم از طریق یک رفراندوم. چرا که روشی است که هم متضمن مشارکت مردم است و هم دموکراتیک است چون پای صندوق و رای در آن به عمل می‌آید. و هم اینکه می‌تواند غیرخشونت‌آمیز و دموکراتیک حرکت

تلاش - قطعاً در مورد پیش برد روند و فرآیند رفراندوم می‌توان به توافق رسید و توافق‌های سیاسی کرد، اما اگر سخن ما را به حساب فشار از سمت چپ نگذارید، باید گفت فرآیند رفراندوم باید به یک حکومت دموکراتیک ختم شود.

در پرسش قبلی تکیه ما بیشتر روی دوستانی بود که پیش از این در جبهه دوم خرداد بودند و امروز از طرح رفراندوم حمایت می‌کنند. چنین افرادی تا چه میزان روی شکل و قالب رفراندوم نظر دارند و تا چه حد آنچه در متن بیانیه فراخوان آمده را مورد حمایت قرار می‌دهند؛ یعنی مسئله ضرورت تشکیل مجلس مؤسسان و تدوین قانون اساسی نوین مبتنی بر حقوق بشر و در نهایت ایجاد حکومت دموکراتیک را؟

سازگارا - یعنی دوستانی که موافق با رفراندوم هستند؟

تلاش - بله

سازگارا - خوب ببینید این‌هایی که این فراخوان را امضاء کرده‌اند، طبیعتاً موافق هستند. من فکر می‌کنم متن فراخوان تا جایی که امکان داشته و در حد یک سند یک صفحه‌ای دقیق تهیه شده است. تأکید بر قانون اساسی مبتنی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های الحاقی آن و با توجه به این که اعلامیه ۳۰ ماده‌ای حقوق بشر بسیاری از مطالب را در دل خود مستتر دارد، بسیاری از مسائل روشن است. از سوی دیگر تأکید بر این که در چهار بند مشکلات قانون اساسی فعلی را برشمرده، که چرا با حضور این قانون اساسی و این مشکلات امکان اصلاح متصور نیست و چاره‌ای جز تغییر این قانون اساسی نیست. متن این فراخوان تا جایی که امکان داشته دقیق تهیه شده است. توقعات بیشتر و روشن شدن بیشتر از حد وظیفه یک درخواست برای امضاء و از آن فراتر می‌باشد. بطور طبیعی می‌رود در بحث‌هایی که باید نزد متخصصین امر و در مجلس مؤسسان، بین نخبگان جامعه صورت گیرد. ولی به هر صورت پاسخ شما این است که امضاء کنندگان هم در انتشار اولیه و هم در نامه دوم مطرح کردند که حقی برای خودشان قائل نیستند و با توجه به وجه گسترده حمایت، سعی کرده‌اند توضیح دهند که درخواستی که مطرح است، چیزی نیست جز طرح یک فکر و در انداختن یک گفتمان جدید و نشان دادن یک راه حلی که احساس نشود که کشور در یک بن‌بست سیاسی گیر کرده است. چرا که واقعاً حرکت اصلاح‌طلبی با راهکارهایی که نشان داده بود و حاضر هم نیست از آنها دست بکشد، در یک بن‌بست بسر می‌برد. انتخابات مجلس هفتم نشان داد که گدائی کردن قدرت از اقتدارگرایان، بدون پشتیبانی مردم امر بی‌حاصلی است و به قول روسو؛ قدرت را فقط قدرت مهار می‌کند. و قدرتی هم در سیاست در برابر قدرت مردم نداریم. بنا براین با التماس و خواهش نمی‌شود از اقتدار خواست که قدمی پس بگذارد. چیزی که مشکل را حل می‌کند، قدرت واقعی است و آن هم همانا از مردم بر می‌آید. مردم هم با راه‌حلهایی که اصلاح‌طلبان نشان داده بودند، تا مدت‌ها همراهی می‌کردند. به حق هم همراهی می‌کردند. ولی وقتی متوجه شدند که این راه‌حل‌ها راه به جایی نبرده و نمی‌تواند قدرت اقتدارگرایان را پس بزند طبیعی است که پا پس کشیدند. بنابراین واجب

حمایت کرده‌اند، در مقابل سؤال که قرار گیرند، ناچار می‌شوند پاسخ دهند. از بین همین پاسخ‌هاست که فکر پختگی لازم را بدست می‌آورد. و آن چیزی که امضاء کنندگان در متن اعلامیه دوم خود گفتند می‌تواند متحقق شود. یعنی موضوع به یک گفت‌وگو مسلط تبدیل می‌شود. وقتی این اتفاق می‌افتد که یک تئوری بتواند از خود دفاع کند و در مقابل سؤالات که قرا می‌گیرد بتواند پاسخ‌های مناسب بدان بدهد. و در واقع وجدان جامعه بپذیرد که این راه‌حل مناسبی است. اگر چنین اتفاقی در گام دوم بیفتد که ظرف یکی دو ماه و سه ماه، زمان دقیق آنرا نمی‌دانم، ولی به‌رحال در یک دوره‌ای نشان خواهد داد که این تئوری توانسته نخبگان جامعه را جلب و جذب کند و مردم را و عامه مردم را قانع کند. اگر این اتفاق بیفتد آن‌موقع ما می‌توانیم وارد گام سوم شویم. طبیعتاً گام سوم گام سازماندهی است. گامی است که یک فکری مطرح شده مقبولیت لازم را پیدا کرده، موافق و مخالف حرف زده‌اند فکر از خودش دفاع کرده و هوادارانی دارد و موافقانی دارد یا ممکن است مخالفانی داشته باشد. ولی در این گام باید بتواند موافقان را در عمل همسو بکند. این نامش می‌شود سازماندهی. حال نوع مشخص سازمان آن چگونه خواهد بود، باز در عمل نشان خواهد داد. این گام در واقع گام سازمان مناسب است. باز از دل بحث‌ها و صحبت‌هایی که می‌شود منطقی‌ترین شکل را می‌شود پیدا کرد. البته تا همین جا هم دوسه نکته از این سازمان مناسب دیده شده، از آن جمله اینکه؛ دیگر نیازی به تفکیک داخل و خارج کشور وجود ندارد. شاید برای اولین بار است که بر سر موضوعی یک همسوئی مناسبی بین داخل و خارج پیدا شده، یا احتیاج به تفکیک به اصطلاح ایدئولوژیکی حول این پروژه لزومی ندارد. چرا که خوشبختانه گرایش‌های مختلف سیاسی حتی با اختلافات بزرگی مثل سلطنت و جمهوری با یک بلوغ خوبی نشان دادند که می‌توانند در این مرحله اول اختلافات فکری را کنار بگذارند و بر سر یک آکسیون مشخص مثل فراندوم با هم‌دیگر همسو شوند. به‌رحال اگر گام سوم که سازمان مناسب برای به حرکت درآوردن هواداران یک چنین فکری است، چنانچه باز به درستی برداشته شود، آن‌موقع شما می‌توانید وارد گام چهارم شوید، که در آن باید استراتژی شما برای رسیدن به هدف انتخاب شود. من شخصاً خودم در آن مقاله “حرف آخر، گام اول” گفته بودم؛ استراتژی حتی‌المقدور باید دموکراتیک و غیر خشونت‌آمیز و متکی بر مقاومت مدنی باشد. روش‌های مقاومت مدنی از مقاومت منفی شروع می‌شود تا سقف آن که اعتصابات است، که طبیعتاً در راستای فراندوم باید شکل بگیرد و می‌تواند موضوعات متعددی هم داشته باشد، که در کانون و متن حقوق بشر و دموکراسی که متکای مبارزه ماست است، جایگیرد مثل آزادی زندانیان سیاسی، مثل بازگشایی مطبوعات یا سایت‌هایی که به ناحق تعطیل شده مثل حقوق مدنی اقصای اجتماعی که الان از آنها محروم هستند و... ولی همه اینها باید در جهت فراندومی برای تدوین یک قانون اساسی جدید همسو شوند اگر آکسیون‌های مدنی هم درست شکل بگیرند و فشار لازم را ایجاد کنند، به نظر من، آن‌موقع می‌تواند گام پنجم محقق شود که گام برگزاری فراندوم است. این را هم بگویم که احتمالاً ما راه طولانی در پیش خواهیم داشت. ولی مهم این است که مجموع نیروهایی که حرف و هدف روشنی مثل فراندوم دارند، بتوانند سازمان مناسبی به خود بدهند و بسیج مناسبی هم از



نماید. چرا که از دل فرآیندهای خشونت‌بار شانس اینکه مجدداً یک حکومت اقتدارگرا متولد شود بیشتر از این است که یک حکومت دموکراتیک متولد شود. بنابراین فراندوم می‌تواند راه‌کار مناسبی باشد. در هر صورت گام اول اعلام این تئوری است، که فکر می‌کنم خیلی‌ها هم گفته‌اند. مثلاً من هم دوسال پیش در مقاله‌ای “حرف آخر گام اول” این را نوشتم و بر سر همان نوشته سروکارم دوبار به زندان افتاد. دیگرانی هم در داخل یا خارج کشور گفته‌اند و شاید دوسال یا سه سال قبل یا بیشتر یا کمتر. گام دوم بعد از اعلام این نظر گامی است که الان در آن قرار داریم، گام تعمیق و توسعه. این فراخوان روشی است در خدمت این گام چرا که با تعبیه مکانیسمی مانند امضاء کردن روی یک سایت کامپیوتری یا امضاء کردن روی نسخه‌ها و کپی‌ها و بحث‌هایی که حول آن درمی‌گیرد، می‌تواند موجب توسعه این فکر شود. تعمیق هم به معنای همین بحث‌هایی که می‌شود. مخالف و موافق در جهت تبیین محتوا، موجب تعمیق بحث می‌شوند. اصلاً سؤالات زیادی که در مورد شکل، نحوه سازماندهی یا چگونگی وادار کردن حکومت به انجام فراندوم و... مطرح می‌شوند، حتی بحث‌هایی پیرامون تکلیف بعد از تشکیل مجلس موسسان و اینکه در هنگام تدوین قانون اساسی، به چه محورهای باید توجه شود. این بحث‌ها و نظرات در این گام بسیار مغتنم است. مسائل، هرچقدر که بیشتر مطرح شوند و به هر شکلی کمک می‌کنند. هم به هدف این مرحله، هم به توسعه این فکر و بردنش به درون اقصای مختلف و هم به تعمیق آن. البته به شرط اینکه این حرف‌ها حداقل ارزش داشته و حامل اندیشه‌ای باشد. سؤال‌ها پخته باشند و امثال بنده هم و یا همه کسانی که

ترتیب در روش دموکراسی مکانیزم‌هایی تعبیه می‌شوند که می‌توانند حاکمین را برکنار کنند. و این روش تغییر اسلامی و غیر اسلامی ندارد. البته این قابل فهم است که شما ایراد بگیرید و بگوئید، ابتدا شما باید قرائتی از دین و اسلام را پذیرفته باشید که آن قرائت یک قرائت حداقلی باشد و توانسته باشد بخصوص دین و اسلام را که پاره‌ای از قرائت‌ها آنرا در امور سیاسی درگیر می‌کند، تعدیل کرده و بشکلی دیده باشید که نهادها و سازمان‌های دینی را از پایگاه حقوقی حکومت جدا کند. این توضیح را باید بدهم که به نظر من، مردم ما ۷ سال پیش فکر بدی نکرده بودند بدین معنی که تصورشان بر این بود که حکومت بتواند از درون خودش را طوری اصلاح کند که بتواند خواست‌های مردم را برآورده کند. این راه اگر در جامعه ما اتفاق می‌افتاد، بسیار کم‌هزینه و عقلایی بود. لذا اکثریت مردم را نباید سرزش کرد یا شماتت کرد که چرا این چنین مسیری را پسندید. اما آنچه که در عمل اتفاق افتاد این بود که خیلی زود معلوم شد که دیوارهای قانون اساسی برای برآوردن این خواست‌های مردم تنگ است. به زبان دیگر نظام نمی‌تواند خودش را اصلاح کند مگر اینکه قانون اساسی آن عوض شود. اصلاح‌طلبان ما هم متأسفانه، بدلیل مشکلات تئوریک که داشتند، نتوانستند عمق خواست‌های مردم را دریابند و تغییر لازم در قانون اساسی را در راستای خواسته‌های مردم بعمل آورند. گاهی حفظ وضع موجود و قانون اساسی موجود را اصل گرفتند. همانی که معروف می‌کنند به حفظ نظام همان نکته‌ای که آقای خاتمی در همین ۱۶ آذر هم به صراحت گفت. تمام گیر ماجرا همین‌جاست. حفظ نظام را اصل فرض کردند چون نظام چیز عجیب و غریبی نیست. چیزی نیست جز یک قانون اساسی که یک سری نهادهای تعریف شده در آن، مانند نهاد رهبری، شورای نگهبان، قوه قضائیه، مجلس، رادیو و تلویزیون و سپاه و ارتش و غیره است که در این قانون اساسی تعریف شده و روابط بین آنها نیز تبیین و براساس این تعاریف شکل گرفته‌اند.

بنابراین حفظ نظام به نظر من هدف غلطی است که آقای خاتمی و اصلاح‌طلبان برای خودشان تعریف کرده‌اند. چون نظام جمهوری اسلامی هم مثل هر نظام حکومتی دیگر فی‌نفسه هیچ مشروعیتی ندارد، مگر به واسطه رأی مردم. یگانه پایه مشروعیت همه نظام‌های حکومتی، منجمله حکومت جمهوری اسلامی فقط و فقط مقبولیت آن یعنی رأی مردم است. خود قانون اساسی هم هیچ ارزشی ندارد جز اینکه یک روزی مردم به آن رأی داده‌اند. بنابراین فرض کنید اگر مردم در جریان جنبش اصلاحات به روشنی دریافتند که خواسته‌هایشان در چهارچوب قانون اساسی فعلی یا بهتر است بگوئیم در درون این نظام محقق نمی‌شود. اصل با خواست مردم است و باید موانع از سر راه تحقق خواست‌های مردم برداشته شوند. منجمله قانون اساسی و یا کل این نظام فرقی نمی‌کند. مردم روز اول مسیر کم‌هزینه و عاقلانه‌ای را انتخاب کردند برای اینکه به خواسته‌هایشان برسند. اما این مسیر به دیوارهای قانون اساسی برخورد کرد. این اصلاح‌طلبان ما بودند که نتوانستند انتخاب درستی بکنند. غلط‌ترین حرف این بود که گفتند حفظ نظام نسبت به خواست مردم در اولویت قرار دارد. بهمین دلیل هم دچار سردرگمی و ناکارآمدی شدند و نتوانستند وعده‌هایی را که به مردم داده بودند عملی کنند.

تلاش - من اجباراً دوباره روی برخی نکات تکیه می‌کنم؛ بحث بر سر بازی

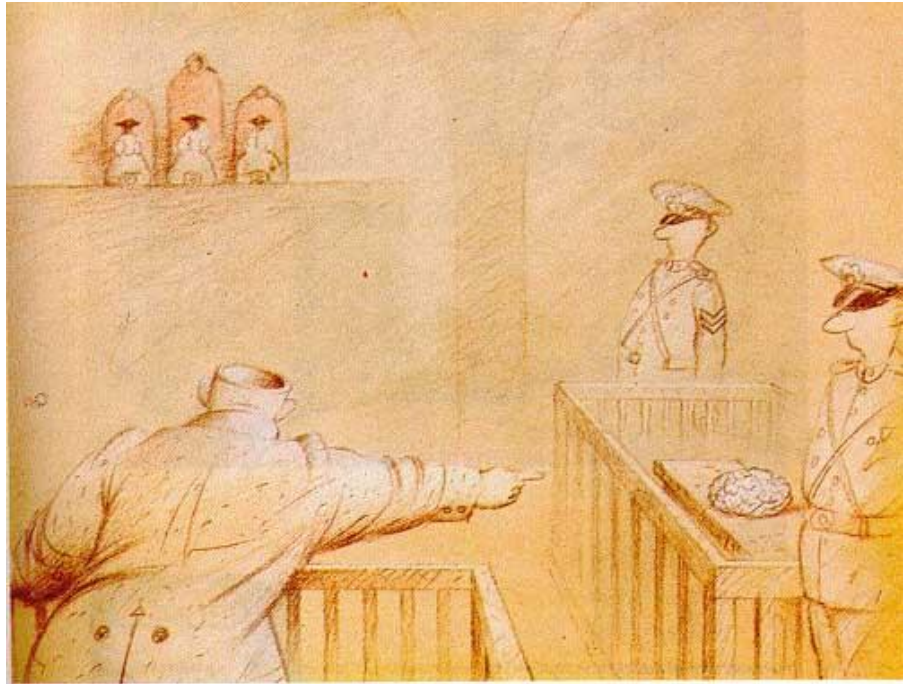
مردم بکنند. در این صورت یک نیروی مخالف قوی و جهت‌داری را متولد کرده‌اند. به نظر من مهمترین بن‌بست سیاست داخلی و سیاست خارجی ما نبود یک اپوزیسیون قوی و نیرومند است. بنابراین این فرآیند در مسیر خودش برای رسیدن به هدف بنای یک ایران دموکراتیک مبتنی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر از تشکیل یک اپوزیسیون نیرومند عبور می‌کند. الان زود است و قابل پیش بینی هم نیست که یک به یک چه اتفاقی در هر مرحله می‌افتد. ضمن اینکه ما در خلأ عمل نمی‌کنیم و دو بازیگر مهم دیگر غیر از مردم در صحنه عمل می‌کنند؛ یکی خود حکومت و مدیران آن و عکس‌العملی که نشان می‌دهند یا خواهند داد. یکی هم جامعه بین‌المللی است. امروز دنیا به شکلی است که عکس‌العمل‌های بین‌المللی و فراکشوری روی حوادث درون کشورها هم تأثیر می‌گذارد به خصوص منطقه ما که منطقه‌ای است که از این حیث پرحادثه هم بوده و هست. لذا آن‌ها هم ما را در عمل جلوی سئوالات دیگر و راه‌کارهای مختلفی خواهند گذاشت که در موقع خودش باید بدان پرداخت.

تلاش - در این پاسخ توضیحات گسترده‌ای دادید که می‌تواند روشنگر ابهاماتی در این حرکت باشند. از جمله بازیگران اصلی صحنه را مشخص کردید که درست است. اما در جبهه مردم در واقع میان نیروهای سازمانده، به نظر می‌رسد هم‌نظری و در نتیجه توافق کامل وجود نداشته و در این رابطه تکیه تنها بر شکل فراندوم کافی نباشد. با این توضیح که ما هنوز نمی‌دانیم این فراخوان باید به کجا منتهی شود. آیا این همان از نوع جنبش دوم خرداد است که در چارچوب حکومت اسلامی ماند، یا از آن فراتر رفته و به طور یکپارچه از چارچوب حکومت دینی خارج است.

بیش از هر چیز این ناروشنی خود را در دو برداشت متفاوت از راهکار فراندوم و پرسشی که آن را باید به رأی مردم گذاشت نشان می‌دهد. یک برداشتی که از متن بیانیه می‌شود که عبارت است از تشکیل مجلس مؤسسان و تدوین و تنظیم قانون اساسی جدید منطبق با اعلامیه جهانی حقوق بشر که تأیید نهائی آن به رأی آزاد مردم گذاشته می‌شود. برداشت دوم از مسئله که تغییر قانون اساسی موجود را در نظر دارد. آنچه که در قانون اساسی جمهوری اسلامی هم پیش بینی شده، یعنی تحت شرایط معینی برای ایجاد تغییراتی در برخی از اصول اساسی قانون اساسی. در اینجا کاملاً مشخص نمی‌شود که کدام فراندوم و با چه منظوری.

سازگارا - ببینید من اول به بخشی از سؤال قبلی شما که جواب داده نشد، بپردازم که راجع به دوم خرداد اشاره داشتید. من شخصاً به عنوان فردی در همان دوم خرداد هم معتقد بودم که جامعه مدنی اسلامی و غیر اسلامی ندارد. آنچنان که دموکراسی هم اسلامی و غیر اسلامی یا ایرانی و غیر ایرانی ندارد. دموکراسی یک روش معین حکومتی است که ممکن است به نتایج نامعین برسد. هیچ چیز عجیب و غریب و فوق‌العاده‌ای هم نیست. سه شرط دارد. اول مردم حاکمین را انتخاب می‌کنند. دوم در طول حکومت اقلیت هر چقدر هم ناچیز حق انتقاد دارد به اضافه اینکه اکثریت هم همین حق را دارد و سوم هرگاه که اقلیت اکثریت شود، این اکثریت، با روش‌های صلح‌آمیز و قانونی و به دور از خشونت حاکمین را برکنار کنند. یعنی به این

قانون به زندان می‌کند. و همه دوستانی که در زندان هستند با استناد به این قانون محکوم شده‌اند واقعاً قانون نیست. به‌موجب این قانون که کاریکاتوری از قانون است، شما هرکسی را که بخواهید، با بندهایی از این قانون مثل تشویش اذهان عمومی با تبلیغ علیه نظام، یا اقدام علیه امنیت کشور و حرف‌های کشدار و کلی که در این قانون است می‌توانید محکوم کنید. کما اینکه مثلاً یکسال حبسی را که برای بنده رزرو کرده‌اند و گذاشته‌اند در صندوقخانه و قطعی کرده‌اند که برگردم ایران باید بروم زندان، بر اساس اتهام تبلیغ علیه نظام است. البته من هم گفته‌ام که اگر برگردم زندان، مجدداً اعتصاب غذا می‌کنم. مصادیق این تبلیغ علیه نظام هم فقط مصاحبه‌هایی است که کرده‌ام مثل همین مصاحبه‌ای که با شما می‌کنم. مصاحبه‌هایی که با رادیوهای مختلف و تلویزیون‌ها و مطبوعات



با کلمات نیست. اما به یاری کلمات نیز فهم نادرست در جامعه تولید شد. به عنوان نمونه؛ از روش مسالمت‌آمیز و دوری از خشونت این فهم اشاعه داده شد که همه چیز باید در چارچوب قانون اساسی و نظام دینی موجود انجام پذیرد. طبیعی است که چنین تفکری وقتی به مانع نظام برخورد، حتی با وجود میلیون‌ها رأی، نتوانست و نمی‌توانست از مرزهای حفظ نظام عبور کند.

سازگارا - یعنی همانی است که من گفتم و اشتباه بزرگ آقای خاتمی است که روز ۱۶ آذر همین امسال هم تکرار و تکیه کرد. یعنی چه حفظ نظام؟ نظام اصالت دارد یا خواست مردم. نظام خودش هیچ چیز نیست، هیچ ارزشی ندارد جز اینکه خواست مردم پشت آن بود. حالا اگر فرضاً خواست مردم دموکراسی و حقوق بشر است و نظام با این استراتژی و با این تعاریف‌اش نمی‌تواند آنها را برآورده کند. مردم نباید از صحنه بیرون بروند و ما بگوئیم، خواست مردم را زیر پا می‌گذاریم. این نظام است که باید عوض شود.

تلاش - من در اینجا از شما سؤال می‌کنم؛ در این ۲۵ سال اتفاقاتی رخ داده، بحث‌هایی صورت گرفته از جمله اینکه انقلاب بی انقلاب، ما یکبار انقلاب کردیم و دیگر تکرار نمی‌کنیم. تجربه انقلاب همین بوده که کردیم. انقلاب به معنای برداشتن نظام. مترادف است با دست بردن به خشونت و قهر! به غلط در چهارچوب جمهوری اسلامی قانون‌گرایی و ماندن در چهارچوب قانونی نظام جمهوری اسلامی و حرکت و مبارزه پارلمانی قانونی ترویج شد. بعد اینها همه تحت عنوان روش رفرمیستی، روش قانونگرایی تبلیغ شد. ولی هیچگاه گفته نشد؛ که چه قانونی با چه مضمون وظرفیتی.

سازگارا - بله این حرف درستی است من یکبار به بعضی از دوستان عرض کردم. گفتم قانون‌گرایی شعار خوبی است و حرف خوبی است اما مثلاً قانون تعزیراتی که هم‌اکنون در دستور کشور است و خیلی‌ها را امثال بنده با همین

کرده‌ام و اتفاقاً وقتی من اینها را در کیفرخواست دیدم اولین سؤال این بود که بفرمائید مرز بین انتقاد و تبلیغ علیه نظام کجاست. یکی از نمونه‌های آن حرفی بود که من در مورد فرمانده سپاه حرفی زده بودم. بعنوان اعتراض گفته بودم؛ اصلاً به چه حقی فرمانده سپاه که یک فرمانده نظامی است در سیاست دخالت می‌کند. نظامی باید از سیاست کنار برود و به نظامی‌گریش بپردازد. بعنوان شخص‌شان هیچ اشکالی ندارد مثل بقیه شهروندان وارد سیاست شوند. این از مصادیقی بود که گفتند چون فرمانده سپاه است و چون سپاه هم نهاد انقلاب است، پس تبلیغ علیه نظام محسوب می‌شود. یک مقاله خیلی خوب خانم مهرانگیز کار شاید یکسال پیش در نشریه حقوق بشر نوشته بودند در خارج کشور هم چاپ شد. در نقد همین قانون تعزیرات اسلامی در آن مقاله به درستی ایشان نشان داده بودند که به کمک قانون تعزیرات چگونه هر دگراندیشی هر کسی که غیر از حاکمین بیندیشد را می‌توان حذف کرد. به همین سیاق من یک گام هم آنطرف‌تر می‌گذارم. من یکبار در دانشگاه اصفهان در یک میزگردی با جمعی دیگر از دوستان عرض کردم که به یک تعبیر قانون اساسی فعلی ما هم قانون نیست برای اینکه خلاصه این سند این است که یک نفر به نام ولایت فقیه حق دارد هرکاری بکند و به هیچ کس هم پاسخگو نیست. بخصوص از وقتی که شورای نگهبان دوسال پیش اعلام کرد؛ فرمایشات مقام رهبری عین شرع انور است و هیچ چیزی هم نمی‌تواند خلاف شرع تصویب شود. با این استدلال پاره‌ای از تبصره‌های قانون بودجه را به صرف اینکه مخالف پاره‌ای از صحبت‌های رهبری بوده مخالف شرع قلمداد کردند و رد نمودند. من همان موقع در یک سخنرانی در اردوی دانشگاه امیرکبیر گفتم؛ باین ترتیب شورای نگهبان دوفاکتو گفته حرف رهبری عین قانون است و طبق تعریف در نظام‌هایی که یک نفر همه کاره باشد و حرف‌اش هم عین قانون باشد این نظام استبدادی می‌شود. وقتی حرف یک فرد عین قانون شد این نظام دیگر طبق تعریف می‌شود استبدادی! چه خوشمان بیاید و چه نه! لذا گفتم با این تفسیری که

سازگارا - احسن، طبعاً وقتی مردم به قانون اساسی بگویند نه در واقع به کل قانون اساسی نه گفته‌اند.

تلاش - این به معنای برکناری نظام است؟

سازگارا - به یک معنا بله. شما وقتی به قانون اساسی جمهوری اسلامی بگوئید نه، یعنی به تمام مواد و اصول قانون اساسی. آنچنان که مردم در سال ۵۸ گفته‌اند بله. و یکبار هم در سال ۶۸ فکر می‌کنم ۶۶ درصد یا ۶۷ درصد مردم در اصلاحیه قانون اساسی گفته‌اند آری. اما از آن ملتی که حتی در سال ۶۸ به اصلاحیه قانون اساسی رای داده‌اند هم اکنون حدود ۸ میلیون نفر زنده‌اند. آقای خمینی استدلال خوب و عقلانی در پاریس می‌کردند. آن موقع به‌ایشان می‌گفتند که این کارهای شما خلاف قانون اساسی آنروز مملکت است و ایشان می‌گفت؛ خوب باشد. پدران ما به این قانون اساسی رای داده‌اند و حالا ما یک عده دیگری هستیم عقلاً و شرعاً و عرفاً حق داریم بگوئیم که ما چیز دیگری می‌خواهیم. همین استدلال را هم اکنون نسل جدید با نسل ما می‌کنند. می‌گویند شما به هر دلیلی یک روزی رفتید به یک چارچوبی رای دادید یک قانون اساسی در یک مجلسی مصوب شد و رفتید و به آن رای دادید. حالا مناقشه هم نداریم که خوب یا بد بوده انتخابات درست بوده یا غلط بوده. به‌رحال مردم یک‌روز آمده‌اند پای صندوق و رای داده‌اند فرض به قول علما، شبهه را قوی بگیریم و فرض کنیم این اصلاً درست بوده. نسل جوان حق دارد می‌گوید آقا الان مثلاً از آن ۴۴ میلیون رای دهنده کشور، شماها که یک روزی رأی داده‌اید، فقط ۸ میلیون نفر هستید بنابراین ما اکثریتیم و حق داریم خواهان این باشیم که یک قانون اساسی دیگر تدوین شود. یک چیز دیگری شکل بگیرد. این شانس را ما باید داشته باشیم. من با گفتن این‌ها شاید در ذهنم دارم جواب بازجوهایی خودم را در زندان می‌دهم. آخر آنها می‌گفتند؛ آخر نمی‌شود که نظامی هر روز بیاید و خودش را به فرزندم بگذارد. من پاسخم این بود که شما این را از کجا آورده‌اید. قوانین اساسی کشورهای مختلف بارها و بارها دستخوش تغییرات و اصلاحات شده‌اند. فرانسه بخصوص یک مثال خوبی است که بارها تغییرات بنیادی کرده است. همین قانون اساسی فعلی هم یکبار در سال ۶۸ تغییر کرده. در مورد اصل ۱۷۶ که در آن نوشته‌اند اصول مربوط به شورای نگهبان و اسلامیت، جمهوریت لایتغیر است، وقتی خود قانون اساسی قابل تغییر است، چطور می‌توانیم بگوئیم که یک اصل آن لایتغیر است؟ عرض کردم قانون اساسی هیچ ارزشی ندارد. الا اینکه یک روزی مردم به آن رای داده‌اند. بنابراین همین مردم هم حق دارند که روزی آنرا عوض نمایند. فقط ممکن است این مناقشه را ایجاد کند، که من نوعی از کجا می‌گویم اکثریت مردم این‌را می‌گویند و می‌خواهند. و مثلاً من در مقام حاکم می‌گویم که خیر اکثریت مردم همین وضع موجود را می‌خواهند. این‌جا استدلال من این است که کشور به هر حال به طور لاینقطع در بحران بسر می‌برد. بین ملت و حکومت شکاف وجود دارد. این را به زبان‌های مختلف گفته‌اند. متکای من برای اینکه بگویم مردم چه می‌خواهند، این است که به انتخاباتی که در شش - هفت سال گذشته بارها برگزار شده رجوع کنیم. اکثریت مردم با مشارکت‌اشان و گاهی هم با عدم

ارائه شد دیگر روشن است که چهارچوبه سندی بنام قانون اساسی فقط در خدمت قانونی کردن استبداد است. که در واقع خودش عین بی‌قانونی است. قانون اساسی ما همین مشکل را دارد. از قضا در همین متن فراخوان هم آنجائیکه در ۴ محور مطرح شده که چرا قانون اساسی اشکال دارد در محور اول به همین نکته اشاره شده است. بنابراین اشکال این است که وقتی خواست مردم در ۷ سال پیش به این شکل بود که داخل نظام یک رئیس‌جمهوری بگذارند و با زوری هم که پشت‌اش است، با وجود پارلمان و شوراهائی که به دست او داده بودند، بروند به سمت گرفتن خواسته‌هایشان. اما روشن شد، ساختار قانون اساسی مانع این است.

اما در مورد نکته دیگری که در سؤال شما وجود داشت، باید عرض کنم که در قانون اساسی فعلی مکانیزم تغییر قانون اساسی از مجرای فرزندم به صورت مستقیم وجود ندارد. به موجب اصل ۱۷۶ قانون اساسی فعلی اختیار تغییر قانون اساسی هم در دست رهبر است. او، اگر خواست، باید کمیسیونی که حدود ۳۲ نفر است، جمع کند، آنها تغییرات قانون اساسی را پیشنهاد دهند و اگر رهبری دلش خواست، چون فرمان همه‌پرسی در ید رهبر است، آنوقت به همه‌پرسی بگذارد. به همین دلیل من در زندان هم نوشتم که تغییر قانون اساسی از دورن نظام امر بی‌حاصلی است. ما ناچاریم از بیرون قانون اساسی صاحب مملکت را که مردم هستند، صدا کنیم و بخواهیم؛ یکبار با رای خودشان بگویند آیا کل این قانون اساسی آری یا نه؟ حالا به هر کدام از این دو روش شما برسید، مثلاً کل قانون اساسی آری یا نه و یا بگوئید انتخاب آزاد برای تشکیل مجلس موسسان برای تدوین قانون اساسی جدید آری یا نه، یک نتیجه می‌دهد. دو بیان از یک منظور است. اگر مردم به کل قانون اساسی نه بگویند، آنوقت راه باز می‌شود. آن هم بیرون از قانون اساسی نه در چهارچوب قانون اساسی فعلی. بعد می‌تواند برای گزینش مجلس مؤسسان انتخابات آزاد برگزار و قانون اساسی جدیدی نوشته شود که در صلاحیت مجلس موسسان هم است. از دل آن مجلس موسسان منتخب مردم هر پیش‌نویسی بیرون بیاید می‌تواند یکبار هم به رای مردم یعنی فرزندم دومی گذاشته شود که مردم مهر آری یا نه خودشان را بر آن بزنند. این هم روشن است که اگر چنین اتفاقی بیفتد، یعنی به محض اینکه مردم به کل قانون اساسی فعلی نه بگویند، درواقع قانون اساسی فعلی بی‌اعتبار و تمام نهادهای برآمده از آن هم غیر قانونی می‌شوند.

تلاش - این شامل حال نظام هم خواهد شد؟

سازگارا - نظام چیزی نیست جز اینها.

تلاش - درست است که نظام یک مجموعه‌ای از همه اینهاست ولی وقتی شما می‌گوئید نظام ایران یک نظام اسلامی است نظام الهی مبتنی بر قوانین الهی و اسلام است.

سازگارا - در کجا تعریف شده؟

تلاش - در نخستین اصول قانون اساسی.

مغایرت با این قضیه نیست که در مورد مضمون این حرکتی که صورت گرفته، مورد پرسش قرار نگیرید و از شما توضیح خواسته نشود. مثل همین مصاحبه‌ای که ما با شما انجام می‌دهیم.

سازگارا - ولی شما پاسخ مرا در واقع بعنوان یک نظر در کنار نظر دیگران قرار می‌دهید. پاسخ من هم یک نظر است که جزء ده‌ها و صدها نظر دیگر می‌باشد. نظراتی که خوشبختانه در همین مدت خیلی خوب به میدان آمده و حرف‌های پخته و سنجیده هم بعضاً مطرح شده که در پالایشگاه اذهان مردم پالایش می‌شود و می‌تواند که به تقویت و همسوئی بیشتر کمک کند و اذهان را به نتایج روشنتری برساند.

تلاش - شما در اطلاعیه "انحلال کمیتهٔ رفراندوم" عبارتی را بکار برده‌اید تحت این عنوان که در حال حاضر آنچه اهمیت دارد از لحاظ بُعد شکلی گفتمان رفراندوم است که به گفتمان مسلط تبدیل شود. از این عبارت فکر می‌کنم، که جمهوریخواهان حق دارند استفاده بکنند و مضمونی را که مورد نظرشان است در داخل این شکل و در داخل این قالب بریزند. یعنی وقتی شما می‌گوئید ما فعلاً توافق بکنیم روی راه کار رفراندوم خارج از این مسئله که مضمون این پرسش چه خواهد بود. و آنها نیز از این مسئله استفاده کرده و گفته‌اند از رفراندوم حمایت می‌کنیم ولی آنچه که ما در داخل این قالب می‌ریزیم؛ مسئله تغییر قانون اساسی مسلط است.

سازگارا - بهتر است نظر اتحادیه جمهوری خواهان را از خودشان پرسید. البته فکر می‌کنم، متن خود فراخوان ملی برای درخواست برگزاری رفراندوم سند اصلی است و باید به این سند رجوع کرد. با توجه به نقد روشنی که از قانون اساسی کرده و تأکیدی که بر تدوین قانون اساسی جدید در آن بیانیه شده، سؤال خود رفراندوم را به روشنی در انتهایش تعرف کرده است. بخصوص با وجود خواست ابتناء قانون اساسی جدید بر اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های الحاقی آن فکر می‌کنم اگر کسی تصور بکند مثلاً از دل این قانون اساسی فعلی، چنان قانون اساسی‌ای درآید، چنین کسی دیگر اشتباه می‌کند. حداقل این برداشت با متن آن فراخوان هم خوانی ندارد.

تلاش - آقای سازگارا بحث ما برسر مفاهیم یک چیز است اما شرایط جاری در کشورمان چیز دیگر! گسترش فقر، فقدان چشم‌اندازی روشن برای جامعه و بویژه برای جوانان، نزول شدید اخلاقی، ناامنی‌های فردی و اجتماعی در زمینه‌های حقوقی، اقتصادی، نبود آزادیهای فردی و سیاسی، مسائل اقوام و ناامنی‌های مرزی تا حد خطر حمله نظامی به کشور... این وضعیت رو به وخامت حاصل عملکرد حکومت اسلامی است و آگاهی تلخ به این واقعیت‌ها مارا به خودی خود متوجه نظرات و سیاست‌هایی می‌کنند که به تداوم این رژیم یاری رسانده و می‌رسانند.

در آستانهٔ انتخابات مجلس پنجم و آغاز حرکت اصلاح‌گرایی از درون حکومت، برخی از افراد گروه‌های سیاسی سابق همگان را به شرکت در این انتخابات و حرکت در چارچوب قانون اساسی اسلامی فراخوانند. بعدها این ایده طرفداران بسیاری یافت، حتا در میان بخش قابل توجه‌ای از مخالفین

مشارکت‌اشان، نشان دادند، چیزهایی را می‌خواهند که در چارچوب قانون اساسی جای نمی‌گیرد. بنابراین برای اینکه در کشور تنش و بحران نباشد و خشونت زائیده نشود منطقی‌ترین راه حل این است که صندوق بگذاریم و رای بگیریم. و بعد هم برای اینکه تقلبی نشود یا کسی نتواند تقلب کند، از پاره‌های نهادها و ناظرین بین‌المللی که در دنیا این نقش‌ها را بازی کرده‌اند، می‌توانیم بخواهیم، نظارت و کنترلی بی‌طرفانه را بر جریان انتخابات و شمارش آرا اعمال نمایند. امری که در جهان مرسوم است و به معنی دخالت بیگانگان نیست.

تلاش - چند روز بعد از فراخوان، اطلاعیه‌ای صادر شد مبنی بر اعلام انحلال کمیتهٔ فراخوان که شما نیز آنرا امضاء کردید. پس از آن اتحاد جمهوری خواهان بیانیه‌ای صادر و از راه کار رفراندوم دفاع نمود، که شما حتماً از متن آن اطلاع دارید.

اولاً به نظر می‌رسد، اتحادیهٔ جمهوری خواهان بدون توجه به متن بیانیهٔ فراخوان ملی برگزاری رفراندوم، فقط از شکل رفراندوم دفاع کرده‌اند. دوم اینکه آنها به غلط از اطلاعیهٔ "انحلال کمیتهٔ فراخوان" تحت عنوان "بیانیهٔ دوم" نام برده و با استناد به آن دائم از تغییر قانون اساسی موجود صحبت می‌کنند و نه از تدوین قانون جدید. فکر نمی‌کنید این نوعی نقض غرض در مورد بیانیهٔ فراخوان باشد و حاصل آن اشاعهٔ برداشت‌های اشتباه باشد؟

سازگارا - نمی‌دانم. این را باید از مسئولین اتحادیهٔ جمهوری خواهان سؤال کرد که مرادشان چه بوده است. اما این را می‌توانم عرض کنم که آن اطلاعیه دوم که چند روز پیش از بیانیهٔ جمهوری خواهان صادر شد، هیچ ربطی به این بحث‌ها ندارد. دوستان ما در ایران طی تماسی که گرفتند و بنده و خانم کار را هم در جریان قرار دادند، بیش از همه روی این نکته پافشاری می‌کردند که با توجه به استقبالی که شده و خدای ناکرده سوء برداشتهایی که داخل ایران بعضی گروه‌ها اشاعه داده بودند که گویی این جمع برای خودشان کیسه‌ای دوخته‌اند از قدرت، لازم می‌دانند این کار صورت گیرد. ما هم به این نتیجه رسیدیم که آن فشارهایی که در ایران مطرح شده بود و به طور جدی به آن‌ها هم مربوط می‌شود، حتی منطقی و درست هم است. البته اصل قضیه درست بود و ما هم موافق بودیم. لذا آن دوستان بیانیه‌اشان را منتشر کردند که طبعاً من و خانم کار هم پشتیبانی کردیم و گفتیم از نظر ما هم درست است و ما هم بدین می‌پیوندیم. اصل جهت آن اطلاعیه همچنین این بود که روشن کنند، در گام تعمیق و توسعه و در دوره گفتمانی خیلی از سؤالاتی که مطرح شده، نشان بدهند که ما قصد نداریم، به همه سؤالات پاسخ دهیم. ما فقط این موضوع و این شکل را طرح کردیم و پاسخ را باید خود دوستانی که به میدان می‌آیند بدهند. دوم اینکه نشان دهیم این جمع نه کیسه‌ای برای خودش دوخته و نه تقدیمی برای خودش قائل است. بقول دوستان در تهران، متواضعانه نشان بدهد که ما نه ادعا داریم و نه قرار است رهبر کسی شویم و نه جایی جلو بیفتیم. حال با توجه به اینکه خیلی‌ها هم آمدند و مردمانی فرهیخته‌تر و سابقه‌دارتر، از ما از این فکر حمایت کردند، دیگر ما هم یکی هستیم مثل آنها.

تلاش - شما هر چقدر هم این تواضع را داشته باشید، که دارید، مطمئناً در

دولتی داشته باشیم ولی مشکل اساسی حل نمی‌شود. گریزی از دموکراسی نیست. این را می‌گوییم بخصوص برای آنهایی که امروز در عصر گلوبالیزاسیون و جهانی شدن هم هنوز مدل کهنه دولت‌های متمرکز توسعه‌گرا را تشویق می‌کنند. توسعه بدون کارآفرینان و سرمایه‌گذاری آزاد آن هم همسو با کمپانی‌های فراملیتی در ستون فقرات دنیای جدید، دنیای جهانی شده امکان ندارد. و این چنین توسعه‌ای هم هیچ گریزی ندارد از این که در بخش سیاسی، یک دموکراسی را شکل داده باشد. چون این روزها بعضی‌ها صحبت از مثلاً دولت فلان کس در ایران می‌کنند که اگر برسر کار آمد. یک دولت توسعه‌گرا درست خواهد کرد. در حالی که می‌دانند از ساختار جمهوری اسلامی دموکراسی بیرون نمی‌آید و آن فرد هم در پیشینه‌اش دموکراسی نیست. یا بعضی‌ها هم در این سو مدل رضاشاهی می‌دهند. ممکن است در یک مقطع خیلی کوتاه رضاشاه برای یک کشور زیر خط توسعه یافتگی چند کار مثبت می‌توانست بکند شاید هم انجام داده ولی باید بلافاصله همان‌ها هم تحول پیدا می‌کرده به یک فضایی که بخش خصوصی رشد بکند. اشخاص کارآفرین بتوانند حرکت کنند و نهایتاً هم در ساختار سیاسی به دموکراسی متحول شود که رضاشاه چنین کاری نکرد و حاصلش هم برای کشور فاجعه شد. بنابراین ما گریزی از دموکراسی نداریم. اگر اینطوری نگاه کنیم، دیگر حق نداریم هر استراتژی را انتخاب کنیم. یعنی نمی‌توانیم بگوئیم مثلاً ما می‌رویم کودتای نظامی می‌کنیم با ارتش - اینهم یک روش است در کشورهای موسوم به جنوب مثل کشور ما که نهادهای مدنی قوی نیست، مطبوعات آزاد نداریم، جامعه از حقوق خودش خلع سلاح شده است و از خودش نمی‌تواند دفاع کند. قدرت برهنه به قول راسل، و نیروی نظامی خیلی می‌تواند نقش بازی کند. ولی ما حق نداریم بگوئیم که می‌رویم و از نیروی نظامی کمک می‌گیریم و حاکمین فعلی را می‌گذاریم کنار، بعدش انشاءالله دموکراسی خواهد شد. یا فکر کنیم که ما از فرایندهای خشونت‌بار استفاده می‌کنیم لغت‌هایی مثل سرنگونی، فروپاشی براندازی در متن انقلاب‌گری خشونت‌بار تعریف می‌شود بدین دلیل من ابا دارم از بکار بردن این قبیل لغات برای اینکه بار معنایی دارد. چرا که از درون حرکت‌های خشونت‌بار و انقلابی، تجربه کشور خودمان هم نشان داده و همه جای دیگر دنیا هم نشان داده؛ شانس اینکه حکومت‌های اقتدارگرا متولد شوند خیلی بیشتر از این است که حکومت‌های دموکراسی متولد شوند. بنابراین برگردیم به همان پروژه خودمان. ما قبول کردیم که می‌خواهد از پروژه ما دموکراسی بیرون آید پس حق نداریم روش‌هایی که نا معلوم است، شانس اقتدارگرایی در آن بیشتر از دموکراسی است در دستور کار بگذاریم.

اما روی نکته دیگری هم می‌خواهم تکیه کنم؛ ما حق نداریم بگوئیم قشون خارجی را می‌آوریم و با کمک آنها حاکمان فعلی را برمی‌داریم، بعدش انشاءالله دموکراسی می‌شود! من استدلال‌های آقای بوش را می‌فهمم که می‌گوید ما با قشون خارجی در افغانستان و عراق حاکمین را کنار گذاشتیم و نگاه کنید حالا انتخابات برگزار شده، پس می‌شود دموکراسی درست کرد. منتهی به آقای بوش باید پاسخ داد که یک حداقل‌هایی در درون جامعه باشد وگرنه باید آن قشون نظامی‌ات را پشت آن انتخابات حالا حالاها نگه‌دارید. و در واقع مردم رای می‌دهند، خیلی قدم مثبتی است. پدیده‌ای است در هر صورت در افغانستانی که کشوری توسعه نیافته است ده میلیون آدم پای

رژیم از جمله بسیاری از افراد و سازمان‌های حاضر در "اتحاد جمهوری خواهان".

مهمترین پایه استدلال این روش بر پایه خطر افراطی‌گری که به قول آنها در شعارهایی مانند سرنگونی نظام بازتاب می‌یافت، قرار داشت. آنها هشدار می‌دادند که با این نوع شعارها امنیت ملی به خطر افتاده و موجب از هم پاشیده شدن شیرازه‌های کشور و نظم و امنیت اجتماعی خواهد شد. باتوجه به شرایط واقعی امروز کشور که حاصل ربع قرن حکومت رژیم اسلامی است، به جرأت می‌توان گفت که دهه‌ها بود که امنیت ایران از هر نظر این چنین به خطر نیافتاده بود! حال پرسش این است که چنانچه عامل اصلی به خطر افتادن امنیت ملی، دوام رژیم و دوام ساختارهای سیاسی و حقوقی آن باشد، تکلیف چیست و حساب نقش و مسئولیت سیاستها و بازیگران صحنه سیاست در تداوم چنین رژیمی را کجا باید بررسی کرد؟

سازگارا - من ناچارم کمی بر سر انتخاب واژه‌ها حساسیت بیشتری به خرج دهم و شما را بیشتر متوجه محتوا بکنم. در زندان هم به من می‌گفتند شما خواهان تغییر قانون اساسی و فراندوم برای یک قانون اساسی جدید هستید و می‌خواهید در واقع براندازی کنید. پاسخ من به بازجویانم این بود که این لغات را شما می‌گوئید. براندازی به لحاظ تاریخی یا سرنگونی یا فروپاشی یک بار معنایی دارد. لغاتی که بکار می‌روند، در بار معنایی خود متضمن روش‌هایی هم هستند. من ترجیح می‌دهم بجای استفاده از این واژگان آنچه که در محتواسات را تکرار کنم. محتوا این است که ما می‌خواهیم با یک فراندوم از طریق صندوق رای قانون اساسی فعلی را به یک قانون اساسی مطلوب تحول دهیم. البته در میانه این مسیر مجلس مؤسسانی هم باید تعبیه شود. رسیدن به پای صندوق رای هم مسیری است که از استراتژی مقاومت مدنی می‌گذرد. وگرنه به پای خودش هیچ قدرت استبدادی ممکن نیست که تن دهد به آزمون مردم تن دهد، خودش را به رای بگذارد. روی این فرآیند شما هر اسمی می‌خواهید بگذارید من سر آن مناقشه نمی‌کنم فقط تنها هشدارم این است که در انتخاب اسامی دقت داشته باشیم که از درون اسامی یک وقت چیزهایی دیگری بیرون نیاید. به نظر من ما بعد از صدسال مبارزه برای آزادی و رساندن کشورمان به قافله ملل متمدن و مدرنیته از انقلاب مشروطه تا امروز شاید دقیق‌تر بگویم از جنگ‌های ایران و روس در حدود ۱۸۰ سال پیش تا کنون چندین و چند تجربه را پشت سر گذاشته‌ایم و فکر می‌کنم که حداقل این کار را حق نداشته باشیم بکنیم که بگوئیم اینها بروند هر کس برسر کار آمد بهتر از اینهاست. این شعاری بود که از قضا درست از آب درنیامد. ما حق نداریم صرفاً خواهان بهم ریختن و تغییر رژیم باشیم با این استدلال که دیگر بدتر از این نمی‌شود، هر چیزی بیاید بهتر است. مثلاً این را می‌فهمیم که وقتی مردم جانشان به لب می‌رسد آماده چنین راه‌حلی می‌شوند. ولی حداقل نخبگان جامعه حق ندارند این‌گونه برخورد کنند. ما باید به روشنی خواهان تحول و تغییری شویم که از دل آن دموکراسی بیرون بیاید، از درون آن حاکمیت ملت بیرون بیاید. چون این از آن نکات کلیدی است که ما برای رسیدن به قافله تمدن جدید بشری باید از این نقطه رد شویم. یعنی دیده شد که با حکومت‌های استبدادگرا چه سلطنت باشد چه ولایت ممکن است چند قدم ساختن و سازندگی و تمرکز

یعنی استراتژی‌مان هم باید مناسب باشد، با آن اهداف دیگر نمی‌توانیم هر روشی را انتخاب کنیم.

تلاش - در اینکه روش ایجاد تحول و تغییر و استقرار یک نظام دموکراتیک در واقع باید مناسب با اهداف خودش باشد تردیدی نیست. اما آنچه این نیروها تبلیغ می‌کردند؛ قانونگرانی در چارچوب قانون جمهوری اسلامی بود. از نظر آنها که طرفدار اصلاح نظام جمهوری اسلامی بودند، امنیت یک ملت و امنیت یک حکومت همواره دو روی یک سکه است و از هر کدام اگر غفلت شود در واقع امنیت ملی به خطر خواهد افتاد. اما در این دیدگاه‌ها در نظر گرفته نمی‌شد و هنوز هم نمی‌شود که پایه اصلی امنیت یک حکومت به مشروعیت‌اش برمی‌گردد و مشروعیت هم در نخستین برخورد برخاسته از احساس امنیت فردی و اجتماعی در میان آحاد ملت است. حال اگر چنین احساسی خدشه‌دار شود ملتی در عرصه‌ها و زمینه‌های گوناگون چه از داخل و چه از بیرون در یک احساس ناامنی دائمی بسربرد تا جایی که احساس بکند مسئله بقاء و دوام ملت ایران و سرزمین ایران بخطر افتاده در این حالت هم باید کماکان روی اصل انطباق امنیت حکومت و امنیت ملت پافشاری کرده و به آن اصل وفادار باشیم؟ یا اینکه اگر به این نتیجه برسیم که در این مقطع این دو امنیت یعنی امنیت حکومت و امنیت ملت نه تنها از هم جداست، بلکه در مقابل هم صف آرایی کرده و بر ضد هم هستند. یا به عبارت درست‌تر این رژیم است که در تمام مدت و هر روز به شدت فزاینده‌ای امنیت ملت را به خطر می‌اندازد، آیا باز هم به دنبال جایگزینی مناسب و پاسخگو به نیازهای امروز و فردای ملت بودن افراطی‌گری است؟

سازگارا - من با شما کاملاً موافقم حکومتی که دچار شکاف شود با مردم، از قضا بزرگترین مُبلغ ناامنی است. زمانی آقای هاشمی رفسنجانی مطرح می‌کرد که ایران کشور کثیرالمله و کثیرالادیان است. لذا استعداد تجزیه دارد و روحانیت تنها نیرویی است که می‌تواند دور آن را نگه دارد. حکومت جمهوری اسلامی تنها گزینه است و متکی به روحانیون است که می‌تواند کشور را نگه دارد. البته این از آن حرف‌هایی است که شاه هم یک دوره‌ای می‌زد که من اگر بروم ایران، ایرانستان می‌شود ظاهراً هر کسی در ایران حاکم می‌شود، فکر می‌کند که خودش برود ایران تجزیه می‌شود. اما قرن‌هاست که کسانی آمدند و رفتند و ایران استوار و پا برجا سرچایش ایستاده. اتفاقاً ما به لحاظ تاریخی ملت عجیبی هستیم بارها فروپاچیده‌ایم تکه تکه شده‌ایم اما با کیفیت عجیبی همدیگر را پیدا کرده‌ایم و بهم وصل شده‌ایم و از این حیث نسبت به ملل قدیمی دنیا، وضعیت استثنایی داریم. اما پاسخی که به امثال آقای رفسنجانی می‌باید داد این است که از قضا وقتی حکومتی ناکارآمد باشد و نارضایتی در میان مردم خلق کند خودش به مهمترین عامل تبدیل می‌شود که امکان متلاشی شدن کشور را فراهم می‌آورد. بگذارید نمونه‌ای بیاورم. وقتی مردم از حکومت ناراضی باشند جوان عرب ما در خوزستان، جوان کرد ما در کردستان یا بلوچ ما در بلوچستان ممکن است همانقدر ناراضی باشد که جوان ما در تهران یا اصفهان. الا اینکه جوان تهرانی از اولین وسیله‌ای که دم دستش باشد برای ابراز نارضایتی اش استفاده می‌کند مثلاً با نحوه لباس پوشیدنش، آن جوان متعلق

صندوق رای می‌روند. ولی اگر حداقل پیش‌نیاز در جامعه افغانستان نباشد آن قشون آمریکا دیگر نمی‌تواند از آنجا تکان بخورد. دولت آقای کرزای را نهادهای دموکراتیک و مدنی نگه نخواهند داشت بلکه قشون خارجی باید نگاهش دارد. الان اینکه مردم یک‌جایی به او رای دادند باز هم خوب و قطعاً بهتر از طالبان است و قطعاً انتخابات آینده در عراق حاصل‌اش هرچه باشد بهتر از صدام حسین است. ولی برای دموکراسی ماندگار لوازم دیگری در درون جامعه لازم است. بنابراین قشون خارجی هم که لشگر بکشد بیاید مستبدی یا مستبدینی را بردارد و بعدش بگوید صرف انتخابات آزادی که من گذاشتم پس دموکراسی شد. این راه‌حل، راه‌حلی نیست که فکر کنیم و خودمان را هم گول بزنیم و بگوئیم دموکراسی شد. حالا همین جا این را بگوئیم، من این را مدعی‌ام این را بخصوص جلوی اصلاح‌طلبان بگوئیم من مدعی‌ام که جامعه ایران تغییراتی در درون خودش کرده که او را مستحق دموکراسی می‌کند و به هیچوجه حشش دیگر حکومت فعلی نیست و اینجا که ایستاده‌ایم جای ما نیست. این موضوع سخنرانی من در دانشگاه مشهد بود. ملت ما جایی ایستاده که حاکمین و حکومت فعلی در واقع تناسی با تغییرات درون جامعه ایران ندارند. نه در ساختارش که قانون اساسی نشان می‌دهد و نه در اشخاص‌اش که از مکانیزم‌های انتخابی یا شبه انتخابی به این مصادرات تکیه می‌زنند. این تغییرات مثل رشد سوادآموزی مثل رشد شهرنشینی، مثل رشد حضور زنان در عرصه اجتماع و اقتصاد مثل رشد صنعت در جامعه ما، مثل رشد ارتباطات بین‌المللی، مثل رشد گفت‌وگو عقلانیت و حاکمیت عقل مدرن، یا اگر بهتر می‌پسندید لیبرالیسم در جامعه ما و مصادیق دیگر تغییرات، تغییرات دیگری که در درون جامعه ما اتفاق افتاده و ما را از بیخ و بن متحول کرده است و اگر باز نگوئید که اغراق می‌کند، در منطقه خاورمیانه نمی‌گوئیم پیشروترین کشور ولی به یکی از چند کشور پیشرو متحول شده، لذا استحقاق ما حکومت دموکراسی است. این را از جهت دیگری نیز عرض می‌کنم که در دو دهه گذشته ما بیش از ۵۱ مورد گذار از حکومت‌های اقتدارگرا به حکومت‌های دموکراتیک داشته‌ایم از پرتغال، اسپانیا و یونان در اروپا بگیرد تا در صربستان که منجر به پائین کشیدن میلوسویچ شد یا در گرجستان و این آخر اوکراین ملت ایران در مقایسه با تمام این ملت‌ها چیزی برای گذار به دموکراسی کم ندارد. ظلم است اگر در حق ملت ایران بگوئیم که نه ما حالا خیلی راه داریم به دموکراسی برسیم و دموکراسی فرایند خیلی پیچیده‌ای است. حالا باید دست نگه‌داشت و رضایت بدیم مثلاً به شورای نگهبان با رهبری آقای جنتی که برای ملت تعیین تکلیف بکند و یا این ساختار عجیب و غریبی که همه قدرت در دست یک نفر بنام ولایت فقیه متمرکز باشد. شما با هر شاخصی که اندازه بگیرید، مقایسه کنید با گذارهایی از اقتدارگرایی به دموکراسی، مقایسه کنید با خود جامعه ایران و تحولاتی که در درون آن صورت گرفته مقایسه کنید با کشورهای همسایه مقایسه کنید با کشورهای اسلامی با هر شاخصی اندازه بگیرید، حداقل این یک نکته را می‌توان گفت که استحقاق این ملت این وضع موجود نیست، بخصوص نسل جوان امان. عرض‌ام را در پاسخ به سؤال شما به انتها می‌رسانم با این حرف که چون پروژه ما پروژه دموکراسی است و هدفمان را هم بنای یک حکومت دموکراتیک مبتنی بر حقوق بشر تعریف کردیم، انتخاب روش‌ها و راه‌های رسیدن به آن هدف‌ها



قضا دست‌اندرکاران حکومت نشان دادند که خیلی بیشتر از مردم این احساس ناامنی و عدم امنیت را دارند و فکر می‌کنند که وضع کشور خیلی لرزان است. یادم است پارسال در زندان که بودم من که خبر نداشتم اما همراه بنده پسر و امین بزرگیان و حدود ۸۰۰ دانشجوی را هم دستگیر کرده بودند. گویا یک عده هم نابخردانه از خارج کشور دائماً در رادیو و تلویزیون‌ها دمیده بودند که بروید در خیابان و شلوغ کنید اینها به نظر من کارهای غیر مسئولانه و روش‌هایی است که همان بحث قبلی است و حتی غیر از این که به عملی بودنش فکر نمی‌کنند به محتوای تئوریک‌اش هم فکر نمی‌کنند که حالا به فرض هم که موفق شوند خوب آخرش چه می‌شود و چه از درونش بیرون می‌آید. این کارها به نظر من خیلی غیرمسئولانه است و تجربه هم نشان داده که معمولاً از پشت این حرف‌ها ۵ هزار نفر یا ۱۰ هزار نفر مخالف و موافق می‌آیند تماشا می‌کنند فقط فایده‌ای که دارد این است که به گروه‌های شبه نظامی و پیراهن سفیدها مجوز می‌دهد. به این گروه‌های شبه فاشیستی مجوز می‌دهد به تجمع مردم حمله بکنند و سرکوب کنند چندی بعد از اینها چون من در زندان بودم و نمی‌دانستم که اصلاً این اتفاق افتاده اما وقتی بدلیل اعتصاب غذا به بیمارستان منتقل شده بودم دادستان تهران به دیدن من آمده بود و با من چانه می‌زدند که اعتصاب غذای خود را بشکنم و من در بیمارستان هم مقاومت می‌کردم. او به من می‌گفت که بله بعد از ۱۸ تیر هم نظام مثل کوه ایستاده و سرنگون نشده. من تازه آنجا فهمیدم که مثل اینکه عده‌ای گفته‌اند مثلاً با چهارتا حرف از اینکه بریزید توی خیابان‌ها لابد تفسیر کرده بودند نظام سرنگون می‌شود و این آقای دادستان هم فکر کرده بود که اینطوری سرنگون می‌شود. من همانجا گفتم شما چرا واقعاً فکر می‌کنید که اینقدر لرزانی در کشور است که با چهارتا حرف پراکنده باید سرنگون بشود. این مثال را از این جهت عرض کردم که من واقعاً خودم چنین تصویری ندارم این را از این جهت می‌آورم که به شما بگویم که در مخیله و عقول حاکمین خود این ماجرا خیلی بدتر است، این تصور که چقدر اوضاع می‌تواند لرزان باشد به نظر من این برخورد ناشی از رنگ رخسار است که خبر از سر یک درون دیگری می‌دهد. حاکمین فعلی حجم نارضایتی مردم را می‌شناسند و مقدار شکافی که بین ملت و حکومت ایجاد شده را درک می‌کنند. احتمالاً با آن روزانه مواجه هستند از اینجاست که خودشان اینقدر احساس لرزش می‌کنند و «این شرایط حساس کنونی» از بیانی‌ها و اظهاراتشان بیرون نمی‌رود. معلوم نیست که این ملت بدبخت ما کی باید بتواند خود را در یک شرایط ثابتی احساس کند! بنابراین عدم امنیت ملی چه در بُعد داخلی و چه در بُعد بین‌المللی یک راه حل و یک گزینه دارد و آنهم دموکراسی و همسوئی با روند جهانی شدن است. در دنیای امروزی این دومی هم در گرو اولی است.

تلاش - با سپاس فراوان از شما

سازگارا - من هم متشکرم.

به اقوام اقلیتی ما به خاستگاه قومی‌اش برای مخالفت تکیه می‌کند. مهم نیست که کدام طبقه حاکم باشد روحانی یا کارگر یا طبقه اشراف، سلطنت باشد یا جمهوری. بی‌لیاقتی یا کم‌لیاقتی حکومت و ناراضی کردن مردم و عدم تعبیه مجاری درستی که مردم بتوانند نارضایتی یا رضایت خودشان را اعمال کنند و مشارکت کنند این عامل است که کشور را به سمت ناامنی می‌برد. بنابراین من کاملاً مخالفم با نظراتی که بگویند امنیت ملی در گرو امنیت حکومت است. امنیت ملی در گرو لیاقت حکومت است و وقتی حکومتی نالایق بود منطقی‌ترین مسیر برای تغییرش مسیر دموکراتیک است و امنیت واقعی و درازمدت در گرو دموکراسی است. این دموکراسی است که امنیت پایدار و ماندگار ایجاد می‌کند. کشورهای دموکراتیک نشان دادند که استوارترین کشورها به لحاظ امنیتی هستند در بُعد داخلی در بُعد خارجی هم امروز دنیا به گونه‌ای دارد شکل می‌گیرد در پارادایم جهانی شدن که همسویی مناسب با این پدیده متضمن امنیت ملی ما در صحنه بین‌المللی است. الان جمهوری اسلامی تبدیل به یکی از منزوی‌ترین کشورهای دنیا شده است و اتفاقاً این پدیده متضمن امنیت ملی ما را تهدید می‌کند در حالیکه اگر مثل دهها مورد از کشورهای موسوم به جنوب، از آسیای شرقی و جنوب شرقی بگیریم تا آمریکای لاتین خودشان را با این روند جدید جهانی همسو کردند، ما هم همسویی لازم را به عمل آوریم می‌توانیم تهدیدات خارجی فعلی را به فرصت‌های ملی تبدیل کنیم. من فکر می‌کنم بیش از همه بیش از اینکه مردم احساس ناامنی بکنند الان خود حاکمین جمهوری اسلامی احساس ناامنی می‌کنند. شما نگاه کنید این لغت «در شرایط حساس کنونی» ۲۶ سال است گریبان ملت ما را رها نکرده است. هر اتفاقی می‌افتد حاکمین می‌گویند در شرایط حساس کنونی که حالا ادامه‌اش هم معمولاً این جور است که دشمنان انقلاب اسلامی یا جمهوری اسلامی یا دشمنان عجیب و غریب در کمین نشسته‌اند. مثلاً مینی‌بوس اکبرآباد به اسلام شهر دچار مشکل شد و آنجا شلوغ شد یا در کوی طلاب مشهد سر زمین‌ها مردم مشکل داشتند و شلوغ شد. یا در دانشگاه تهران همین ۱۶ آذر گذشته چندصدتا دانشجو البته ظاهراً به چند هزارتا هم رسیده بوده، آمده تا خواهان رفراندم شوند، آنها را به سالن راه ندادند ۶۰۰ یا ۷۰۰ نفر به زور توانستند وارد سالن بشوند و به رئیس جمهور بگویند که آقا جان اینها که اینجا نشسته‌اند بلندگوی دانشجویان نیستند، حرف ما چیز دیگری است. شما نگاه کنید، باز پای همان «شرایط حساس کنونی» وسط آمده است! منظورم این است که از

○ به پایان رسیدن ظرفیت «جنبش دوم خرداد» و نقطه پایانی توهم اصلاحات از درون رژیم نه به معنای شکست خواست استقرار دموکراسی در ایران، بلکه نزدیکی یک گام بیشتر به این اهداف است. با دکتر باقر پرهام در مورد ظرفیت‌های «فراخوان ملی برگزاری رفراندوم» برداشتن گام‌های اساسی در جهت استقرار دموکراسی به گفتگو نشستیم که مجموعه آن را در متن زیر به نظر خوانندگان می‌رسانیم.

رفراندوم نقطه پایان توهم اصلاحات

گفتگو با باقر پرهام

ایشان در دنبال همین مطلب، در جای دیگری، می‌گویند: «بحث در باره شکل و عنوان نظام نباید به‌صورتی طرح شود که مسأله اصلی ما [یعنی ضرورت مبارزه همه ایرانیان هوادار آزادی و دموکراسی با جمهوری اسلامی - پرهام] را تحت‌الشعاع قرار دهد»، و می‌افزایند:

«ما می‌توانیم و باید تصمیم‌گیری در باب این موضوع را به رأی مردم ایران و مجلس مؤسسان موکول کنیم که نوع نظام و قانون اساسی آینده ایران را تعیین و تدوین خواهد کرد...» (ص ۹)

و سرانجام در همان جزوه، چهارده اصل مورد نظر خود را که می‌باید مبنای تدوین قانون اساسی آینده ایران قرار گیرد شرح داده‌اند که حکومت مردم و نشأت گرفتن حکومت و قانون از اراده ملت؛ برابری همگان در برابر قانون و نفی هرگونه برتری طبقاتی، قومی، جنسی یا دینی؛ لزوم تأمین آزادی‌های سیاسی تصریح شده در اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های پیوست آن؛ جدایی دین و دولت؛ تأمین حقوق زنان ایران و برابری آنان در همه زمینه‌ها با مردان؛ تفکیک قوای حکومتی و لزوم تأمین استقلال قوه قضائیه؛ دادن اختیارات کافی به برگزیدگان محلی؛ مبارزه جدی با بیسوادی و تأمین نیازهای فرهنگی کشور؛ استقلال دانشگاه‌ها و مراکز علمی و پژوهشی؛ تأمین آزادی خلاقیت هنری و پژوهش و نشر؛ توزیع عادلانه ثروت ملی و رعایت اصول حفاظت محیط زیست؛ حمایت از خانواده‌های شهدا و معلولان جنگی؛ محدود کردن نقش ارتش به دفاع از کشور و تأمین استقلال و تمامیت ارضی ایران؛ و سرانجام، داشتن روابط مسالمت‌آمیز با همه ملت‌های جهان براساس احترام متقابل، از آن جمله است. (۱)

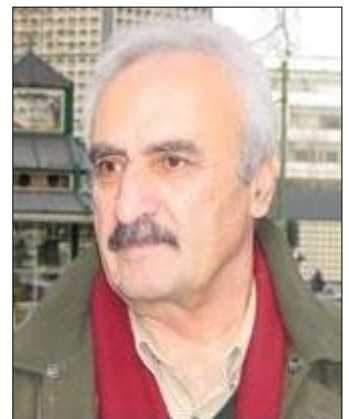
پایان گرفتن جنگ هشت‌ساله با عراق و روی کار آمدن رفسنجانی که مدعی سازندگی بود، هنوز مردم ما را به بهبود اوضاع کشور و فعالان و مخالفان سیاسی را به امکان راه‌حل‌های اصلاح‌طلبانه امیدوار می‌کرد. ولی در عمل، نتیجه هشت‌سال فرمانروایی دولت سازندگی رفسنجانی برای مردم ما معنایی جز «تازندگی» مال‌اندوزان و غارتگران بیت‌المال نیافت و به همین دلیل رفسنجانی در آخرین روزهای دوره دوم ریاست جمهوری‌اش مقدماتی را فراهم کرد که در نمایشی از انتخابات آزاد، جنبشی زیر عنوان اصلاح‌طلبی به راه افتد که بنا به همان «مقدمات»، به نظر من، می‌بایست در عمل به شکست بینجامد تا زمینه روی کار آمدن دوباره رفسنجانی برای دوره‌های دیگر فراهم شود. «نمایش انتخابات آزاد» که به آن اشاره کردم نیز در حد آزاد گذاشتن آراء مردم در صندوق‌های رای بود و نه چیز دیگر: کاندیداهای

تلاش - اتفاق نظر در مورد شکست اصلاحات در چارچوب نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن روز به روز گسترده‌تر می‌شود. آیا شکل‌گیری حرکت «فراخوان ملی برگزاری رفراندوم» بازتاب چنین اتفاق نظری است؟

دکتر پرهام - بیگمان. رفراندوم، به‌عنوان راه‌حل نهایی مسأله ملت ایران با نظام «ولایت فقیه»، از یک سو، و زمینه‌سازی برای

استقرار دموکراسی و نهادینه شدن آن در ایران از سوی دیگر، تا امروز که فراخوانی با عنوان «رفراندوم ملی» از سوی هشت‌تن از مبارزان داخل کشور اعلام شده و حمایت جمع کثیری از مبارزان برونمرزی را از راه صدور بیانیه‌هایی در حمایت از «فراخوان ملی رفراندوم» و نیز حمایت جمع کثیری از ایرانیان را از راه اظهار نظر مثبت در سایت شصت‌میلیون دات کام به دست آورده است، در طول بیش از دو دهه‌ای که از عمر جمهوری اسلامی می‌گذرد، سابقه‌ای طولانی دارد. تا آنجا که حافظه و اطلاعات من یاری می‌کند، سخن گفتن از رفراندوم و لزوم تأسیس مجلس مؤسسان، به‌عنوان راه برونرفت از فاجعه «ولایت فقیه»، دست‌کم به پانزده سال پیش برمی‌گردد. شاهزاده رضاپهلوی، در جزوه‌ای که با نام «ایران آینده، به سوی یک جامعه آزاد و مترقی» در دیماه ۱۳۶۸ منتشر شده است خطاب به نیروهای سیاسی مخالف نظام «ولایت فقیه» می‌گوید:

«... نیروها و گرایش‌های مخالف ولایت فقیه باید نظریات و برنامه‌های خود را در قالب نظام دلخواه خویش، اعم از پادشاهی مشروطه یا جمهوری، از هم‌اکنون تعیین و اعلام کنند. اما در نظر داشته باشند که اعلام نظریات و گزینش‌های دلخواه آنان یک چیز است و مبارزه سازمان یافته در چارچوب اصول مشخص برای رسیدن به مرحله‌ای که رأی مردم ایران از طریق گزینشی آزاد و نظارت شده از سوی سازمان‌های سیاسی نوع نظام آینده ایران را تعیین کند، چیز دیگر. اصرار هر گروهی در تحمیل گزینش خویش پیش از مراجعه به آراء عمومی مردم ایران در واقع پافشاری در انحصارطلبی سیاسی است...» (ص ۷) [تاکیدها در نقل قول همه جا از من است - پرهام]



گرفته‌اند و دعا می‌کنند هنوز از رو نرفته‌اند و در لزوم ادامه جنبش اصلاحی و بی‌موقع بودن طرح رفراندوم بیانیه پشت بیانیه است که صادر می‌کنند.

تلاش - بی‌تردید انتساب آزادیخواهی، التزام به حقوق بشر و طرفداری از استقرار دموکراسی در ایران، تنها به حامیان و امضا کنندگان "فراخوان" درست نیست و اکثریتی از اعضا و فعالین "اتحاد جمهوری خواهان" در آرمانها، اهداف و عمل خود آزادیخواه بوده و آنها نیز خواهان التزام و اجرای حقوق بشر، استقرار دموکراسی و در نهایت جدائی دین از سیاست هستند. علیرغم این، حرکت جمهوری خواهی نتوانست نه تنها حمایت بلکه حتا توجه طیف گسترده‌ای از مخالفین را به سوی خود جلب نماید. تفاوت‌های این دو حرکت یعنی "اتحاد جمهوری خواهان" و "فراخوان ملی برگزاری رفراندوم" چیست؟

دکتر پرهام - نخست اجازه بفرمائید توضیح مختصری در باره معنای واژه جمهوری که در زبان ما معادل ریپوبلیک در زبان فرانسه به کار می‌رود بدهم. این واژه یک معنای وسیع دارد و یک معنای خاص و محدود. در معنای وسیع کلمه، واژه جمهوری به نظام سیاسی معینی دلالت نمی‌کند بلکه مقصود از آن، در برابر وضع طبیعی، جامعه مدنی خارج شده از وضع طبیعی است که دارای قانون و قدرت دولتی است.

اگر به کتاب لویاتان، نوشته توماس هابز، نگاه کنید می‌بینید در فصل هفدهم، در بندی که عنوان آن در حاشیه کتاب "ایجاد جمهوری" (=ge'ne'ration de la Re'publique) است و در ترجمه فارسی این کتاب به "تکوین دولت" برگردانده شده است می‌گوید تنها راه ایجاد یک قدرت مشترک که از افراد مردم در مقابل هجوم بیگانگان دفاع کند، یا جلوی تجاوز خود آنان به حقوق یکدیگر را بگیرد و وضعی به وجود بیاورد که همه در آن به خشنودی زندگی کنند این است که مردم "همه قدرت و توان خود را به یک تن تنها [=نظام پادشاهی] یا به انجمنی از افراد که بتواند از راه به کار بستن قانون اکثریت اراده‌های تک‌تک آنان را به یک اراده واحد برگرداند [=نظام دموکراسی پارلمانی] تفویض کنند" (۳)

در فصل نوزدهم همین کتاب می‌گوید تفاوت ریپوبلیک‌ها بستگی دارد به این که نمایندگی اعلای آنها در دست کیست. "هنگامی که این نماینده یک تن است، ریپوبلیک را موناشری [=نظام پادشاهی] می‌گویند؛ ولی اگر نمایندگی اعلا در اعمال قدرت سیاسی مجمعی مرکب از همه افرادی باشد که می‌خواهند در آن حضور داشته باشند، دموکراسی یا ریپوبلیک مردمی نامیده می‌شود؛ و اگر شرکت کنندگان در مجمع تنها بخشی از کل مردم باشند، آریستوکراسی" (۴)

همین برداشت وسیع از واژه ریپوبلیک را در کتاب جان لاک هم می‌بینیم. در فصل دهم این کتاب می‌گوید ریپوبلیک‌ها به دموکراسی، اولیگارش، پادشاهی موروثی و پادشاهی انتخابی تقسیم می‌شوند (۵). و در توضیح همین مطلب است که مترجم فرانسوی کتاب او در حاشیه همان صفحه می‌نویسد: "پس واژه ریپوبلیک یک معنای گسترده دارد که مقصود از آن دولتی است از لحاظ حقوقی سازمان یافته، صرف نظر از شکل (= فورم) این دولت؛ و یک معنای خاص محدود که مقصود از آن نوعی از دولت است که کارگزاران عالی آن (magistrates) دارای مقام موروثی نیستند."

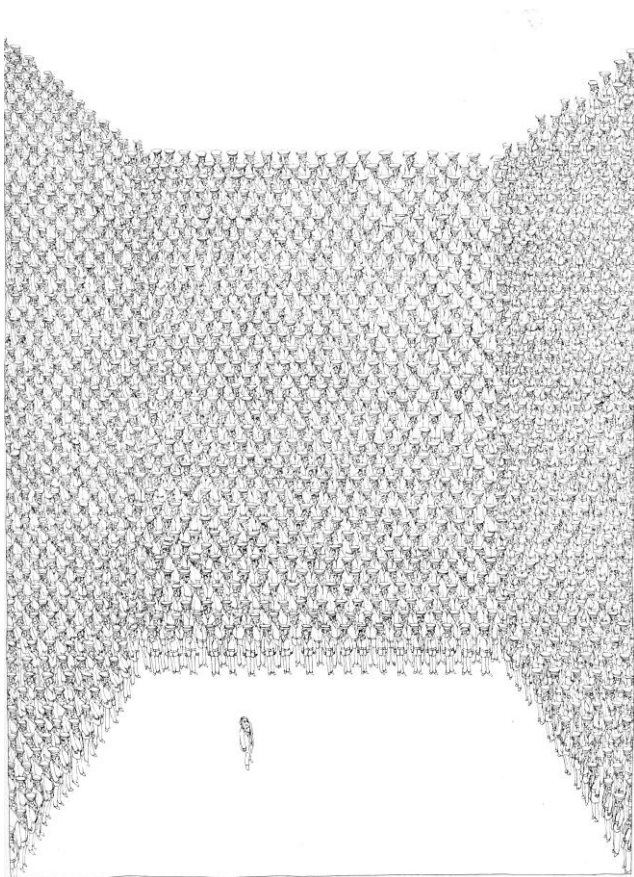
در دوره لاک نیز، بنا به توضیح مترجم کتاب او، واژه انگلیسی Commonwealth همین دو معنای بالا را می‌داده. از یک سو معادل انگلیسی واژه لاتینی "res publica" یا ریپوبلیک بوده، از سوی دیگر بیانگر

ریاست جمهوری، مانند همیشه به نظر شورای نگهبان انتخاب و توصیه می‌شدند، ولی در خرداد ۱۳۷۶ قرار نبود آراء مردم را در صندوق‌ها عوض کنند. خوب، نتیجه‌اش انتخاب شدن خاتمی بود با شعار لزوم توسعه سیاسی، تقویت جامعه مدنی و استقرار پایه‌های به قول خود او "مردمسالاری دینی". گرچه به تصدیق اغلب ناظران اوضاع در آن ایام، بخش مهمی از مردم ما در انتخابات ریاست جمهوری خاتمی در دوره اول، به انگیزه لالجب علی بل لبغض معاویه، در انتخابات شرکت کردند و به خاتمی رأی دادند، اما فراموش نباید کرد که شعارهای خاتمی برای نسل جوان ایران فریبندگی ویژه‌ای داشت چندان که بسیاری از میلیون‌ها زن و مرد جوان شرکت کننده در انتخابات به راستی با این امید که شاید جریان اصلاحات او موفق شود و از دل نظام ولایت فقیه، نوعی "مردمسالاری دینی" بیرون آید به او رأی دادند. بسیاری از مردم ما نیز در عین این که به تحقق چنین امری بدبین بودند، اما با توجه به این که شکست عملی جنبش اصلاحات روشن خواهد کرد که هیچ‌گونه امیدی به تعدیل یا اصلاح این رژیم وجود ندارد، و بنابراین از توده‌های مردم ما توهم زدایی خواهد شد، شرکت در انتخابات دوره اول ریاست جمهوری خاتمی و رأی دادن به او را وظیفه خود دانستند و این کار را کردند. خود من از همین دسته از مردم بودم: به خود می‌گفتم در برابر نامزد رهبرپسند، به مصداق لالجب علی بل لبغض معاویه، به خاتمی رأی می‌دهم و می‌دانم که او موفق نخواهد شد و شکست او یعنی پیروزی ملتی که توهم‌اش را به نظام استبداد دینی و امکان اصلاح آن از دست خواهد داد. به همین دلیل، همراه همسر در یکی از حوزه‌های رأی‌گیری در تهران رفتم و هر دو به خاتمی رأی دادیم.

خوب، دنباله ماجرا را شما و همگان می‌دانید: جنبش اصلاحات خاتمی فقط شکست نخورد، برای ملت ایران پیروزی به بار آورد، البته به رغم تمایل خود خاتمی و به اصطلاح هگلی کلمه به صورت سلیبی یا به قول هندسه‌دان‌ها با بُرهان خُلف: آن شکست پیروزی مردم ما بود در توهم‌زدایی‌شان از هرگونه امکان اصلاح در نظام استبداد دینی چه از نظر ساختار حقوقی و چه از لحاظ ساختار حقیقی‌اش، به قول اهل بخیه خودشان، یعنی حضرت مستطاب آقای سعیدحجاریان؛ اما پیروزی‌یی بود ناخواسته از لحاظ خاتمی و اصلاح طلبان. این پیروزی در صورت مسأله جنبش دوم خرداد نبود، از راه بُرهان خُلف، یعنی بر مبنای غلط بودن صورت مسأله آنها که امکان اصلاحات در درون نظام ولایت فقیه و رسیدن به مردمسالاری دینی را می‌خواست ثابت کند، به دست آمده بود.

دنباله‌اش هم، همان طور که می‌دانید، قضایای انتخابات شوراهای شهر و روستا، درگیری مجلس ششم در آخرین روزهای کار خودش با نظام و تحصن نمایندگان و استمدادشان از مردم، که دیدیم هیچ کس به حمایت از آنان انگشتی هم تکان نداد، و بالاخره تحریم به نسبت موفق انتخابات دوره هفتم مجلس شورای اسلامی که در واقع در مجموع با حدود ۳۰ تا ۴۰ درصد آراء مردم شکل گرفت، این توهم زدایی ملت ما را نسبت به امکان تعدیل یا اصلاح در نظام استبدادی ولایت فقیه پیش از پیش تشدید کرد. (۲) بنابراین، شکل‌گیری حرکت "فراخوان ملی برگزاری رفراندوم" آغاز بازتاب چنین اتفاق نظری است که امیدوارم سرانجام به نظر واحد اکثریت تعیین کنند. و رستاخیزساز ملت ما تبدیل شود. با شعار "رفراندوم" و همگانی شدن آن دیگر قاعدتاً نباید کسی دنبال سراب اصلاحات در رژیم اسلامی برود یا تصور کند که رژیم اسلامی مثلاً می‌تواند تسلیم یک مبارزه حقوق بشری بشود و یا زندانیان سیاسی را آزاد کند، و شعارهای مقطعی دیگری از این قبیل هرچند که مدافعان نظام اسلامی که برای بقای این نظام شبورور چله

نخست معلوم بود که با گسترش استبداد مذهبی تحت عنوان "ولایت فقیه" کار به جایی خواهد رسید که مردم حسرت دوران گذشته را بخورند، و با تغییر ترکیب سنی جمعیت نسل‌های جدیدی که با مواهب و لذات یک زندگی اجتماعی در سایه دموکراسی در جهانی که مرزها در آن از بین رفته و اینترنت و رادیو و تلویزیون‌های ماهواره‌ای و وسائل از این گونه نوعی دهکده جهانی به وجود آمده است به خوبی آشنا هستند حاضر به سکوت باشند و بخواهند استبداد قرون وسطایی را بدون اعتراض تحمل کنند. پیدا بود که کار این اعتراض‌ها بالا خواهد گرفت و مخالفت مردم با رژیم اسلامی و قانون اساسی آن روزبه‌روز گسترده‌تر خواهد شد و سرانجام کار به طرح تغییر رژیم و برگزاری همه‌پرسی خواهد کشید. در یک چنین فرایندی که ناگزیر به حضور دوباره مردم در صحنه یک پیمان اجتماعی جدید می‌بایست بینجامد پیدا بود که شانس نظام پادشاهی مشروطه، با توجه به سابقه اقداماتش در توسعه ایران نوین، در حدی خواهد بود که رقیب جدی جمهوری اسلامی باشد.



کارگزاران رژیم این خطر را احساس کردند. احزاب و جمعیت‌هایی که نیز مخالف خانواده پهلوی و پادشاهی پهلوی‌ها بودند (به دلایل خاص این مخالفت عجاتاً کاری نداریم زیرا بحث ما را طولانی‌تر خواهد کرد) و در حوادث بهمن‌ماه ۱۳۵۷ یکی از مهمترین انگیزه‌هایشان همین مخالفت ویژه با پهلوی‌ها بود در این احساس خطر آتی شریک بودند و به فکر چاره افتادند. چاره تئوریک که به خیال خود برای این خطر یافتند این بود که جمهوری به عنوان جمهوری را تبدیل به الگوی اعلائی کنند که گویا بشریت به آن دست یافته و دموکراسی و آزادی تنها در قالب همین الگو میسر است ولاغیر. و بدین‌سان نوعی ایده‌تئولوژی جمهوریخواهی، نه آرمان

نوع ویژه‌ای از نظام سیاسی جمهوری که کرامول Cromwell برقرار کرده بود.

شاید از تأثیر همین برداشت وسیع از واژه جمهوری است که امروزه در کشورهای به‌راستی برخوردار از دموکراسی می‌بینیم که محتوای نظام سیاسی، به شکل یا نوع نظام مربوط نیست: شکل نظام در کشورهای دارای دموکراسی هر چه باشد (پادشاهی موروثی یا جمهوری به معنای خاص کلمه) روح حاکم بقوانین اساسی این کشورها روحی است برخاسته از پیمان اجتماعی به معنای خاص کلمه، یعنی پیمانی که افراد جامعه ضمن بستن آن با یکدیگر تبدیل به شهروند نظامی دولتی می‌شوند که وظیفه اصلی‌اش دفاع از تجاوز بیگانگان به حقوق افراد آن کشور یا جلوگیری از تجاوز خود آنان به حقوق یکدیگر و تأمین مصلحت یا خیرعمومی است. قانون اساسی‌یی که این روح جمهوری بر آن حاکم باشد، چه در شکل پادشاهی موروثی (مثل انگلیس) و چه در شکل جمهوری به معنای خاص کلمه (مثل آمریکا، فرانسه، و...) برخاسته از اراده شهروندان و برای تأمین مصلحت یا خیر عمومی جامعه است. به همین دلیل است که واژه جمهوری در تداول عادی‌اش بیانگر مفهوم خاصی نیست. به‌عنوان مثال در آمریکا دو حزب دموکرات و جمهوریخواه داریم که احزاب اصلی جامعه‌اند و بنا به رأی مردم قدرت سیاسی را به تناوب در دست می‌گیرند. واژه جمهوریخواه در نام و عنوان یکی از این دو حزب بدین معنا نیست که حزب دیگر جمهوریخواه در معنای خاص کلمه نیست، یا برعکس. وجود صفت دموکرات در دنبال نام یکی از این دو حزب، بیانگر این مطلب نیست که حزب دیگر یعنی حزب جمهوریخواه طرفدار اصول دموکراسی نیست و نمی‌توان افراش را از لحاظ آرمان سیاسی دموکرات نامید. اصول دموکراسی میان هر دو حزب مشترک است زیرا جزو قانون اساسی آمریکاست.

در ایران بعد از انقلاب اسلامی. وضعی پیش آمد که مفهوم جمهوری و جمهوریخواهی را در حاشیه تأثیر تمایلات و اغراض خاص ایده‌تئولوژیکی قرار داد. مردم ما در سال ۱۳۵۷ به دلیل وجود استبداد سیاسی و رعایت نشدن برخی از اصول سیاسی مشروطیت دست به تظاهرات زدند که بر اثر اشتباهات دستگاه دولتی وقت روزبه‌روز گسترده‌تر شد و مهمتر از همه از کنترل نیروهای آزادیخواه مشروطه‌طلب و عرفی خارج گردید و زیر سلطه روحانیت مخالف مشروطه قرار گرفت و سرانجام نیز با فشار همان روحانیت که از اهرم اعتقادات مذهبی مردم برای پیشرفت کار خودش استفاده می‌کرد به انقلاب انجامید. قانون اساسی‌یی که برای نظام جدید زیر عنوان "جمهوری اسلامی" نوشته شد اساساً ناظر بر نفی دستاوردهای مشروطیت و سلب حق شهروندی، بویژه حق حاکمیت، از ایرانیان بود. یعنی آب سربالا رفت. و این در حالی بود که مردم و جامعه ما طعم بسیاری از مواهب اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و حتی سیاسی مشروطیت را در طول بیش از پنجاه سال پادشاهی پهلوی‌ها چشیده و از بسیاری دستاوردهای مثبت مشروطیت در این دوره نیم‌قرنی بهره گرفته بودند مگر برخی آزادی‌های اساسی سیاسی در زمینه آزادی احزاب، آزادی بیان و نشر و آزادی انتخابات نمایندگان مردم در شوراهای شهری و روستایی و مجلس شورای ملی. بنابراین، مردم حقوق و امتیازات بسیاری در دوران پنجاه ساله پهلوی‌ها در قالب قانون اساسی مشروطه یافته و تجربه کرده بودند که با سربالا رفتن آب وضع به‌گونه‌ای پیش می‌رفت که همه آن‌ها را از دست بدهند. و عملاً نیز دیدیم که از دست دادند. وارد شدن در تفصیل این ماجرا پاسخ مرا بیهوده طولانی خواهد کرد. نفی دستاوردهای مشروطیت و گرفتن حقوق و امتیازات به‌دست آمده از مردم ما چیزی نبود که بی‌پاسخ بماند. از همان روزهای

کتبی‌شان می‌کوشند تئوری بیافند و به قول معروف به ایرادهای بنی‌اسرائیلی در باب بی‌موقع بودن فراندوم، احتمال شکست فراندوم، ناممکن بودن فراندوم، و مانند اینها متوسل شوند در حالی که اصل قضیه همین است که گفتیم.

خوشبختانه بخش مهمی از نیروهای منتسب به "اتحاد جمهوریخواهان" متوجه این اشتباه شده‌اند و دریافته‌اند که طرح مساله به این صورت - یعنی عنوان کردن جمهوری‌خواهی به صورت یگانه آلترناتیوی که گویا مردم چاره‌ای جز پذیرش آن ندارند، با فتوای مذهبی خمینی که در سال ۱۳۵۷ گفت: "جمهوری اسلامی، نه یک کلمه کم‌تر، نه یک کلمه زیادتر" فرقی ندارد و در حکم تعیین تکلیف برای مردم پیش از رفتن مردم به پای صندوق‌های رأی در همه‌پرسی است. یعنی دریافته‌اند که طرح مساله به این صورت قرارگرفتن در برابر خواست ملت است. و به‌همین دلیل با صدور بیانیه‌ای حساب خود را روشن و جدا کرده‌اند. منظوم بیانیه هشت‌نفری است که در واقع از نوعی جمهوری‌خواهی اصولی، نه ایده‌تولوژی ضد پهلوی‌ها، دفاع می‌کند، و به همین دلیل، جمهوری‌خواهی این بخش از "اتحاد جمهوریخواهان" هیچ تعارضی با آرمان "فراندوم ملی" برای برچیدن بساط جمهوری اسلامی و تدوین یک قانون اساسی جدید برپایه اعلامیه جهانی حقوق بشر وجدایی دین و دولت ندارد چرا که داور نهایی را ملت و رأی ملت می‌داند، به گونه‌ای که در بیانیه سوم امضاء کنندگان فراخوان فراندوم در ایران به صراحت آمده است.

تلاش - در تحلیل شکست "جنبش اصلاحات"، طرفداران این جنبش بر کارشکنی‌های جناح "تمامیت‌خواه" یا "اقتدارگرا" از یکسو و ناامیدی و عدم حمایت مردم در ادامه مبارزه، انگشت می‌گذارند. اما کسانی که با نظرات شما آشنائی دارند، می‌دانند که شما علت این شکست را در عقیم بودن دستگاه فکری نظام حاکم، ساختار سیاسی و حقوقی آن می‌دانید. از همین دید هم به صراحت از ضرورت برگزاری فراندوم و تدوین قانون اساسی جدید بر مبنای اعلامیه جهانی حقوق بشر، دفاع می‌کنید.

اما عده‌ای معتقدند "فراندومی" که ابزار سرنگونی حکومت اسلامی باشد با وجود جمهوری اسلامی غیرممکن و تنها موجب سخت‌تر شدن فضای سیاسی داخل و تنگ‌تر شدن مجاری آزادی می‌گردد. و فضای رعب و وحشت از گسترش دامنه مبارزه و حمایت عملی مردم از آن می‌کاهد.

افراد و شخصیت‌هایی که چنین فراخوانی را سازماندهی، اعلام یا از آن حمایت کرده‌اند، در تعدیل نگرانی‌ها و ترس از پرداخت بهائی سنگین در میان طرفداران این حرکت در داخل کشور چه چاره‌اندیشی‌هایی نموده‌اند؟ طبعاً صرف تکرار اینکه روشها مسالمت‌آمیز و بدور از هرگونه قهر و خشونت است؛ دستگاه امنیتی و پلیسی حکومت اسلامی را مجاب نخواهد کرد.

دکترپرهم - کارشکنی‌های جناح "تمامیت‌خواه" یا "اقتدارگرا" در به شکست کشاندن جنبش معروف به "اصلاحات" بی‌تاثیر نبوده و شاید هم عامل اصلی این شکست بوده است. ولی این حرف با "عقیم بودن دستگاه فکری نظام حاکم و ساختار سیاسی و حقوقی آن" منافاتی ندارد. چرا؟ برای این که قانون‌گذاری و حاکمیت سیاسی در این ساختار حقوقی مطابق مواد روشن قانون اساسی جمهوری اسلامی به "فقها"، و پیروان مکتب امامت، یعنی آخوندها - البته آخوندهایی که به نظریه ضد اسلامی ولایت فقیه باور دارند، نه همه آخوندها - واگذار شده و غیر آخوندهایی که به این نظریه و این قانون به قول خودشان التزام عملی داشته باشند می‌توانند جزوی از

دموکراسی‌خواهی، ساختند و یافتند که بیت‌الغزل آن مخالفت با هرگونه نظام غیر جمهوری به معنای خاص کلمه چنانکه از قول هابز و لاک نشان دادیم و جلوگیری از بازگشت احتمالی خانواده پهلوی به قدرت در یک همه‌پرسی آزاد احتمالی در آینده بود. جریانات چپ و بخشی از معتقدان به دموکراسی و آزادی‌خواهی در بین نیروهای چپ و ملی‌گرا نیز متاسفانه در دام این تئوری ظاهرغریب افتادند و تبلیغ این مساله با زمزمه‌هایی از این دست که مردم ما پادشاهی را یکبار برای همیشه لغو کرده‌اند و بنابراین دیگر کسی حق ندارد از پادشاهی صحبت کند آغاز شد. با فعال‌تر شدن جبهه مشروطه‌خواهی، بویژه با فعال‌تر شدن شاهزاده رضاپهلوی با دیسکور دفاع از دموکراسی برای ایران احساس خطر گروه‌های مدافع رژیم و چپ‌های قرار گرفته در کنار رژیم اسلامی، یعنی اختصاصاً حزب توده و خانواده‌ای از جریان‌های چپ که با همه اختلاف‌شان با این حزب اما اصولاً از همین طایفه‌اند و در مواضع‌شان شریک و همدست، و نیز بخشی از نیروهای موسوم به ملی - مذهبی که ایده‌تولوژی مطلوب‌شان ملقمه‌ای از افکار مصدقی - مذهبی - توده‌ای است، روزبه‌روز بیشتر به این سمت گرائیدند که جبهه‌ای تحت عنوان جمهوری‌خواهی برای مقابله با احیاء دوباره پادشاهی مشروطه ایجاد کنند و با اتحاد خود نگذارند فکر پادشاهی مشروطه، که از نظر آنان با پادشاهی بازمانده خانواده پهلوی، یعنی شاهزاده رضاپهلوی و بازگشت این خانواده به قدرت مساوی است دوباره در جامعه ما جا بگیرد. به نظر من "اتحاد جمهوریخواهان" که شما از آن نام بردید دچار همین اشتباه شد. می‌گویم اشتباه زیرا طرح مساله به این صورت، در عمل، معنایی جز این نداشت که تضاد اصلی جامعه ما را از تضاد ملت - جمهوری فقهاء ولایت، به تضاد بخشی از ملت با بخشی دیگر از ملت تبدیل کند، و نیروهای مبارز مردم ما را در مسیر غلط به گمراهی بکشاند.

مردم ما به غریزه می‌دانند که بحث اصلی امروز ما بحث مخالفت با خانواده پهلوی یا مخالفت با بازگشت پادشاهی نیست، ضمن آن که طرح مساله به این صورت با گوهر پیام جمهوریت، که گفتیم روح دموکراسی‌های زمانه ما را تشکیل می‌دهد، مخالف است. گوهر پیام جمهوریت زمانه ما این است که نظام سیاسی و دولتی از اراده شهروندان سرچشمه می‌گیرد و شهروندان اگر چیزی را بخواهند مخالفت با اراده آنان به هر شکل خلاف روح آزادی و جمهوریت‌خواهی زمانه دموکراسی است. این که "اتحاد جمهوریخواهان" با اقبال مردم روبه‌رو نشد برای همین اشتباه سازمان‌دهندگان‌اش بود. پیشرفت کار شعار فراندوم وضع را به جایی رسانده که هسته اصلی مسبب این اشتباه در جریان جمهوری‌خواهی - یعنی حزب توده و نیروهای سیاسی هم‌نظر و هم‌خانواده با آن از دید مخالفت با پادشاهی مشروطه به‌طور اعم و خانواده پهلوی به‌طور اخص - دیگر این روزها مشت‌اش به اصطلاح باز شده است: بیانیه حزب توده در مخالفت با فراخوان فراندوم و بیانیه حزب دموکراتیک مردم ایران در همین زمینه را بخوانید، متوجه خواهید شد که نگرانی اصلی آنان دموکراسی‌نیسان دموکراسی‌نیسوزی مشروطه‌خواهان در یک همه‌پرسی احتمالی آینده است که از نظر آنان به‌حق معادل خواهد بود با بازگشت شاهزاده رضاپهلوی به قدرت. و اگر از آنان بپرسید که چنین چیزی اگر با رأی آزاد مردم و زیر نظارت دقیق داخلی و جهانی باشد شما چه می‌گویید؟ آن وقت صاف و پوست کنده می‌گویند ما مخالف‌ایم. و اگر بگویید این مخالفت که چیزی نیست جز مخالفت با رأی مردم، بازهم بدون رودربایستی می‌گویند آری، ولی ما مخالفیم. من این را پرسیده‌ام و همین پاسخ صاف و روشن را از سران‌شان شنیده‌ام. در حالی که در بیانیه‌ها و اظهارنظرهای علنی و

به رای آقای خاتمی و محمدرضاخاتمی و بهزاد نبوی و سعیدحجاریان و امثال اینها راه، که در پس پشت‌های بدنه نظام با امثال آقای عمویی و ابراهیم یزدی و اعوان و انصاری از این قماش سروسر و نشست و برخاستی هم دارند که از چشم برادران سپاه علوی دور نمی‌ماند بگیرد، این را نباید پدیده‌ای جدا از "عقیم بودن فکری نظام و ساختار حقوقی" اش دانست، بلکه این نتیجه حتمی و قطعی همان عقیم بودن ساختار حقوقی است که راهی به هیچ دهی ندارد جز به فیضیه قم.

و اما این که می‌فرمایند اعلام شعار فراندوم برای تدوین قانون اساسی جدید موجب سخت‌گیر شدن فضای سیاسی داخل و تنگ‌تر شدن مجاری آزادی می‌گردد - یعنی تز اعلام شده حزب توده، حزب دموکراتیک مردم ایران و برخی چهره‌های شاخص "جمهوریخواهی" و اصلاح‌طلبی که به ذکر نام آنها نیازی نیست - و بنابراین باید شعارهای مقطعی دیگری، مثل آزادی زندانیان سیاسی، یا حقوق بشری، در پیش گرفت تا اندک اندک رژیم عقب برود و برسیم به جایی که مثلاً نیروی ملت آماده برخورد باشد، باید عرض کنم که همه این‌ها مصداق کامل این سخن عربی است که می‌گوید کلمه الحق بر ادبها باطل. حرف بظاهر درست و حق بجانبی که برای مقصود باطلی گفته می‌شود. مقصود باطل هم جلوگیری از صف‌بندی نهایی در رسیدن به مرحله فراندوم زیر فشارهای مردمی در داخل و جهانی در سطح بین‌المللی است که عرض کردم حضرات عنوان کننده این گونه شعارهای مقطعی ظاهراً حق به جانب فقط از نتیجه فراندوم می‌ترسند، یعنی به نظر خودشان مطمئن هستند که در این فراندوم پادشاهی مشروطه برنده خواهد شد. و اما چرا این شعارهای مقطعی به ظاهر حق به جانب‌اند؟ برای این که مردم ما در این ۲۵ سال گذشته چه کرده‌اند؟ خود جنبش اصلاحات چه کرد؟ مگر تمام مبارزات این ۲۵ سال گذشته غیر از شعارهای حقوق بشری بوده؟ مگر از زمان کشته شدن خانم زهرا کاظمی تا امروز که چند سال می‌گذرد کسی به اعتراض‌های مردم ما، خانواده این مقتول و حتی دولت کانادا که وی شهروندش هم بود وقتی نهاده است؟ از وقتی که خاتمی و دارودسته‌اش با شعار اصلاحات بر سرکار آمدند مگر فراندوم می‌خواستند؟ همین گونه شعارهای تعدیلی و مقطعی را می‌خواستند و عنوان می‌کردند. مگر نه؟ آزادی مطبوعات، آزادی کانیدا شدن، قانونمندی یعنی این که قانون در جامعه، همین قانون موجود در جامعه، درست اجرا بشود، و مانند اینها - خوب، نتیجه چه شد؟ بستن مطبوعات و زندانی کردن روزنامه‌نگاران، کشتن و بستن دانشجویان، تیراندازی به حجاریان و محاکمه خنده‌دار ضارب و بعد هم رها کردن‌اش؛ کشتن آزادیخواهان و مبارزانی چون فروهرها، مختاری، پوینده، و خیلی‌های دیگر، و ماست مالی کردن پرونده؛ خلاصه، تشدید جریان سرکوب به گونه‌ای بیسابقه. آیا فراندومی در کار بوده؟ که این تشدید سرکوب‌ها را به آن نسبت بدهیم؟ نه. نظام جمهوری اسلامی استبداد مذهبی را قانونی کرده و برای حفظ آن در داخل ارتش منظمی به نام سپاه پاسداران انقلاب ایجاد کرده تا جیک کسی در مخالفت با نظام، حالا به هر صورتی که باشد، در نیاید. پس ما با یک حکومت معقول و یک نظام منطقی که حرف حساب سرش بشود و بخواد به اعتراض‌های مردم‌اش پاسخگو باشد روبه‌رو نیستیم، با نوعی نظام دشمن مردم که گویی کشور ما را تسخیر کرده و به زور اسلحه در برابر مردم ما ایستاده است روبه‌رو هستیم. یا باید تسلیم این واقعیت بشویم و دست از مبارزه برداریم. یعنی سرسپردگی و بردگی را پذیرفتن. یا باید بایستیم و مبارزه کنیم. حالا که پاسخ نظام در برابر کوچکترین درخواست مدنی، مثلاً رسیدگی عادلانه به قتل خانم خبرنگاری که در جلسه بازپرسی به ضرب و شتم بازپرس کشته شده است، ضرب و شتم بیشتر و زورگویی بیشتر است، چرا باید سخن حق خودمان را قورت بدهیم و



پیچ‌ومهره دستگاه دولتی خلافت یا ولایت فقیه باشند. معنای این حرف چیست؟ معنایش این است که اولاً میان ساختار حقوقی و ساختار حقیقی، یعنی دستگاه حاکم دولتی، تفاوتی نیست: این‌ها لازم و ملزوم یکدیگرند. به عبارت دیگر، آن ساختار حقوقی که در قانون اساسی آمده، همین ساختار حقیقی را می‌طلبد و لاغیر. اگر کسانی باشند که به توهم این که در دستگاه حقیقی وارد می‌شویم تا ساختار حقوقی را به میل خودمان تعریف کنیم وارد این دستگاه بشوند، عاقبت‌شان همان عاقبت بازرگان، بنی‌صدر، قطب‌زاده و خیلی از فکلی‌های مقیم پاریس که دوباره پس از عزل و رانده شدن به سر جای اول‌شان در پاریس برگشته‌اند، و بالاخره عاقبت آقای سعیدحجاریان است، یعنی اگر کشته نشوند جسماً معیوب و روحاً مرعوب، و محکوم به اطاعت و سرسپردگی. ساختار حقوقی ولی فقیه، تفسیر و تعبیر نمی‌طلبد. تفسیری هم اگر باشد مطابق همین ساختار متعلق به حضرات امامان جمعه و روضه‌خوان‌هایی است که امروزه در مسند عضویت شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت در خدمت روضه‌خوان شماره یک، یعنی جانشین امام و ولی فقیه، پا در رکاب و آماده جانفشانی و اطاعت‌اند. به برادر آقای خاتمی، دکتر محمدرضاخاتمی، یا به مهندس بهزاد نبوی و افرادی از این دست نمی‌رسد که در کنار حضرات آیات عظام اظهار لحنیه بفرمایند و مدعی این باشند که ساختار حقوقی جمهوری اسلامی را به دلخواه خود تعبیر و تفسیر کنند. بخصوص اگر این جماعت طلایه سپاهی باشند که عقبه‌اش را پیادگانی به سرکردگی امثال عمویی تشکیل می‌دهند. آقای عمویی محکوم است که فقط اطلاعات و تجربیات‌اش را در مبارزه با مخالفان جمهوری اسلامی در اختیار مسئولان امر این جمهوری بگذارد و خبرچینی و ارائه طریق برای سرکوب نیروهای آزادیخواه بکند، که کرده است و همه هم می‌دانند. بنابراین، اگر جناح اقتدارگرا یا "تمامیت‌خواه" که در واقع جناح نیست، هسته اصلی و مرکزی نظام ولایت فقیه است، بخواد جلوی تفسیر

اخبار خواندیم که گویا دولت‌های اروپایی در ضمن پیشنهادهای تشویق‌آمیزی که به رژیم اسلامی ایران کرده‌اند که مثلاً آن رژیم را وادارند تا از دنبال کردن برنامه اتمی‌اش چشم‌پوشد این پیشنهاد به گمان خودشان تشویق‌آمیز را هم گویا داشته‌اند که مثلاً علاوه بر امتیازهای دیگری که به رژیم خواهند داد سازمان مجاهدین خلق ایران را نیز در فهرست سازمان‌های تروریستی قرار خواهند داد. می‌بینید کار حقوق‌بشر به کجا کشیده است که دیپلماسی اروپا رسماً چنین پیشنهاد ننگینی را عنوان می‌کند. من هوادار مجاهدین خلق نیستم و با این سازمان و رهبران‌اش اختلاف‌های اصولی داشته‌ام و دارم. ولی آخر بی‌منطقی را نگاه کنید: اگر سازمان مجاهدین خلق از نظر شما اروپایی‌های هوادار حقوق‌بشر سازمانی تروریستی است که دیگر نیازی به چانه‌زدن با جمهوری اسلامی ندارد. دفاع از اصول شما را ملزم می‌کند که این سازمان را - اگر تروریستی باشد - تروریستی بدانید. و اگر هم تردیدی در تروریست بودن‌شان دارید، باز هم دفاع از اصول و سیاست اصولی حکم می‌کند که بر سر این سازمان و افرادش با جمهوری اسلامی معامله نکنید. ولی گویا منطق معاملات اقتصادی برای برخی از زمامداران اروپایی آن‌قدر تعیین‌کننده است که اعلامیه جهانی حقوق‌بشر برای آنها بهانه‌ای بیش نیست و تبدیل‌اش کرده‌اند به ابزاری برای پیشبرد مقاصد سیاسی و اقتصادی خودشان. من فرقی که از این لحاظ میان اروپا و آمریکا - بویژه آمریکای حکومت جورج بوش - می‌بینم، البته در ارتباط با ایران و مسایل مورد نظر خودمان فقط، این است که آمریکا را دارای سیاستی اصولی‌تر، جدی‌تر و به آرمان‌های حقوق‌بشری در این مورد بخصوص نزدیکتر می‌بینم. در ارتباط با ایران، این فقط آمریکاست که جلوی ایران اسلامی ایستاده و خطر چنین رژیم‌هایی را برای منطقه و جهان ارزیابی می‌کند. اروپایی‌ها در مورد سیاست اتمی ممکن است با آمریکا همراه شوند زیرا دارند آرام آرام متوجه می‌شوند که چه خطری آنها را تهدید می‌کند. البته برای این که از حق نگذریم و انصاف را در مورد اروپاییان رعایت کنیم، این نکته را هم بیفزایم که سیاست به ظاهر متزلزل و ناقاطع اروپا در مقابله با ایران، و تروریسم اسلامی یک دلیل عمده دارد و آن شمار تعیین‌کننده مسلمانان در جوامع اروپایی از یک‌سو، و رابطه استعماری دیرینه اروپاییان با کشورهای مسلمان آسیا، آفریقا و خاورمیانه، که به تدریج در قالب نوعی مناسبات فرهنگی ماندگار شده و هنوز هم تاثیر گذار است، از سوی دیگر است. این دو عامل اخیر اروپاییان را وامی‌دارد که در مورد ایران و به‌طور کلی تروریسم اسلامی به اصطلاح دست به‌عصا راه برونند. ولی، آرزوی ما این است که اروپا و آمریکا هر دو به کمک هم و به صورت متحد از هر دوجهتی که در سؤال شما مطرح بود به ایران فشار بیاورند برای این که این دو موضوع چنانکه گفتیم مغایرتی با هم ندارند.

تلاش - آیا می‌توان پیش‌بینی کرد رژیم اسلامی در صورت دستیابی به سلاح هسته‌ای در نهایت امر حقوق‌بشر و مردم ایران را به گروگان گرفته و خود را - نظیر کره شمالی - تا مدت‌ها در برابر فشارهای بیرون مصون نگاه خواهد داشت؟

دکتر پرهام - به نظر من هدف اصلی رژیم جمهوری اسلامی از تهیه سلاح اتمی در درجه اول همین است. این‌ها می‌دانند که اسرائیل، یا پاکستان، یا هند، یا اروپا و آمریکا و روسیه و چین از لحاظ نیروی اتمی بسیار بسیار پیشرفته‌تر از ایران و دارای نیروی تخریبی ویران‌کننده‌تری هستند. بنابراین، آخوندها آن‌قدر دیوانه نیستند که در استفاده از سلاح اتمی پیشقدم شوند. این حرف‌های کودکانه‌ای که گاه از زبان برخی از سران آخوندی شنیده می‌شود،

نگوییم که ما خواستار تغییر این قانون هستیم؟ مگر همه زورگویی‌های نظام به استناد همین قانون نیست؟ اگر هست، پس ما حق داریم بخواهیم که این قانون تغییر کند. و این متمدانه‌ترین حرف و شیوه مبارزه است. ولی می‌فرمایند - آقای عمومی و آقای بابک امیرخسروی می‌فرمایند - که نظام در برابر این درخواست متمدانه به زور متوسل خواهد شد؟ این نظام در برابر کدام درخواست متمدانه دیگر - هر قدر هم که کوچک و در حد مثلاً توان آقای عمومی عمری زندان کشیده یا در حد صغری و کبری چیدن‌های خنده‌دار آدم جسماً معیوب و روحاً مرعوب گلوله خورده‌ای چون حجاربان هم که باشد - پاسخ زورگویانه و سرکوبگرانه نداده است تا ما دلمان را به آن خوش کنیم؟ خیر قربان. این‌ها بهانه است بهانه افراد و احزابی که ادامه نظام سرکوبگر، فلاکت‌بار و ایران بر باد ده فعلی را بر بازگشت احتمالی مبتنی بر آراء آزاد و نظارت شده مردم به مشروطیت گذشته ترجیح می‌دهند و از ترس این که چنین اتفاقی نیفتد، انواع بهانه‌ها را می‌تراشند و بویژه با بیانه‌های با امضا و بی امضا می‌خواهند فراندوم آینده و جنبش فعلی برای تحقق آن را نوعی به قول خودشان همدستی و اتحاد با سلطنت‌طلبان وانمود کنند. در حالی که این فراندوم چنان که دانشجویان امضا کننده فراخوان به درستی اعلام داشته‌اند، چیزی نیست جز شرکت همه گروه‌ها در نوعی مسابقه وزن کشی در برابر ملت. داور نهایی ملت است و باید به رای ملت تسلیم شد. بنابراین شرکت در جنبش فراندوم ملی یک وظیفه ملی است و این جنبش بیگمان با مقاومت و کاربرد سرکوب از سوی نظام آخوندی رو به رو خواهد شد. در آن صورت ما راهی جز توسل به نافرمانی مدنی و فلج کردن کار این حکومت از طریق گسترش نافرمانی‌ها و اعتصابات نداریم. البته در این راه متحمل خسارت و هزینه سنگین هم خواهیم شد، همان‌طور که در برابر درخواست‌های بس کوچکتر از فراندوم تا کنون شده‌ایم. و سخن آخر این که به آزادی رسیدن مفت و مجانی نیست، هزینه هم دارد، و چه هزینه‌هایی. مهم به راه انداختن مبارزه مردمی در قالبی مطلوب و مردم‌پسند است که بتواند تمامیت مردم را به حرکت در بیاورد. فراندوم این قابلیت را دارد. و در مورد کاستن از هزینه‌ها نیز ذهن خلاق مردمان راه‌هایش را پیدا خواهد کرد.

تلاش - رابطه "فراخوان ملی برگزاری فراندوم" و فشارهای خارجی مبنی بر بستن دست‌های جمهوری اسلامی در دستیابی به سلاح اتمی را چگونه می‌بینید؟ در صف نیروهای "اتحاد جمهوریخواهان" و "اصلاح‌طلبان" طرفدار حکومت دینی این ندا شنیده می‌شود که سیاست غرب و بویژه ایالات متحده آمریکا مبنی بر تمرکز فشار بر تلاش‌های حکومت اسلامی برای دستیابی به سلاح اتمی، نادرست است. این فشارها باید متوجه نقض حقوق‌بشر در ایران و در حمایت از جناح‌هایی که خواهان باز شدن فضای سیاسی در چارچوب نظام هستند، شوند. از نظر شما آیا اساساً مغایرتی میان این دو یعنی مبارزه برای آزادی و حقوق‌بشر از یک سو و فشارهای بین‌المللی برای جلوگیری از تحقق برنامه‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی از سوی دیگر، وجود دارد؟

دکتر پرهام - از نظر من هیچ مغایرتی میان این دو مبارزه، یعنی مبارزه برای جلوگیری از دستیابی رژیم ایران به سلاح اتمی، و مبارزه برای دفاع از حقوق‌بشر در ایران و محکوم کردن رژیم اسلامی ایران به دلیل نقض حقوق‌بشر وجود ندارد بویژه اگر جامعه بین‌المللی بخواهد از هر دوی این هدف‌ها دفاع کند و جمهوری اسلامی را زیر فشار بگذارد، که من البته تا آنجا که به حقوق‌بشر مربوط می‌شود بعید می‌دانم دولت‌های اروپایی در چنین هدفی مصمم باشند. یادتان هست که در همین ایام اخیر گذشته، در

آقای عباس امیرانتظام، زندانی سیاسی دلیر ایران، اکبر گنجی، بود که در "مانیفست جمهوریخواهی" آش شکست جنبش اصلاحات و ناسازگاری قانون اساسی جمهوری اسلامی با هرگونه اصلاح و عدم امکان تحقق دموکراسی در چارچوب شریعت شیعی - اسلامی، را به نحو بیسابقه و درخشانی نشان داد و بویژه به علت تغییر ترکیب جمعیتی ایران و شرکت نداشتن بخش بسیار مهمی از جمعیت فعلی کشور در فرآیند ۱۳۵۷ و با استناد به حرف خمینی که گفته بود نسل‌های گذشته چه حقی دارند که برای آیندگان سرنوشت تعیین کنند، نتیجه گرفت که "باید فرآیندوم در باره نوع نظام را پذیرفت و به آن خوشامد گفت. شاید مردم در فرآیندوم به جمهوری تمام‌عیار رای ندهند و به جای آن جمهوری اسلامی، یا نوع دیگری از نظام حکومتی [تاکید از من - پرهام] را انتخاب کنند. در آن صورت، رای اکثریت، ضمن رعایت حقوق اقلیت، برای نسل حاضر معتبر است..." نگارش کتاب اکبر گنجی به تاریخ فروردین ۱۳۸۱ در زندان اوین تمام شده است و اعلامیه آقای عباس امیرانتظام، بنا به نوشته آقای علی شاکری، حدود ۹ ماه پس از آن در "آبانماه ۱۳۸۱" منتشر شده است. یعنی که آقای علی شاکری، که در مقالاتش در ایران امروز چنان قیافه حق به جانی به خود گرفته است که اگر خواننده از ماجراها خبر نداشته باشد باید بنشیند و به حال این مظلوم ساعتی گریه کند، در تعیین به قول خودش "ماده تاریخ" شعار فرآیندوم، هم از لحاظ خارج کشور دروغ می‌گوید، هم از نظر داخل کشور؛ در خارج کشور نوشته شاهزاده رضایه‌پوری را نادیده می‌گیرد، در داخل کشور نوشته اکبر گنجی را. در ضمن، همین مبارز بسیار بسیار دموکرات و آزادیخواه و البته با فرهنگ و فرهیخته، در سرلوحه مقاله اولش (ایران امروز، ۹ دسامبر ۲۰۰۴) از یک بیت شعر مولانا استفاده کرده که می‌گوید: ای بسا ابلیس آدمرو که هست پس به هر دستی نباید داد دست. یعنی که همه ما امضاء کنندگان حمایت از "فراخوان ملی برگزاری فرآیندوم" و نیز خود آن هشت‌تنی که آن فراخوان را امضاء کرده‌اند به تلمیح ایشان "ابلیس آدمرو" هستیم که نباید با ما دست داد. و در سرلوحه مقاله دومشان (ایران امروز، ۱۱ دسامبر ۲۰۰۴) ضرب‌المثل "دزد نادان به کاهدان می‌زند" را گذاشته است که باز اشاره‌ای است به کوشش‌های کوشندگان فراخوان فرآیندوم در خارج از کشور که همه را "دزد نادان" دانسته است. این همه بی‌ادبی و پررویی در ناسازگویی و دشنام دادن به دیگران را به چه چیزی باید نسبت داد؟ کاش نویسنده توانای ایران، ایرج پزشکزاد همتی می‌کرد و یک "بین‌الملل بچه پرروها"ی دیگر بنویسد!

۲ - در رد "فراخوان ملی برگزاری فرآیندوم" حزب توده ایران، تحلیلی در نامه مردم منتشر کرده (به روایت اخبار روز، مورخ ۸ دسامبر ۲۰۰۴) که تماشایی و شنیدنی است. این حزب عنوان "فراخوان ملی برگزاری فرآیندوم" را به "شعار" فرآیندوم برای تغییر حکومت" تغییر داده و همه انتخابات‌های ۸ سال گذشته، از انتخابات دوره اول ریاست جمهوری خاتمی، تا "انتخابات شوراهای شهروروستا"، و انتخابات "ششمین دوره مجلس شورای اسلامی"، همه را "همه‌پرسی" یعنی فرآیندوم نامود کرده و گفته است "در مدت تنها چند سال چندین همه‌پرسی گوناگون در باره عملکرد رژیم و شکل حکومتی در ایران برگزار شد" و معلوم نیست که چرا "برغم این تلاش‌ها... خواست این همه‌پرسی‌ها تحقق نیافته است". چرا این دروغ‌های شاخدار را گفته؟ فقط برای این که چند سطر بعد بنویسد: "طرح شعار" برگزاری فرآیندوم" که در هفته‌های اخیر مطرح شده است نیز در مجموع پیشنهاد مشابهی است با آنچه که قبلاً [آموده] شده و شکست خورده است" این هم نمونه‌ای از میزان دقت‌نظر، صلابت تحلیل، و حسن‌نیت باسابقه‌ترین تشکیلات سیاسی ایران یعنی به تعبیر آقای منوچهر هزارخوانی، حط‌نطک = حزب طراز نوین طبقه کارگر!

3 - Thomas Hobbes, Le'vathan, Traite' de la matie're, de la forme et du pouvoir de la re'publique e'ccle'siatique et Civile Introduction, Traduction et notes de Francais Tricaud, Dalloy, Paris. 1999

کتاب لویاتان، اثر توماس هابز، با مشخصات زیر به فارسی ترجمه و منتشر شده است. توماس هابز، لویاتان، ویرایش و مقدمه از سی. بی. مکفرسون، ترجمه حسین بشیریه، نشر نی، تهران، ۱۳۸۰

۴ - همان، ترجمه فرانسوی، ص ۱۹۲

۵ (مشخصات ترجمه فرانسوی کتاب جان لاک به قرار زیر است:

John Locke, Deuxie'me Traite' du gouvernement Civil Librairie philosophique J. Verin, Paris, 1985, p.150

مثلاً رفسنجانی یکی، دوبار گفته است که اسرائیل به یک بمب اتم بند است تا نابود شود، اینها را نباید جدی گرفت. اسرائیل، فقط خاک اسرائیل نیست، زیردیی‌های موشک‌انداز پیشرفته اسرائیل هم هست که زیر دماغ آخوندها لانه کرده‌اند و قادراند با فرستادن همزمان موشک‌های دارای کلاهک هسته‌ای شهرها و آبادی‌های ایران را از روی زمین بردارند. بگذریم از این که خاک اسرائیل هم بی‌دفاع نیست، و سیستم‌های پیشرفته دفاع ضد موشکی و ضد هوایی دارند که جلوی هر تهاجمی را بگیرند و بعد پاسخ بدهند. پس عقل حکم می‌کند که مقصود سران رژیم ایران از دارا بودن سلاح اتمی قدرت بازدارندگی این سلاح و از این راه تامین و تضمین نوعی مصونیت برای این رژیم است که بمب اتم اصلی‌اش، یعنی کامیکازهای مسلح به سلاح شیمیایی و اتمی را در جوامع غربی و اسرائیل به کار بگیرد. خطر در این جاست و هدف اصلی این جماعت همین است که تروریزم را به صورت یک سلاح خطرناک - که مقابله موردی با آن راه به جایی نمی‌برد و باید در ریشه خشکانیدش - در جدال تمدنی خودشان با جهان غرب و تمدن غربی به سلاح‌های مرگبار اتمی و شیمیایی مسلح و مجهز کنند. این خطر به راستی مرگبار و برای آینده بشریت بسیار وحشتناک است. خطری است که تنها با یک سیاست متحد از جانب غرب و ایجاد تغییرات بنیادین و ساختاری در نهادهای جهانی، بویژه در سازمان ملل متحد، می‌توان با آن مقابله کرد. سازمان ملل متحد به صورت فعلی پاسخگوی مسائل دنیای امروز نیست و باید از بیخ و بن دگرگون شود چندان که رعایت حقوق بشر و میثاق‌های پیوست آن و جلوگیری از خطر تروریزم و دستیابی تروریست‌ها به سلاح‌های کشتار جمعی اساس و اصل و هسته مرکزی هدف‌ها و فعالیت‌های آن را تشکیل دهد. با توجه به هدفی که برای رژیم اسلامی دستیابی به سلاح هسته‌ای بر شمردم، وظیفه ما ایرانیان برای پیشبرد جنبش فرآیندوم هرچه سنگین‌تر و خطرتر خود نمایی می‌کند. آینده کشور ما و نسل‌های ایرانی به راستی در گرو این است که این نظام تعصب‌انگیز، نفرت ایجاد کن و دشمن بشریت هر چه زودتر جای خود را به یک نظام دموکراتیک که برخاسته رأی آزاد ایرانیان باشد بدهد.

۱۱ تا ۱۴ دسامبر ۲۰۰۴

تلاش - آقای پرهام خسته نباشید آرزوی موفقیت برایتان داریم.

زیرنویس‌ها

۱ - در واکنش مخالف به "فراخوان ملی برگزاری فرآیندوم"، آقای علی شاکری، در مقالاتی با عنوان "موضوع فرآیندوم و مسأله رهبری"، که در نشریه الکترونیکی "ایران امروز" منتشر کرده، در مقاله دومش به تاریخ ۱۱ دسامبر ۲۰۰۴ می‌نویسد: "اصل فکر فرآیندوم برای انتخاب میان نظام کنونی و نظام دیگری که مورد قبول مردم باشد به هیچ وجه تازگی ندارد و خیلی پیش از این‌ها مطرح شده بود" [تاکید از من]. سپس برای آن که به قول خودش "ماده تاریخی" برای آن "تعیین" کند از "اعلامیه آبانماه ۱۳۸۱ (نوامبر ۲۰۰۲) عباس امیرانتظام" یاد می‌کند و می‌افزاید که "دوازده سال پیش از آن [یعنی پیش از ۱۳۸۱] که می‌شود ۱۳۶۹ - پرهام] نیز زنده یاد دکتر شاپور بختیار نخستین کسی بود که در یک مجلس دیدار و سخنرانی در پارلمان اروپا که در سال ۱۹۹۰ از [؟] بدانجا دعوت شده بود پیشنهاد یک انتخابات آزاد با نظارت بین‌المللی را مطرح کرد..."

ایشان معلوم نکرده است که "انتخابات آزاد با نظارت بین‌المللی" در پیشنهاد مرحوم بختیار در نطق او در ۱۹۹۰ در پارلمان اروپا به چه منظوری بوده، برای لغو قانون اساسی رژیم و انتخاب رژیمی دیگر یا برای برگزاری یک انتخابات آزاد مجلس در نظام اسلامی موجود؟ ضمن این که ایشان، چنان که در متن نشان دادیم، نسبت به پیشنهاد روشن و خالی از ابهام شاهزاده رضایه‌پوری که در خواست فرآیندوم و تاسیس مجلس مؤسسان برای تدوین قانون اساسی و تعیین نظام جانشین نظام ولایت فقیه در آن آمده و در سال ۱۳۶۸ همراه با ۱۴ اصل روشن که مبنای نظام آینده را مشخص کرده است، و از همه مهمتر قبل از سخنرانی مرحوم بختیار در پارلمان اروپا بوده، سکوت کرده است. در داخل کشور، قبل از

سخت‌تر شدن مواضع این روزهای «اتحاد جمهوریخواهان» در قبال سیاست‌های ماجراجویانه و خطرناک حکومت اسلامی و تلاش‌های این رژیم برای دستیابی به سلاح هسته‌ای از یک سو و از سوی دیگر انتشار بیانیه حمایتی آنها از «فراخوان ملی برگزاری رفراندوم» که در متن آن به صراحت از تشکیل مجلس مؤسسان و تدوین قانون اساسی نوین مبتنی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های آن و واگذاری انتخاب شکل نظام به رأی مردم سخن گفته شده است، ما را برآن داشت با دکتر مهران براتی از اعضای شورای هماهنگی این «اتحاد» به گفتگو بنشینیم و پرسش‌هایی را از ایشان در مورد رابطه و نسبت این مواضع با سیاست‌های تبلیغی و عملی آنها مبنی بر دفاع از اصلاحات از درون رژیم و حمایت از جنبش دوم خرداد مطرح نمائیم. حاصل این گفتگو را در زیر می‌خوانیم.

گفتگو با دکتر مهران براتی



«رفراندوم»

خشونت زدائی از سیاست، نه سازش با حکومت

سلاح می‌تواند داشته باشد، حتی در کشورهای پیشرفته، نمونه آن جریان چرنوبیل بود. می‌بینیم که با این منطق چه خطراتی دنیا را تهدید می‌کند و علاوه بر این بخصوص بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر باید از اینجا حرکت کرد که تروریست‌ها چنین سلاحی در دست داشتند حتماً از آن استفاده می‌کردند و احتمالاً در آینده هم اگر بتوانند از آن استفاده خواهند کرد. بهر صورت امنیت ملی ما اینجا و آنجا در خطر است و ما بایستی در فکر دفاع ملی باشیم. اما نوع دیگری از طرح مسئله، بخصوص از طرف نیروهای آزادیخواه و ملی، که داشتن سلاح اتمی در ایران جدا از موجودیت نظام جمهوری اسلامی لازم است، فکر می‌کنم که آن‌ها به عواقب این استدلال چندان واقف نیستند والا این کار را نمی‌کردند. هنوز بهترین حریم امنیت، آزادی و دموکراسی است و فکر نمی‌کنم به یک کشوری که مردمش پشت و پناه حکومت آن باشند، و حکومت انتخاب خود آنها باشد، به سادگی مورد حمله کشور دیگری قرار گیرد. احتمالاً امن‌ترین راه برای کشور ما این است که ما خاورمیانه‌ای داشته باشیم که در هیچ یک از کشورهای آن سلاح اتمی وجود نداشته باشد و همه بتوانند بدون ترس و وحشت از هم زندگی اجتماعی و سیاسی‌اشان را پیش ببرند و شرط دیگر این است که در این کشورها دموکراسی برقرار شود و بهترین راه هم برای پیشگیری از سوءاستفاده همسایه‌ای از همسایگان در حمله به ایران این است که همه این کشورها تبدیل به دموکراسی شده و از تهدید متقابل مصون بمانند.

تلاش - اگر این سیاست عاقلانه و منطقی را که شما روی آن انگشت می‌گذارید، جمهوری اسلامی دنبال نکرد، چنانکه تا کنون نیز دنبال نکرده است، و اگر کماکان پافشاری کرده و طبق برنامه‌های پنهانی سیاست اتمی شدن را دنبال نماید، طبعاً دنیای غرب بویژه آمریکا ساکت نخواهد ماند و از این زاویه هم به نوعی امنیت مردم باز بچه دست رژیم خواهد شد. بطور اصولی عکس‌العمل نیروهای آزادیخواه از همین امروز باید این باشد که بهر شکلی جلوی این امر گرفته شود؟

دکتر براتی - اگر یک نظام آزاد و دموکراتیک در ایران وجود داشت، اگر یک کنترل دموکراتیک به معنای این که کنترل از طرف مردم و مجلس بر ارتش و سلاح‌های مورد استفاده ارتش وجود داشت، به احتمال قوی تنها داشتن سلاح اتمی نتیجه خود به خودی‌اش نمی‌توانست حمله آمریکا و اروپا به ایران و یا تهدید چنین حمله‌ای باشد. ترس و وحشتی که وجود دارد این است که این نظام قابل کنترل نیست و حرکاتش قابل کنترل نیست. احتمالاً

تلاش - عمیق‌ترین مفهوم امنیت برای ما ایرانیان حفظ و بقای سرزمین ایران است و بارها نیز تجربه‌های تاریخی نشان داده‌اند تصمیم‌گیری‌ها و جهت‌گیری‌های ملت ما تابعی از این مفهوم بوده است، اما دنبال دو دهه‌نیم حکومت اسلامی و پیروی از یک دیپلماسی ایدئولوژیک و تهاجمی پنهان و آشکار که پیامد آن نشانند امت مسلمان به‌جای ملت ایران و نتیجه سوء استفاده از ایران و ابزار قدرت آن به‌عنوان ام‌القرای اسلام و مرکز صدور ایدئولوژی اسلامی و مفر فرماندهی سپاه اسلام توسط این رژیم است عملاً بیشترین صدمه به منافع و امنیت ایران وارد شده و امروز با دنبال کردن برنامه هسته‌ای مسئله بقای ملت و بقای کشور را با خطرات جدی با ابعاد غیر قابل پیش‌بینی نشده مواجه کرده است. علاوه بر این همین بحران هسته‌ای نشان می‌دهد که در این ۲۵ سال بحران‌های متعدد هربار خطرناکتر و حساس‌تر و پیچیده‌تر از دفعات پیش شده است. حال با توجه به این مقدمات که خدمتتان عرض کردم، فکر نمی‌کنید که با ادامه چنین حکومتی عملاً فرا رسیدن لحظه‌ی ضربه قطعی به امنیت و موجودیت ما دیگر مسئله زمان خواهد بود این لحظه دیر یا زود فرا خواهد رسید؟

دکتر براتی - بهر صورت در رابطه با مشکل امنیت در نظام‌های استبدادی دستیابی به سلاح اتمی مسئله‌ای است که بعد از انقلاب اکتبر یا به واقع بعد از جنگ جهانی دوم و آغاز جنگ سرد میان شرق و غرب شروع شد، آنهم با این فکر که دفاع از نظام‌های توتالیتر و غیر دموکراتیک در کشورهای اروپای شرقی از طریق داشتن سلاح اتمی امکانپذیر خواهد بود و این فکر ثمر هم داشت. همانطور که می‌دانید اولین بمب اتم هم در یک کشور سوسیالیستی ساخته شد و این داستان ادامه پیدا کرد. بعد از آن ما تا به امروز با این نوع تصور از امنیت ملی روبرو هستیم. فکر می‌کنم همین فکر را جمهوری اسلامی هم داشته. این مسئله که امنیت ما از طرف همسایگان غیر دموکرات از گذشته‌های نه چندان دور در خطر بوده است واقعیتی است انکارناپذیر. حمله عراق به ایران نشانه‌ای از تداوم این خطر است. ولی من فکر نمی‌کنم که به علت وجود این خطر که در دوره نظام سلطنتی هم وجود داشت، حریم ملی ایران ایجاب می‌کند که کشور ما دارای بمب اتمی باشد. اگر اینطور به قضیه نگاه کنیم منطقی‌اً باید بگوئیم که کمابیش هفتاد درصد کشورهای جهان که حکومت‌های آزاد و دموکراتیک ندارند همه این‌ها برای مصون ماندن از گزند حوادث و تغییر و تحولاتی که ممکن است شرایط جهانی برایشان پیش بیاورد، باید به بمب اتم پناه ببرند! این منطق راه به جایی نمی‌برد. بخصوص در رابطه با کنترل چنین سلاحی و عواقبی که این

توافق‌هایی ببندند. ولی از طرف دیگر مواضع سیاستمداران دست اول اروپایی نشان می‌دهد که آنها حتا بعد از بستن این قراردادها و توافقاتی مانند پاریس و وین چندان اعتمادی به ایران ندارند. هرچند خیلی سعی می‌کنند آمریکا و اسرائیل را پشت سیاستهای خود بکشانند ولی موضع‌گیری‌های آنها نشان می‌دهد که زیر پای خودشان چندان محکم نیست. اصولاً برای اینکه ایران پایبند این قراردادها بماند و به دنبال دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای نباشد و منظورش فقط استفاده صلح‌آمیز از این تکنولوژی باشد چه تضمین و تأمین وجود دارد؟

دکتر براتی - تضمین، فکر نمی‌کنم وجود داشته باشد. علت اصلی هم این است که ما در ایران با یک قدرت مرکزی روبرو نیستیم، که حتی اگر بسیار دیکتاتور و اقتدارگرا هم باشد بتوان رویش حساب کرد در اروپای شرقی هم بهر صورت نظام‌ها، نظام‌های دیکتاتوری بودند ولی غرب می‌توانست روی قراردادی که با آنها می‌بندد حساب کند در مورد ایران اینطور نیست. ما مرتب با این مسئله مواجه هستیم که توازن قوای داخلی نظام بسته به شرایط سیاسی عوض می‌شود و بنا به نیروئی که دست بالا را می‌گیرد این احتمال وجود دارد که قراردادهای بسته شده رعایت نشود. تا به حال بهر صورت آنچه که مربوط به قراردادهای عام بوده از طرف ایران رعایت شده است. ولی ما هنوز قرارداد امنیتی منطقه‌ای نمی‌شناسیم که ایران با همسایگان یا با غرب بسته باشد و ما شاهد آن باشیم که این قراردادها رعایت شده یا نشده باشند. ولی می‌توان حدس زد، نظامی که مرکزیت مورد قبول خودش را ندارد، یعنی در منطق درونی اش توان پذیرش چنین مرکزیتی را ندارد، یک چنین نظامی چه خطراتی برای کشور ما و همسایگانمان به همراه داشته باشد. به همین دلیل هم حتی اگر قراردادی میان ایران و غرب بسته شود حتماً همه دنیا چهارچشمی از طریق همه امکانات تکنیکی و خبری که وجود دارد مواظب ایران خواهند بود که ایران از این قراردادها عدول می‌کند یا نمی‌کند. هیچ حکومتی در دنیا نبوده که بتواند باصطلاح زیر قراردادهای بین‌المللی بزد و سرپایش باقی بماند. ببینید همین کاری که هیتلر در اروپا کرد، قرارداد ورسای را که با فرانسه بعد از جنگ جهانی اول بسته بود زیرپا گذاشت و خلاف این قرارداد عمل کرد و سرزمین‌هایی را که فرانسه در آن حضور داشت اشغال و همین امر زمینه‌ای شد برای گام‌های غلط بعدی و دنیا هم این را تحمل نکرد. ما چنین چیزی را در دنیا نداشته‌ایم که یک نظام سیاسی قوی و جدید بیاید در یک نقطه جهان حاکم شود و در یک فاصله ۵ تا ۶ ساله بکلی نه تنها شکست بخورد بلکه مضمحل شود و بکلی از بین برود. چنین نظام‌هایی می‌توانند این سرنوشت را پیدا کنند، چنانچه واقعاً دنیا تشخیص بدهد که خطر جدی برای دنیا هستند عمرشان خیلی کوتاه بشود.

تلاش - در واقع ما پاسخ سؤال اول خود را در همین بحث شما گرفتیم. بدین معنا که هم‌اکنون شرایط جهانی چنان است که اگر رژیم امنیت جهان را به خطر بیندازد، در افکار عمومی جهان مشروعیت خود را از دست داده و ادامه بقای آن به خطر می‌افتد زیرا در ذهنیت عمومی زمینه سرکوب یک چنین رژیمی فراهم خواهد شد و اما طبیعتاً تنها آن رژیم نیست که این بها را خواهد پرداخت بلکه ملت هم تحت این سیاست مجازات خواهد شد؟

دکتر براتی - البته منظور من در این بحث فقط ناظر بر تهدید امنیت جهانی می‌شود. در عدم رعایت قراردادهایی که با کشورهای ثالث بسته می‌شود قبلاً

آنجایی که خود را در خطر احساس کند چه از طرف مردم و چه از طرف کشورهای غرب در آنجا دست به استفاده ماجراجویانه از توان اتمی بزند. بنابراین داشتن سلاح اتمی به خودی خود به احتمال قوی مسئله اصلی غرب و آمریکا نیست. بیش از آن پرسش این است که چه کشوری، چه نیرویی و چه کسانی در چه نقطه‌ای از جهان صاحب این سلاح می‌شوند. به هر صورت یکسری از کشورهایی هم که اصولاً بویی از آزادی در آنجا به مشام نمی‌رسد بمب اتمی دارند و غرب هم به فکر حمله به آنها نمی‌افتد. جمهوری اسلامی با نگاه به کره شمالی فکر می‌کند با داشتن بمب اتمی، آمریکا و غرب به جای فکر حمله و فشارهای اقتصادی و سیاسی احتمالاً با این نظام وارد گفتگو شده و باج‌هایی هم اینجا و آنجا می‌دهند که بتوانند آن را تحت کنترل بیاورند. به همین دلیل بهترین راه برای دفاع از خود را داشتن این سلاح می‌داند. قرارداد منع گسترش سلاح اتمی تمام کشورهایی که دارای تکنولوژی اتمی هستند یعنی امکان ساختن این سلاح را دارند ولی هنوز وارد مرحله آزمایش این سلاح نشده‌اند، از آزمایش هسته‌ای منع کرد. و داشتن این سلاح را در همه کشورهایی که در آن زمان این سلاح را داشتند، منع نکرد و این خواست مطرح نشد که این‌ها باید سلاح‌هایشان را از بین ببرند. در مورد پاکستان هم بعد از اینکه صاحب بمب شد، بهر صورت چون غرب خود را از جانب آن مورد تهدید نمی‌دید، نادیده گرفته شد. خطر اینکه نیروهای افراطی، نیروهای ایدئولوژیک افراطی اسلامی و غیراسلامی بتوانند قدرت را در این کشور در دست گیرند مورد توجه قرار نگرفته. ولی بقول معروف زهرکجای ضرر گیری شود سود، بهر صورت روی اشتباهات گذشته نمی‌شود بنا کرد و باید از اینجا حرکت کرد که جلوی داشتن سلاح اتمی از سوی کشورهای جدید بهر شکل و با هر منطقی گرفته شود. اما فکر نمی‌کنم آمریکا حتی اگر ایران دارای سلاح اتمی هم شود بخواهد به ایران حمله کند. اساساً آمریکا بدنبال سیاست‌های کشوری نیست. بلکه سیاست منطقه‌ای دارد، در مورد مثلاً انرژی، در مورد امنیت منطقه یا سیاست امنیت جهانی... و هر جا که انطباق این سیاست با مانع روبرو شود از خود حساسیت نشان می‌دهد. به همین دلیل با وجود جمهوری اسلامی در ایران حتی با حضور به اصطلاح نیروهای افراطی در حکومت اگر امنیت منطقه‌ای را به خطر نمی‌انداخت به نظر من آمریکا و غرب به فکر این نخواهد بود که از روی دلسوزی برای دموکراسی در ایران به ایران حمله ببرد و آنچه که در عراق اتفاق افتاد آنجا هم انجام بگیرد. ولی این فقط یک حدس است. بهر صورت فرمایش شما درست است داشتن بمب اتمی از طرف ایران، از جانب دنیای غرب به هیچ وجه قابل تحمل نخواهد بود و این را بخصوص کشورهایی هم مثل آلمان که روابط نزدیک‌تری با جمهوری اسلامی دارند و کوشش می‌کنند به نوعی در توازن و تعادل قوای منطقه‌ای و در سیاست ایران تأثیر گذار باشند، حتی این‌ها هم از داشتن سلاح اتمی از طرف ایران بسیار نگران هستند و فکر می‌کنند چنانچه ایران به این سلاح دسترسی پیدا کند، احتمالاً عربستان سعودی و دیگر کشورها هم به این فکر می‌افتند که آنها هم باید داشته باشند و از نظر مالی هم امکان آن را دارند بخصوص شرایطی که در اروپای شرقی و پاکستان پیدا شد و نشان داد که خریدن این تکنولوژی از طرف افراد کار بسیار راحتی است به همین دلیل جلوی این مسئله را به هر شکلی خواهند گرفت. حالا اینکه این شکل حمله نظامی پیدا کند من نمی‌دانم ولی بهر صورت حتماً عواقب بسیار سنگینی برای جمهوری اسلامی خواهد داشت.

تلاش - کشورهای اروپایی تلاش می‌کنند دست و پای ایران را به کمک

قرار گرفته و خودش را در موقعیتی می‌بیند که بتواند با کمک اروپا به‌صورت جلوی حرکات احتمالی آمریکا را بگیرد، در این قسمت فرمایش شما درست است.

تلاش - البته خیلی منطقی است، اگر رژیم به دنبال این باشد که از این وضعیت به نفع خود استفاده کند، قاعدتاً باید از سیاست تحریک دست بکشد، اما تلاش برای دستیابی به سلاح اتمی یک نوع تحریک مجدد است که می‌تواند همه این حساب‌ها را درهم بریزد. حالا پرسش ما در ادامه همین مسئله این است که شما و بسیاری از دوستان در اتحاد جمهوریخواهان عملاً در کنار و تأیید سیاست اروپا مخالف ایزوله کردن ایران و اعمال فشار از نوعی که حداقل آمریکا و اسرائیل یا برخی از متحدانشان در مورد ایران قائلند، هستید. بدین معنا که معتقدید حضور جمهوری اسلامی در مناسبات بین‌المللی و دادن یکسری امتیازات سیاسی و اقتصادی به این رژیم بهترین راه مهار این رژیم برای جلوگیری از دست زدن به اقدامات ماجراجویانه و خطرناک‌اش است. با توجه باینکه طی یک دهه گذشته اروپاییان بخصوص، فرانسه و آلمان بهترین روابط را با جمهوری اسلامی داشته‌اند و بیشترین حمایت را از رژیم اسلامی بنام دفاع از بخش اصلاح‌طلب حکومت کرده‌اند اما می‌بینیم که بیشترین تلاش‌های مخفیانه رژیم ایران در دستیابی به تکنولوژی اتمی در واقع در همین یک‌دهه رابطه بسیار حسنه با اروپا صورت گرفته است و پیشرفت‌های صورت گرفته تا جایی است که بعضی از شخصیت‌های رژیم اعلام می‌کنند به مرحله برگشت ناپذیری رسیده‌اند و جهان باید این مسئله را به رسمیت بشناسد. حال با توجه باینکه در این یک‌دهه حمایت از رژیم توسط اروپا و اینکه کشورهایی مثل آلمان و فرانسه خود را به عبارتی سپر بالای رژیم ایران کرده‌اند حال اگر این سناریو پیش رود و ایران واقعاً به این سلاح دست پیدا کند، علاوه بر احساس خطر از سوی کشورهای غربی، عملاً چه وضعیتی برای مردم ایران و داخلی ایران پیش خواهد آمد؟ بخصوص در مورد نقض حقوق بشر در ایران؟

دکتر براتی - البته با هر دو فرضیه شما زیاد موافق نیستم. ۱ - تا جایی که من می‌دانم جایی موضعی از جمهوریخواهان نمی‌شناسم که مبنی بر این باشد که خوب است اروپا و غرب یک‌نوع آوانس‌های اقتصادی و سیاسی به جمهوری اسلامی بدهد و از طریق کنار آمدن، امنیت خود را از ایران بخرد. چون نتیجه‌گیری صحبت‌هایتان این بود.

۲ - اینکه باصطلاح کشورهای اروپایی پشتیبان سیاسی جمهوری اسلامی بودند. در هر دو مورد نظر من این نیست. کشورهای اروپایی همانطوریکه می‌دانید بعنوان مثال پارلمان اروپا یکی از نهادهایی است که بطور مرتب در اجلاس‌های گوناگون خود، وضعیت حقوق بشر در ایران را محکوم کرده، سیاست‌های رژیم نسبت به مطبوعات و اپوزیسیون و اقلیت‌ها را محکوم کرده و پارلمان آلمان چندین بار این کار را کرده و بعنوان نهادهای قانونگذار و نهادهای مدنی و سیاسی اینجا پشتیبان آنها نبوده‌اند. آنچه که شما می‌فرمائید در رابطه با سیاست خارجی بوده که این کشورها در ارتباط دوجانبه‌اشان داشته‌اند و از مسائلی بوده که شما می‌توانید اینطور تعبیر کنید که نتیجه‌اش در نهایت تثبیت این رژیم بوده. که البته اینها خودشان دید دیگری از این مسئله دارند. دید اینها از این مسئله این است که چون ما نمی‌توانیم وضعیت و رژیم را در ایران تغییر بدهیم کاری که می‌توانیم بکنیم این است که خطر این نظام را برای خارج به حداقل برسانیم. آنوقت این الزاماتی به‌همراه می‌آورد که بعضی از آنها را شما اشاره فرمودید. در مورد

هم عرض کردم برای اینکه دنیای بیرون فکر کند باید یک نظام از بین برود مسئله غیردموکراتیک بودن نظام کافی نیست. چنین چیزی نخواهد بود.

تلاش - در مذاکراتی که در صف مقدم آن اروپا قرار گرفته، ایران چقدر اروپا را جدی می‌گیرد. بعضی از سران جمهوری اسلامی ابائی ندارند که بگویند از اروپاییان بعنوان واسطه‌ای برای برقراری رابطه با آمریکا استفاده می‌کنند خود اروپاییان هم ظاهراً می‌دانند که جمهوری اسلامی یک بازی سیاسی را با اروپا در پیش گرفته رژیم هریک قدمی را که عقب می‌گذارد منتظر عکس‌العمل آمریکاست. و از طرف دیگر مراقب این است که آمریکا و اروپا چقدر به‌همدیگر نزدیک و چقدر از هم دور می‌شوند تا به این واسطه میزان امتیاز به آنها را تعیین کند. در حقیقت به نظر می‌آید که جمهوری اسلامی از اروپا استفاده می‌کند که زمان بدست آورد و جلوی سیاست‌های فشار و سیاست‌های بازدارنده آمریکا علیه خود را بگیرد. اروپاییان با توجه به اینکه بدین مسئله، یعنی بدست آوردن زمان بیشتر توسط جمهوری اسلامی اشراف دارند، نسبت به خطری که در این سیاست جمهوری اسلامی وجود دارد احساس مسئولیت می‌کنند؟

دکتر براتی - البته من در این مورد مقداری شک دارم که جمهوری اسلامی فقط از اروپا استفاده یا سوءاستفاده می‌کند، برای اینکه زمان و فرصت بدست آورد تا به اهداف اتمی خود برسد. فکر می‌کنم دیر زمانی است که جمهوری اسلامی حس کرده و می‌داند که برای حضور در صحنه سیاسی جهان و برای ادامه تسلط خودش بر ایران در شرایطی که مرتب در رویارویی با آمریکا قرار گرفته این وضع برایش غیرممکن شده و نمی‌تواند این وضع را ادامه دهد احتمالاً دنبال این است که به‌نوعی روابطش را با آمریکا به شکلی قابل قبول برای خودش و برای آمریکا درآورد و آنوقت در این زمینه احتمالاً از اروپا استفاده می‌کند. همانطوری که می‌دانید بحث رابطه با آمریکا از زمان ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی شروع شده بود و از همان زمان هم یک نوع ارتباطاتی وجود داشت و در مراحل گوناگون حتی آمریکا پیشقدم شده بود. تا اینکه برسر یک سری مسائلی که اتفاق افتاد باعث شد آمریکا به این فکر بیفتد که نمی‌تواند به ایران اعتماد کند این بی‌اعتمادی به حوادثی که در عربستان سعودی در بمب‌گذاری‌هایی که در آنجا شد مربوط می‌شود، به اتفاقاتی که در افغانستان رخ داد، به اتفاقاتی که بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر صورت گرفت که به‌رصورت یکسری از نیروهایی که منتسب به القاعده بودند به ایران رفت‌وآمد می‌کردند این‌ها همه مسائلی بودند که در مجموع نشان می‌دادند که آمریکا نمی‌تواند روی یک رفتار ثابتی از طرف جمهوری اسلامی حساب بکند. در هر صورت این خواست یکطرفه نیست که فقط ایران بخواهد از اروپا برای ارتباط با آمریکا استفاده بکند، آمریکا هم در این فکر است، بخصوص بعد از حمله به افغانستان و سرکوب طالبان و فکر ایجاد امنیت در افغانستان باعث نرمش بیشتری نسبت به ایران شد. به دلیل ارتباطات مذهبی و قومی ایران می‌تواند از نفوذش در آنجا استفاده کند و آمریکا هم فکر کرده که داشتن یک نوع مناسبات با ایران برای ایجاد امنیت در افغانستان لازم است. این مسئله بعداً در مورد عراق هم به همین شکل پیش آمده و امروز هم باز ما با این مسئله روبرو هستیم که به احتمال خیلی قوی تا زمانیکه وضع عراق تثبیت نشده و ترور و بمب‌گذاری در این کشور پایان نگرفته آمریکا با نرمش بیشتری نسبت به ایران برخورد خواهد کرد و علاقه به اینکه جبهه جدیدی از تشنگی در این منطقه بوجود آید نشان نخواهد داد. این شاید آن نکته‌ای باشد که مورد استفاده یا سوءاستفاده ایران

اتحاد جمهوریخواهان ما هم چنین موضعی هیچگاه نداشته‌ایم.

تلاش - برداشت از مطالبی که از شما در رابطه با اوجگیری بحران اتمی منتشر شد، این است.

که مداخله نیروهای خارجی پیش بیاید و این مداخله همانطوریکه شما حدس خواهید زد با خون و خونریزی بسیار گسترده‌ای همراه خواهد بود و شاید تلفاتی داشته باشد در حدود تلفات حمله عراق به ایران. به همین دلیل هم این نگرانی باعث می‌شود که بهر صورت ما در این فکر باشیم که چگونه می‌توان از این حادثه جلوگیری کرد. این ربطی به این مسئله ندارد که با چنین فکری نظام حاکم الان پشتیبانی می‌شود. نه کسانی که این فکر در غرب مطرح میکنند خواهان حفظ این نظام هستند و نه من. فکر می‌کنم این نگرانی ریشه‌اش در آنجاست که هر نوع حمله‌ای بهر حال ۲۰ سال یا ۳۰ سال این ملت و مملکت را دوباره به عقب می‌اندازد. ما تازه ۲۵ سال بعد از انقلاب هنوز در شرایط زمان انقلاب ایستاده‌ایم یا حتی بدتر از آن زمان و باید همه افراد دلسوز فکرهاش این باشد که در عین دلسوزی برای پیشبرد امدوموکراسی و آزادی در ایران ضایعات ملی را نیز به حداقل برسانند.

تلاش - با توجه به توضیحاتی که دادید این نتیجه‌گیری می‌شود که حکومت اسلامی هر جا که احساس کند، فشاری در کار نیست، برعکس رژیم‌های منطقی عمل می‌کند. همانطوریکه اشاره کردم پیشرفت در زمینه تکنولوژی هسته‌ای و خریدها در بازار سیاه از پاکستان و یا از کشورهای مختلف در واقع در همان دوره ۸ ساله که ظاهراً همراهی بیشتری با رژیم می‌شد، چه از طرف بخشی از اپوزیسیون و چه از طرف کشورهای اروپایی، انجام گرفته است.

دکتر براتی - شما باز هم در آخر صحبتتان جمله‌ای آوردید که در اصل مورد مناقشه است. ببینید این مسئله درست نیست که مسئله دسترسی به تکنولوژی اتمی در این ۸ سال یا ۱۰ سال آخر صورت گرفته. همانطوریکه شاید خاطراتان باشد فکر انرژی اتمی و سلاح اتمی در زمان سلطنت پهلوی وجود داشته و پایه‌گذاری اصلی انرژی اتمی در آن زمان شروع شده و این مسئله هم در موضع‌گیری رئیس سازمان انرژی اتمی ایران که کسی نمی‌تواند بگوید این فرد طرفدار جمهوری اسلامی است، مبنی بر اینکه که ایران جدا از اینکه جمهوری اسلامی به آن حکومت می‌کند یا حکومت دیگری، باید از انرژی اتمی استفاده کند و هم باید دارای سلاح اتمی باشد. این یک موضع دیرینه است که یک موضع امنیتی است و برمی‌گردد احتمالاً به تهدیداتی که از قدیم به اشکال گوناگون در مورد ایران وجود داشته است و این مسئله مربوط به این دهسال گذشته نیست. شما می‌توانید بگوئید خرید سانتریفوژها در این ۱۵ ساله گذشته بخصوص بعد از فروپاشی شوروی بوده است. فروپاشی شوروی در حقیقت از ۱۹۸۹ به بعد است. و ما حدود ۴ سال است که با این مسئله روبرو هستیم از آن زمان به بعد احتمالاً در بازار سیاه و برای خرید این تکنولوژی امکات بیشتری پیدا شده ولی ربطی به اپوزیسیون ندارد که چون بخشی از اپوزیسیون طرفداری از اصلاح‌طلبان کرده جمهوری اسلامی صاحب انرژی اتمی شده است.

تلاش - برداشت اشتباه از صحبت‌ها نباید صورت گیرد. بحث بر سر این است که رژیم جمهوری اسلامی هر جا که احساس امنیت بکند برخلاف یک رژیم مسئول که براساس این امنیتی که ایجاد می‌شود مناسبات بین‌المللی‌اش را در جهت مثبت گسترش می‌دهد، در مورد رژیم اسلامی در ایران عکس این قضیه است. یعنی اگر هر رژیم منطقی دیگری بود در ۸ ساله گذشته از فضائی که ایجاد شده بود در سطح بین‌المللی و در میان نیروهای مخالف‌اش، استفاده می‌کرد، در جهت بازکردن فضا و در جهت

دکتر براتی - آنچه که من در آن مقاله نوشتم مربوط به روابط ایران و آمریکا و مسئله اتمی می‌شود. من در آنجا سیاست‌هایی را که در آمریکا در رابطه با ایران مطرح است با مراجعه به منابعی که این سیاست‌ها را طرح کرده‌اند آورده‌ام. در این مطلب سه نوع سیاستی که در آمریکا مطرح بوده آورده‌ام و این که آمریکا در تصمیم‌گیری و اتخاذ یکی از این سیاست‌ها سیاستی از خود نشان نداده، این مسئله به ویژه در رابطه با شخص رئیس جمهور آمریکا صحت دارد. یکی از سیاست‌های ارائه شده در آمریکا این است بوده که بایستی ایران را بعنوان یک نیروی منطقه‌ای جدا از اینکه حکومتش دموکراتیک است یا نه مورد توجه قرار داد، برای حفظ امنیت منطقه‌ای، بخصوص در رابطه با افغانستان و عراق و در رابطه با فلسطین و اسرائیل و سیاست‌هایی که کشورهای عربی در پیش می‌گیرند، برای پیشبرد صلح میان اسرائیل و فلسطین و جلوگیری از اخلاص احتمالی حکومت ایران، و دوم آنچه تحت عنوان تزه‌های گروه برژنسکی مطرح شد، که این تزه‌ها به نقش ایران به عنوان قدرت منطقه‌ای توجه سیاسی بیشتری دارد و بعضاً در میان حزب جمهوریخواه هم طرفدارانی پیدا کرده. و دیگری هم مربوط به این میشود که آمریکا امر پیشبرد حقوق بشر را در ایران جدا از آنچه که منافع منطقه‌ای و امنیتی خودش است ببیند و به عنوان ناجی ملت ایران عمل کند. طرح دیگر مربوط میشود به ماه‌های اول حمله به عراق و طرح خاورمیانه بزرگ. گفته میشود، چون قدرت اصلی منطقه‌ای ایران است میباید حمله را از همینجا شروع کرد و حکومت را ساقط نمود، چنانوقت با فروری پائگاه اصلی حکومت اسلامی سکون و آرامش در تمامی منطقه حاکم خواهد شد. حدس من در آن مقاله این بود که آمریکا به احتمال قوی با ایران کنار خواهد آمد و ایران را در برنامه منطقه‌ای خود دخالت خواهد داد. و فکر می‌کنم، بخش بزرگی از این پیش‌بینی انجام گرفته است. در همین دیداری که در شام‌الاشیخ صورت گرفت اگر توجه کرده باشید در این کنفرانس بزرگ در کنار همه کشورهای عربی و خاورمیانه ایران هم حضور داشت و نماینده ایران کنار وزیر امور خارجه آمریکا نشسته بود و حدس زده می‌شود که مذاکراتی هم شروع شده باشد. ولی همه اینها در تضاد با این فکر نیست که آمریکا در صورت مواجهه با دروغ پردازی ایران بازی را عوض نکند و همه آن خطراتی را که شما برشمردید برای ایران پیش نیاید. من ی فعالاً در آمریکا اثری از این نوع حرکات نمی‌بینم. احتمال قوی تر آن است که آمریکا سرمایه‌گذاری روی حرکات نیروهای مخالف مورد نظر خود را تشدید کند و نوعی نگرانی دائم در جمهوری اسلامی بوجود بیاورد یعنی جمهوری اسلامی نباید خیالش از بابت غرب راحت باشد و هر کاری که دلش خواست بکند. رئوس کلی آن مقاله تحلیل شرایط موجود بود. البته من آن مقاله را با نام شخصی و نه به‌عنوان اتحاد جمهوریخواهان نوشتم.

تلاش - درست است اما در سند دیگری که بنام سند پیشنهادی ارائه شده، خیلی از بندهایش در واقع شدت متاثر از مقاله‌ای است که شما نوشته بودید.

دکتر براتی - بهر صورت این ترس و وحشت وجود دارد. این ترس و وحشت در من هم وجود دارد که ماجراجوئی‌های این رژیم کار را به آنجایی بکشاند

احساسی در جهان از سوی ایران بوجود می‌آید چه می‌کرد؟ بهرحال دیپلماسی آن زمان کاملاً متفاوت از دیپلماسی امروز رژیم اسلامی بود. طبیعتاً در چهارچوب آن جنگ سرد و تسلیحات دوران جنگ سرد وضعیت ایران روشن بود. ولی هم‌اکنون با اوضاعی که وجود دارد؛ با عمده شدن جنبش اسلام‌گرایی، جهان احساس خطر و ناامنی از طرف رژیم ایران می‌کند حتی براساس صحبت‌های شما نیز این نتیجه را می‌توان گرفت!

دکتر براتی - بله کاملاً درست است جهان نمی‌تواند روی رژیم اسلامی حساب کند و به‌همین دلیل هم خودش را مورد تهدید و خطر می‌بیند. فکر می‌کنم روی این مسئله می‌توانیم توافق داشته باشیم.

تلاش - از نظر ما هم درست است. اما این نکته نیز اهمیت دارد که اپوزیسیون سیاست‌های خود را برای بیرون آوردن کشور از این بن‌بست چگونه باید اتخاذ کند. اما برای طرح پرسش بعدی خود، لازم است مروری داشته باشیم به سیاست‌هایی که اتحاد جمهوریخواهان در این چند ساله گذشته به موازات رشد جنبش اصلاح طلبی حکومتی اتخاذ نموده است.

از دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی و انتخابات مجلس پنجم و بعد رشد جنب دوم خرداد، تاکتیک نیروهای متشکل در اتحاد جمهوریخواهان امروز، همواره دفاع از بخشی از حکومت اسلامی، به منظور دستیابی به تغییراتی در قانون اساسی موجود و به نفع گسترش آزادی بوده است. این سیاست در عمل باعث شد که این جبهه سیاسی، در بهترین حالت، به سپاه تقویت‌کننده اصلاح طلبان حکومتی شناخته شود. حمایت بخشی که طبق آخرین جمع‌بندی توسط برجسته‌ترین شخصیت آن یعنی آقای خاتمی در همین ۱۶ آذر امسال شکست آن پذیرفته شد. ایشان گفتند که شکست اصلاحات، بهائی بود که اصلاح طلبان بابت حفظ نظام جمهوری اسلامی پرداختند.

طبعاً باید برای اتحاد جمهوری خواهان روشن بوده باشد که برای اصلاح طلبان در درجه نخست، مسئله حفظ نظام اسلامی اهمیت دارد. اصلاح طلبان شکست خوردند و حکومت اسلامی برقرار است و بن‌بست‌ها ادامه دارند. حال جای شما بعنوان نیروی آزادیخواه، سکولار، طرفدار دموکراسی و حقوق بشر در این وضعیت جدید کجاست؟ سیاست دفاع از اصلاحات حکومتی که نتوانست مرز مصالح حفظ نظام را پشت سر بگذارد و مصالح ملی کشور را در نظر گیرد، چه جای پای محکمی برای شما بوجود آورد. و چه نتایجی این شکست برای شما که از این جریان حمایت کردید، به بار آورد؟

دکتر براتی - توجه داشته باشید به این مسئله من از دید خودم به مسئله می‌پردازم. من همیشه به این اعتقاد بودم و هنوز اعتقاد دارم که نظام‌هایی که سرکوبگر هستند و مخالفین خود را به شکل نابودی فیزیکی بسیار گسترده و نه تک فردی به پیش می‌برند نظام‌هایی که هیچگونه ممنوعیتی را در شکستن انسانیت و معیارهای حقوق بشری برای خود قائل نیستند، این نظام‌ها می‌توانند عمر طولانی داشته باشند. این نظام‌ها در شرایط سرکوب مطلق مخالفین در هم نمی‌شکنند. بلکه شرایط درهم شکستن و فروریزی این نظام‌ها از درون خودشان ایجاد می‌شود. به خصوص اگر نظام‌هایی باشند که مبنای موجودیتشان یک انقلاب بوده باشد. جمهوری اسلامی هم یک نظامی است که از دل یک انقلاب برآمده جدا از اینکه ما آن انقلاب را چگونه ارزیابی کنیم و چه ارزشی برایش قائل باشیم، اصل این است که انقلاب‌ها معمولاً یک مبنای آرمان‌گرایانه برای طرفدارانشان دارند. در هم



بهبود ارتباطات و در تصحیح سیاست خارجی ولی جمهوری اسلامی برخلاف همه این جهت‌ها در واقع به فکر تکمیل کردن تکنولوژی اتمی برای دستیابی به سلاح اتمی افتاد.

دکتر براتی - من هم این را عرض کردم سلاح اتمی در ایران فکرش بسیار قدیمی‌تر از جمهوری اسلامی است و اصلاً شرایط دسترسی به سلاح اتمی بسیار زودتر در زمان پهلوی در ایران شروع شده و این ربط زیادی به مسئله اصلاح طلبان ندارد.

تلاش - ولی در آن زمان نه ملت ایران اینگونه احساس عدم امنیت می‌کرد و نه جهان از سمت ایران آن زمان احساس خطر داشت.

دکتر براتی - چرا! ببینید تمام ارتش ایران بعنوان قوی‌ترین ازتس منطقه و خرید جدیدترین تکنولوژی‌های هوانوردی در زمان شاه از طریق خرید هواپیماهای بمب‌افکن‌های اف ۱۴ و بالاتر تا اف ۱۸ که بعداً تولید شد همه اینها در ارتباط با وضع امنیتی بود که در آن زمان شاه تشخیص می‌داد که احتیاج به این سلاح‌هاست. و این بخصوص در رابطه با تهدیدی که عراق همان زمان هم ایران را داشت.

تلاش - البته خطر بزرگتر از شمال و شوروی احساس میشد و مسئله حفظ امنیت منطقه هم بود.

دکتر براتی - نه خیر! سلاح‌های ایران را اگر روی هم قرار می‌دادیم یک موشی در مقابل امکانات شوروی نبود. نه خیر! ایران از طرف شوروی اصلاً مورد تهدید نبود و مناسبات رژیم شاه با شوروی بهترین مناسبات بود یکی از ایراداتی که اپوزیسیون آن زمان مرتباً به شوروی می‌گرفت این بود که چرا روابط نزدیک با رژیم شاه برقرار کرده‌اند. حتی این روابط نزدیک را با چین نیز برقرار کرده بود و مخالفین و اپوزیسیون غیرکمونیست رژیم ایران به هردوی این کشورها حمله می‌کردند و این شعار را داشتند که نه شوروی و نه چین هیچ کشور کمونیستی تهدیدی برای ایران نبود.

تلاش - مقایسه وضعیت ایران امروز با وضعیت آن روز ایران از این نظر نادرست است اصلاً دو وضعیت کاملاً متفاوتی بود. شاید فکر دستیابی به سلاح اتمی از همان روزها وجود داشت ولی این شرایطی که جهان احساس ناامنی از سمت ایران بکند وجود نداشت. و امروز این احساس ناامنی بشدت وجود دارد. نمی‌دانم اگر رژیم شاه امروز وجود می‌داشت و یک چنین

می‌گرفتند و ایشان تقویت می‌شد به احتمال قوی آقای خمینی هم به ایران می‌آمدند، ولی تبدیل به نیروی تعیین کننده در جامعه نمی‌شدند. ولی جامعه ما، به فکر سازش نبود و از ابتدا انقلاب می‌خواست. این در مورد اصلاح‌طلبان حکومتی هم به همین شکل مطرح است. در این مسئله اگر انتقادی به ما باشد این است که هر نیرویی باید ببیند در توازن قوای موجود چه قدر شانس پیشبرد یک سیاستی هست. حدس ما بر این بود که جامعه در یک تب و تاب ۲۰ تا ۲۲ میلیونی قرار گرفته و اکثریت نیروی جامعه آماده برای دفاع از آزادی است. این آمادگی در جامعه وجود داشت و دستاوردهای آن حرکت تا به امروز موجود است. حرکت اصلاح‌طلبی، چه اصلاح‌طلبی درون حکومت و چه بیرون از حکومت. فکر می‌کنم تأثیرات بسیار دیرپایی از خود بجای گذاشته‌اند. ولی اصلاح‌طلبی حکومتی به شکست منجر شد، با همان استدلالی که شما فرمودید. آقای خاتمی در نهایت تصمیم‌اش را برای حفظ نظام جمهوری اسلامی گرفت و به همین دلیل هم ضربه بزرگی به حرکت اصلاح طلبی و جنبش اصلاح‌طلبی از طرف مردم زد و این نقدی است که به ایشان وارد است. نقدی هم اگر به ما باشد، در این زمینه می‌تواند باشد که ارزیابی درستی از توازن قوای موجود نکردیم. حدس ما بر این بود که تأثیرگذاری این حرکت بزرگ اجتماعی طوری است که این حرکت را به اصطلاح برگشت ناپذیر می‌کند، بخصوص بعد از انتخابات ششم مجلس که اکثریت تقریباً ۷۵ درصدی در دست اصلاح‌طلبان بود. این حدس زده می‌شد که این مجلس از اقتدار خودش استفاده کند، که متأسفانه نکرد و هم به خود و هم به مردم ضربه بزرگی وارد کرد. فکر می‌کنم اصولاً این فکر هنوز هم بایستی تقدم داشته باشد - فکر نمی‌کنم شما هم با این مسئله مخالف باشید - که حرکت جامعه ما، باید حرکت سیاسی باشد. تحولات باید تحولات سیاسی با پشتیبانی مردم باشد. با حرکت مردم در جامعه و گامهایی که از طرف اپوزیسیون برای سازماندهی مردم برداشته می‌شود شرایطی بوجود بیاید که این رژیم دیگر نتواند سرپا بماند و این هدف را ما کمافی‌السابق دنبال می‌کنیم. بنابراین اگر صحبت شما در این است که بنده عرض کنم که ما نادم و پشیمان هستیم از اینکه از اصلاح‌طلبان درون حکومت پشتیبانی کردیم من شخصاً پشیمان نیستم و هنوز فکر می‌کنم که تحول اساسی و شکنندگی در این نظام اقتدارگرا از درون خودش آغاز شده و از درون خودش ادامه پیدا می‌کند و این شکنندگی در زمان حضور گسترده اپوزیسیون را ممکن می‌کند. چون در شکنندگی نظام دیگر نمی‌تواند به دلخواه در ابعادی که تا به حال ممکن بوده سرکوب کند.

تلاش - البته انتقاد به شما را باید کمی بیشتر از حد اشتباه در توازن نیروها ببینیم. انتقاد به ایجاد یکسری سوءتفاهم‌های معرفتی، تداخل معنایی و بعضاً تخطئه مفاهیم و پافشاری‌هایی که هنوز هم ادامه دارد. اجازه دهید در بحث فراخوان بعضاً به آنها خواهیم پرداخت. به نظر من گروه‌های متشکل در اتحاد جمهوریخواهان - من ناچارم مرتب روی اتحاد جمهوریخواهان تکیه کنم چون نیروهای جمهوریخواه دیگری هم هستند که سیاست دیگری را در پیش گرفتند.

دکتر براتی - البته آنها هم سیاست‌اشان بر روی مسالمت است.

تلاش - این نیروها بعنوان نیروی سیاسی سکولار، آزادخواه و طرفدار حقوق بشر می‌بایستی در برابر حکومتی اسلامی، در بکارگیری و تعبیر از مفاهیم دقت بیشتری به خرج دهند. همین مفهوم مسالمت، به معنای سازش با رژیم

فروریزی این آرمان‌ها و انقلاب بخصوص برای نسل جوان پشتیبان آن انقلاب آغازی می‌شود برای حرکتی که به اصطلاح شروع فروریزی نظام را تهیه می‌بیند. در ایران هم درست همین مسئله اتفاق افتاده است و این بخصوص با حلقه کیان شروع شد. نسل جوان دانشگاهی اسلامی به نوعی در تضاد آشتی ناپذیر با واقعیت حاکمیت جمهوری اسلامی قرار گرفته و کوشید در آن اصلاح بکند. در حول و حوش چنین کوششی یک حرکت اصلاح‌طلبی در درون حکومت بوجود آمده جدا از این حرکت اصلاح طلبی حکومتی، آنطوریکه شما هم اسم بردید، چیزی به‌عنوان جنبش اصلاحات داریم. جنبش اصلاحات همیشه در تاریخ معنی‌اش این است که آنجایی که ما نتوانیم چیزی بدسیم از امروز به فردا سعی می‌کنیم با گام‌های پشت سرهم از طریق گام‌های کوچکتر و بزرگتر تحولاتی بوجود بیاوریم که نتیجه این تحولات تغییر در نظام شود. آن چیزی را که ما از آن پشتیبانی کردیم این فکر بوده و این فکر هنوز هم در ما وجود دارد و ما هنوز فکر می‌کنیم که جنبش اصلاح‌طلبی در مردم و در میان ما وجود دارد. آنچه که شما بدرستی اشاره می‌کنید شکست خورده، اصلاح‌طلبی حکومتی است. آقای خاتمی می‌گوید برای ما به‌رصورت حفظ نظام ارجحیت داشته و برای همین هم همه چیز را تحمل کردیم و پذیرفتیم. آنجایی که باید می‌ایستادیم نایستادیم. ببینید در تاریخ باید وجود ندارد. اینطور نیست که سیر حوادث سرنوشتی بوده یعنی همینطور که شد باید می‌شد. چنانچه حتی در درون همین اصلاح‌طلبان حکومتی اگر شخصیت‌های بارزی وجود می‌داشتند که حتی از دید کسب قدرت برای گروه خودش عمل می‌کردند در شرایط مشخص تاریخی این امکان وجود داشت که این بخش اقتدارگرا و عقب مانده جریان اسلامی را به عقب‌نشینی وادار کند. بعد از انتخابات مجلس ششم، بعد از انتخاب مجدد آقای خاتمی این امکان وجود داشت. دیرترین وقت بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر، بعد از ترسی که تمامی رژیم و نظام را گرفته بود، از اینکه آمریکا همزمان با حمله به عراق به ایران هم حمله کند و این زمانی بود که احتمالاً اصلاح‌طلبان حکومتی می‌توانستند آوانس‌های بسیار گسترده‌ای از جناح اقتدارگرایان بگیرند و چرخ حوادث را به‌سوی ببرند که لااقل یک نوع تعدیل در وضع موجود پیش بیاید و برای آنها یک زمینه باصلاح حکومت نسبی دینی قابل قبول وجود داشته باشد. اینکه اینها از بی‌لیاقتی اینکار را نکرده اند، نمی‌شود نتیجه گرفت که حتماً باید اینطور می‌شد و جور دیگری هم نمی‌شد. اما آنچه که مربوط به جنبش اصلاح‌طلبی در مردم است کمافی‌السابق ما آنچه را که در برنامه خود نوشته‌ایم و گفتیم این است که بایستی فشار سیاسی داخل و فشار سیاسی بین‌المللی روی این باشد که در ایران انتخابات آزاد صورت گیرد. این انتخابات آزاد باید به تشکیل مجلس موسسان منجر شود و تشکیل مجلس موسسان باید به تغییر این قانون اساسی بیانجامد. تغییر به‌رشدگی و به هر دلیلی هم ممکن نیست و بستگی به شرایط، توازن قوا و نیروها دارد. فکر می‌کنم شما درست می‌گوئید که اصولاً فکر اصلاح‌طلبی یا مسالمت اساس‌اش بر سازش است. آن چیزی که جامعه ما اصلاً نمی‌شناسد. برای مثال عرض می‌کنم لااقل در آن چهار یا پنج ماه آخر رژیم پهلوی، شاه نشان داد که حاضر به پذیرش برخی خواست‌های آزادیخواهان در جامعه هست. به‌رصورت جامعه این امکان انتخاب را در دیرترین وضع در زمان حکومت بختیار داشت. ولی اصولاً فکر تفاهم و سازش در میان نیروهای سیاسی ایران هیچ جایی نداشت. همه نیروها از ملی و مذهبی که به زعم ما نیروهای لیبرال جامعه بودند تا نیروهای افراطی چپ و اسلامی در پی یک انقلاب بودند. در زمان حکومت بختیار اگر نیروهای اپوزیسیون یک پارچه پشت سر ایشان قرار

عادی سازی روابط میان جمهوری اسلامی، یعنی در پیش گرفتن رفتاری که که در غرب ایجاد اعتماد کند، صحبت کردید. در عین حال پیشنهاد داده و روی این موضع پافشاری کردید که اروپاییان و آمریکا اصولاً باید نیروهای آزادیخواه اعم از احزاب و شخصیت‌های فرهنگی و علمی و غیره در معادلات سیاسی را سهیم کنند. آیا در اینجا منظور شما از نیروهای سیاسی آزادیخواه فقط ناظر بر جریان جمهوریخواه است یا مجموعه‌ای از اپوزیسیون مورد نظر تان اعم از جمهوریخواه و مشروطه خواه است.

آیا منظور شما در اینجا طرح یا نیروی جایگزین است یا اپوزیسیون متشکلی که برای «رقابت» و ترساندن جمهوری اسلامی ابزار فشار در دست غرب بر علیه جمهوری اسلامی مورد نظر است؟

دکتر براتی - در مورد نیروی جانشین و یا نیروی بدیل، باید بگویم که من اساساً مخالف این هستم که یک گروه و نیروی از مخالفین در خارج کشور بعنوان حکومت سایه از طرف غرب برگزیده شوند. بدیل نظام‌ها در حرکت اجتماعی بوجود می‌آید. در پذیرش عمومی و در مشروعیتی که مردم بدانها می‌دهند بوجود می‌آید. بعنوان نمونه اگر نیرویی از مردم برای روز حقوق بشر در جلوی مجلس شورا دعوت به عمل آورد و مثلاً صد هزار نفر به دعوت آن نیرو گوش کنند و با وجود خطراتی که دارد جمع بشوند، نوعی آن نیرو مشروعیت یافته و این می‌تواند به اشکال گوناگون انجام گیرد. مثلاً شما بر سر فلان موضوع که مطرح است در خواست می‌کنید که بازاریان بازار را تعطیل کنند و کارمندان بر سر کار نروند یا مثلاً کارگران شرکت نفت شیر نفت را ببندند یا مسائلی شبیه این. در این نوع حرکات است که شما مشروعیت پیدا می‌کنید. همانطوریکه در اوکراین اتفاق افتاده است یعنی یک نیروی اپوزیسیون که در مجلس هم حضور دارد و خود نیز از دل نظام پیشین بیرون آمده و تبدیل به اپوزیسیون همان نظام شده، در شرایطی قرار می‌گیرد که لازم است از مردم دعوت بعمل آورد که یک هفته یا ده روز در خیابان‌ها با شرایط ۱۰ درجه زیر صفر حضور داشته باشند و از خواست این نیروی سیاسی پشتیبانی کنند. این خوب مشروعیتی می‌دهد و آن نیرو را عملاً تبدیل به بدیل می‌کند. یک نوع بدیل هم شبیه آن چیزی است که در عراق اتفاق افتاده که من موافق آن نیستم و فکر می‌کنم در ایران نیروهای سیاسی و اجتماعی اصیلی وجود دارند که می‌توانند طرفداران زیادی داشته باشند و باید مشروعیت خودشان را از آنها بگیرند. آنچه که من در آن نوشته عرض کردم این است که اساساً اروپا و آمریکا نیرویی را که مسلح و حضورش برای اینها ملموس بود، قبول داشتند. برای مثال عرض می‌کنم که در طول این ۲۵ سال گذشته آیا احزاب سوسیال دموکرات آلمان و اروپا یا احزاب محافظه‌کار و احزاب بین‌المللی در اینجا از شما دعوت کرده‌اند که در این بود که حدس می‌زدند مجاهدین یک نیروی مسلح است و چندین هزار تفنگچی و حضور نظامی دارد و احتمالاً می‌توان رویش حساب کرد و برایش قدرتی قائل شد. اصلاً فکر آزادی و دموکراسی برایشان تعیین کننده نبود. مقصود من در این مقاله این است که امروز فقط سرمایه و روابط تجاری و تکنولوژی نیست که جهانی شده، فکر آزادی و آزادیخواهی هم جهانی شده است و اینکه گویا مسئله آزادی چیز است که فقط مربوط به آلمانی‌ها و فرانسوی‌ها می‌شود. یا این‌ها آزادی خودشان را دارند و ما آزادی خودمان را این فکر عبثی است. همفکران تمام نیروهای که در ایران هستند، در اروپا وجود دارد. بدیل آنها در ایران و اروپا هم هست. اینجا محافظ‌کار داریم در

نیست، با هیچ جناحی از آن. اینکه تحولات آتی ایران باید با پرداخت کمترین بها باشد فکر نمی‌کنم از سوی هیچ نیروی عاقلی مورد مخالفت باشد. نمونه بارز آن همین دفاع گسترده مردم از فراخوان برای رفراندوم است. اصولاً رفراندوم یک حرکت مسالمت‌آمیز است. مسالمت به معنای سازش با ارزش‌های رژیم اسلامی و یک حکومت دینی نیست، بلکه به معنای این است که دست به خشونت و قهر زده نشود. از این مسئله ایران تجربه تلخی دارد، البته مشروط بر اینکه رژیم این مسالمت را به خشونت نکشاند. ولی اجازه دهید در پرسش‌های بعدی برگردیم به این موضوع. اما قبل از آن پرسشی در مورد سند ۸ نفره‌ای که اعضای شورای هماهنگی اتحاد جمهوریخواهان بیرون دادند و در سمینار شهر کلن دیدگاه‌های این تشکل را به دو دسته تقسیم کرد. این سند از چه موقعیتی در میان اتحاد جمهوریخواهان برخوردار است اگر این سند جریان عمده را پشت سر خود دارد، آیا به منزله یک نوع جمع‌بندی و مرزبندی با تاکتیک دفاع از اصلاح‌طلبان است و به نوعی با سیاست گذشته مرزبندی کرده است؟

دکتر براتی - اینکه آیا مرزبندی با سیاست‌های گذشته است، نمی‌دانم. ولی از بحث‌هایی که در همایش کلن و در سه همایش دیگر در سوئد، لوس آنجلس و واشنگتن داشتیم، برمی‌آید. این جمع‌بندی به موضع اکثریت اعضای جمهوریخواه نزدیک است و به احتمال قوی در اجلاس آینده اتحاد جمهوریخواهان در شکل تقویت شده‌تری به تصویب خواهد رسید. این موضع اکثریت است. ولی مسئله‌ای که همیشه در میان جمهوریخواهان مطرح است و حرف اصلی آنهاست، مسئله هرج و مرج است. البته آنهایی که در بیرون هستند می‌توانند اینگونه تعبیر و تفسیر کنند که این مواضع معنایش سازش با جمهوری اسلامی است. اما سازش اساساً دو طرف دارد. کسانی که در موضع اپوزیسیون این نظام قرار دارند هیچ نوع نفعی از این که با این نظام سازش کنند، ندارند. بنابراین من ترس و واهمه این دوستان را جدی می‌گیرم که وحشت دارند از مسئله و حرکات نسنجیده. گام‌های سیاسی نسنجیده جامعه را بدون اینکه هدف مشخص و قابل دسترسی داشته باشد به یک امید واهی کشاندن است و دوباره افسردگی در مردم را بیشتر می‌کند. به همین دلیل گرایش آن‌ها بیشتر به این است که آهسته‌تر به پیش‌بریم. به هر حال این سند ۸ نفره که خود من از آن دفاع کردم به تعبیر من موضع اکثریت است.

تلاش - اما اسم شما بعنوان امضاء کننده نبود.

دکتر براتی - نخیر! علت‌اش این بود که برای نوشتن اسناد کمیسیون‌های مختلف درست شده بود که اعضای شورای سیاسی، اعضای اصلی آن بودند و آن کسانی که با شورای سیاسی در کمیسیون بودند آن را امضاء کرده‌اند من عضویت اجرائیه هستم و چون تقسیم کار ما اینگونه است که اسناد سیاسی و بحث‌های سیاسی را این شورای سیاسی ۹ نفره دامن می‌زند و می‌برد به شورای هماهنگی ۵۰ نفره و آنجا بحث می‌شود و بعد به همایش‌ها برده می‌شود. علت اینکه آن سند دارای ۸ امضاء بود این بود که اعضای شورای سیاسی امضاء کنندگان اصلی بودند.

تلاش - مقارن همین مطلب، شما نوشته‌ای با عنوان روابط ایران و آمریکا، نظرگاه‌ها و راه‌کارها را منتشر کردید. محورهای مشترک نظرات شما و این سند ۸ نفره را می‌توان بخوبی مشاهده کرد. شما در آنجا در عین حال که از

می‌شود، مراجعه کنید، می‌بینید که شه‌ریار ایران، یعنی شاه ایران برای این بخش از مشروطه‌طلبان وجود دارد. بنابراین اگر شاه من وجود دارد این دیگر درست نیست که بگوییم، من می‌خواهم نوع نظام را باز بگذارم، یعنی اگر روزی مردم گفتند جمهوری، پس این شاه دیگر شاه نیست. این مسئله درستی نیست، کسی که می‌خواهد مشروطه یا جمهوری را به رای عمومی بگذارد می‌گوید برای من سلطنت وجود ندارد و من پیشنهاد می‌کنم که نظام آینده مشروطه سلطنتی باشد و این نوشته شود و بعد هم شاه مملکت تعیین شود. ببینید، امروز اگر من بیایم هر ادعایی بکنم جامعه نباید از من بپذیرد، بدون توجه باینکه من در گذشته چه بودم وجه کردم، ما بسیار خوشحال هستیم و از صمیم قلب هم خوشحال هستیم که نیروهای اسلامی در این جهت تغییر پیدا کرده‌اند که به حکومت دینی معتقد نیستند و آزادی و حقوق بشر را قبول دارند. اینها همه مورد تأیید ماست، ولی باید هرکسی در جایگاه خود بعنوان نیروی سیاسی خود بایستد و صحبت کند. آنوقت این نیروها باید بر مسئله فراندوم توافق بکنند.

بنابراین هیچ نوع مناقشه‌ای در اصل مسئله فراخوان و فراندوم وجود ندارد چون بدرستی اگر دنبال کرده باشید خیلی‌ها هم گفته‌اند و نوشته‌اند. آقای امیرانظام چندین سال پیش در زندان مسئله فراندوم را مطرح کردند. آقای خسرو شاکری در پاریس جمعیتی درست کردند و خواست فراندوم را مطرح کردند و عده‌ای از روشنفکران اروپایی نیز از آن حمایت کردند. همین‌طور نیروهای مشروطه‌طلبی بودند که در گذشته این فکر را مطرح کردند. بنابراین هیچ دلیلی وجود ندارد که ما فکر کنیم الان فکر جدیدی بوجود آمده است. احتمالاً مسئله مهم و درست در این حرکت زمان مساعد آن است. احتمالاً چون جریان اصلاح طلب حکومتی به بن‌بست رسیده و این زمان مناسبی است برای ارائه افکار و بدیل‌های دیگر. ما حرفی نداریم، اما ترس من از این است که دوباره «همه با هم» و «وحدت کلمه» در شکل دیگرش بوجود آید. بدون آنکه سؤال شود چه کسی با چه کسی و با چه هدفی. همینقدر که همه بگویند فراندوم یا همه بگویند این فراندوم به کمک آمریکا انجام بگیرد کافی است؟

تلاش - آقای براتی من ناچارم در همین‌جا صحبت شما را قطع کنم. چون تمام پرسش ما روی همین مسئله بود، که چرا بیانیه دفاع اتحاد جمهوریخواهان تنها روی راه‌کار فراندوم تکیه کرده است. شکی نیست که فراندوم یکی از راه‌های مسالمت‌آمیز تحولات سیاسی می‌تواند باشد، مشروط بر اینکه رژیم دست به خشونت نزنند. ولی چیزی که مورد پرسش ما بود مضمون بیانیه فراخوان بود که دو یا سه پارگراف هم بیشتر نیست و عبارت است از تدوین قانون اساسی جدید، تشکیل مجلس موسسان، قانون اساسی مبتنی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های آن. تمام پرسش براین تکیه داشت که شما چرا از مضمون این فراخوان صحبت نکرده‌اید و بر مضمون این بیانیه تکیه نکرده‌اید؟ اگر این مضمون مورد توافق گروه‌ها و نیروهای مختلف با اندیشه‌ها و گرایش‌های سیاسی گوناگون باشد، فکر نمی‌کنید آنچه که مورد نظر ما و شما می‌باشد، تأمین خواهد شد. چون کافی است روی مضمون این بیانیه توافق شود.

دکتر براتی - مضمون حرف‌های آقای خمینی همین بود. خمینی هم مضمونی را که تکیه داشتند روی آزادی بود. ایشان برای کمونیست‌ها هم آزادی قائل بودند، برای زنان حق قائل بودند مسئله حجاب مطرح نبود و همه حقوق را قائل بودند. با مضمون گفته‌های آقای خمینی آن زمان کسی

ایران هم داریم، احزاب سوسیال‌دموکرات در اروپا وجود دارد، عین همین در ایران هست. سایر احزاب هم همین‌طور است. بنابراین از همین امروز بایستی تمامی نیروها، از جمهوری‌خواه، چپ و مشروطه خواه در سطح جهانی پارتی‌های مقابل خودشان را داشته باشند و وارد گفتگو و همین‌طور هم متقابلاً یک دیالوگ عمومی را انجام بدهند.

تلاش - می‌دانیم که دو سه هفته بعد از بحث‌های داخل اتحاد جمهوریخواهان حول سند ۸ نفره و مطالبی که شما منتشر کردید، بیانیه فراخوان برای فراندوم منتشر شد. شورای هماهنگی اتحاد جمهوریخواهان نسبتاً با تأخیر از آن حمایت کرد. اما این متن بیانیه حمایتی شما یک سری پرسش‌هایی را بوجود آورد. نخست اینکه در آن بیانیه شما از تغییر قانون اساسی صحبت کرده‌اید نه تدوین قانون اساسی نوین و دیگر آنکه اساساً به نظر می‌رسد شما تنها از راه‌کار فراندوم دفاع کردید و نه از متن فراخوان که بطور واضح از تشکیل مجلس موسسان و تدوین قانون اساسی جدید مبتنی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر و سایر میثاق‌های بین‌المللی آن سخن گفته است. آیا فکر نمی‌کنید قرارداد خواست تغییر قانون اساسی موجود بعنوان هدف این فراندوم عملاً نقض‌غرض آشکار در مورد متن بیانیه فراخوان باشد، یا اینکه از نظر شما تفاوتی بین تغییر قانون اساسی موجود و تدوین قانون اساسی جدید وجود ندارد؟

دکتر براتی - بهر صورت هر تغییری، تدوین هم است و من در این‌جا تفاوتی بین تغییر و تدوین نمی‌بینم برای مثال این را عرض می‌کنم اگر شما بندهایی که مربوط به جمهوریت اسلامی می‌شود بندهایی که مربوط به حاکمیت ولایت فقیه می‌شود تمام بندهایی که مربوط به حکومت دینی می‌شود از همین قانون اساسی موجود بردارید این می‌شود تدوین یک قانون اساسی جدید. لذا تغییر و تدوین مفهوم برابر است. بهر صورت این قانون تغییر یافته دیگر آن قانون نمی‌تواند باشد. تغییر به این معناست که این قانون دیگر آن نیست، قانون جمهوری اسلامی نیست که اینجا و آنجایش یک مقداری تغییر پیدا کرده حالا یک کمی بهتر شده است. آن قانون اساسی بهر صورت یک قانون اساسی دیگر خواهد بود.

تلاش - لطفاً دقیقتر بفرمائید این قانون دیگری خواهد بود به چه معنا؟

دکتر براتی - منظور این است که بهر صورت آن قانون اساسی جمهوری اسلامی نیست که مثلاً حالا ولایت فقیه و شورای نگهبان آن را برداشته باشیم و بقیه‌اش برجای خود مانده باشد. آن چیزی که تغییر پیدا کرده بهر صورت چیزی است که همه ما بعنوان یک قانون اساسی مدرن لائیک می‌شناسیم که در آن اصول منشور حقوق بشر مستتر شده با تمام حقوقی که از آن ناشی می‌شود، منظور این است!

در مورد خود بیانیه فراندوم که اشاره کردید و آنچه که این شورای هماهنگی منتشر کرده بله حدس شما درست است. ببینید من معتقدم که راستی و راستگویی الان بزرگترین چیزی است که ما و ملت ما بدان نیازمند است. حالا همین‌طور در حاشیه می‌گویم، کسانی که نه فقط حمایت کننده بلکه امضاء کننده این منشور هستند کنار کسانی که از دفتر تحکیم وحدت از ایران می‌آیند، بطور اولی از طیف سلطنت‌طلبان در ابعاد گوناگون و مشروطه‌طلب‌ها هستند که در آن ایرادی نیست. مسئله اصلی در این است که اگر شما به سایت اینترنتی مشروطه‌طلبان، که مربوط به آقای همایون

بودند. بخصوص در مورد آقای زرافشان و یکی دیگر از امضاء کنندگان بیانیه در ایران. امضاء کنندگان خود را در مقام و موقعیت اقدام کننده می‌دیدند. این فکر کاملاً درست بود اصلاً یک عمل غیردموکراتیک بود اگر ۹ نفر چیزی بعنوان اقدام کننده بنویسند و یک جایی هم منتشر کنند و به دیگران هم بگویند از ما دفاع کنید. زمان این جور حمایت‌ها خیلی وقت است که گذشته است.

تلاش - بهر صورت این توضیحات، واقعیت را تغییر نمی‌دهد که یک هیئتی یک بیانیه را نوشته و در این بیانیه از مردم - از هر ایرانی - خواسته شده که با رای خودش از خواست برگزاری referendum برای:

۱ - تشکیل مجل موسسان

۲ - تدوین قانون اساسی جدید مبتنی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر حمایت کنند. بعد چند هزار نفر زیر این بیانیه را با همین منظور امضاء کرده‌اند سپس همین هیئت خودش را منحل اعلام می‌کند تا مبدا این تصور ایجاد شود که آنها خود را هیئت رهبری می‌دانند و می‌خواهند اقدامی کنند. این اطلاعیه صادر می‌شود و آن هیئت منحل اعلام می‌گردد. تک تک این افراد همچون کسان دیگر که این بیانیه را امضاء کرده‌اند بعنوان حمایت کننده از فراخوان قرار می‌گیرند. با وجود این و علیرغم این، بیانیه دفاعیه اتحاد جمهوریخواهان کماکان روی آن اعلامیه با عنوان جعلی «بیانیه دوم» تکیه می‌کند.

دکتر براتی - شما به صحبت‌های من توجه نمی‌فرمائید. این فقط بیانیه اول و دوم نبود. این مسئله یک سیاست بود. یک سیاست و یک فکر بوده به زعم من، ممکن است من اشتباه بکنم. من فکر می‌کنم برداشت شما کاملاً درست نیست. این مسئله فقط یک مسئله فرمال نبوده که یک عده‌ای ابتدا کاری کردند و بعد فکر کردند که بهتر است آن را منحل کنند. و اسم دیگری روی آن بگذارند. این با آنچه که واقع شده است برابری ندارد. ولی این مسئله تعیین کننده و مهمی در اصل نیست. اصل مسئله همین است که شما گفتید. بهر صورت یک فکری بیان شده و گفته شده من فکر می‌کنم اصولاً هیچ آدم آزادیخواه روی زمین وجود ندارد که مخالف این باشد که از مردم پرسیده شود. البته ما همیشه تجربه خوبی از «مردم پرسیدن» هم نداریم. شما اگر خاطرتان باشد همین جمهوری اسلامی «آری یا نه» هم با همه پرسشی با رای ۹۸ درصدی مورد تصویب مردم قرار گرفت. آنهم همه‌پرسی بود بنابراین نفس همه‌پرسی به خودی خود چیزی نیست که حتماً یک نتیجه مطلوب داشته باشد مگر در شرایطی که امکان آگاهی دادن باشد. شما به کسانی که می‌خواهید به سؤال پاسخ دهند بعنوان نیرو یا اپوزیسیون دسترسی داشته باشید. در برابر فکر مقابل روی فکرتان تبلیغ کنید. خوشبختانه فکر مقابل که فکر جمهوری اسلامی باشد تبلیغ و کار خودش را کرده است. بنابراین کار ما را در این زمینه خیلی راحت کرده است. بهر صورت کسی مخالف پرسیدن از مردم نمی‌تواند باشد و ما هم نیستیم. همه برمی‌گردد به مسئله‌ای که عرض کردم به اینکه شما آن فکر اساسی، که تغییر و تحول و به اصطلاح تدوین قانون اساسی که در اصل تغییر نظام است، را با چه سیاست‌هایی می‌خواهید در عمل پیاده و پیش ببرید. چنانچه در این زمینه هیچ نوع سیاستی عرضه نکنیم؟ ترس من این است که اینطور شود. این مسئله وضعی نیست که فقط مربوط به فراخوان باشد این ضعف عمومی و کلی اپوزیسیون است که برای سیاست‌های گام‌های عملی پیدا نمی‌کند این هم شاید اجتناب ناپذیر باشد. کسی که می‌گوید referendum

مخالف نبود. ایشان اصلاً صحبت از جمهوری اسلامی و این حرف‌ها نکردند. مسئله این است که بنده فکر آزادیخواهی را با کسانی می‌توانم پیش ببرم که این فکر را قبول دارند. این فکر را در گفته‌ها و نوشته‌ها و عمل‌شان حداقل در همین ۷ یا ۸ سال گذشته - حال ۲۵ سال گذشته بکنار - نشان داده باشند. من هر کسی را بعنوان نیرویی که هست می‌پذیرم نه با این عنوان که حالا زیر یک شعار را با من امضاء کرده‌اند. به نظر من این مسئله اساسی است و مشکل مضمونی در آن قسمت نیست. ببینید مدت‌هاست وقت آن گذشته که ما دیگر با دادن یک شعار و گفتن و امضاء کردن یک بیانیه و یا اعلامیه دلخوش باشیم. فکر می‌کنم هر فکر خوبی هر بیانیه خوبی چنانچه راه کار عملی پیاده کردن آن سیاست ارائه نشود، می‌تواند به عکس خودش تبدیل شود. در نتیجه سرخوردگی و یأس را در مردم تشدید کند. البته در یک بیانیه یک صفحه‌ای کسی نمی‌تواند سیاست گذاری کند ولی من در مجموع اپوزیسیون این ضعف را می‌بینم که برای افکاری که دارد راه پیاده کردن آن افکار را هیچ وقت ارائه نمی‌کند.

تلاش - براساس گفته‌های شما این سؤال پیش می‌آید که پس چرا از این حرکت حمایت کردید؟

دکتر براتی - بله گفتیم ما از فکر حمایت می‌کنیم. این مشکل اساسی همه است. فقط مربوط به این بیانیه نیست. مشکل اساسی است که مرتب بیانیه و اعلامیه داده می‌شود ولی هیچگونه راه پیاده کردن گام به گام آن در جامعه ارائه نمی‌شود. این یک مشکل عمومی است. نقطه قوت هر حرکت سیاسی این است که برای پیشبرد آن هدفی که دارد سیاست‌های گام به گام ارائه کند. البته گویا قرار است از جمع، شورایی انتخاب شود و آنها دنبال این سیاست گذاری بروند. بنابراین حدسیات و ترس‌های من ممکن است بيمورد باشد باید منتظر باشیم و ببینیم که جمع شورا در مورد این مسائل چه می‌گویند. اما این مسئله کلی فکر می‌کنم بجای خودش درست است که ما دیگر باید فاصله بگیریم از اینکه فقط بیانیه و اعلامیه بدهیم بدون اینکه آنرا اصلاً پیاده کنیم.

تلاش - قبل از انتشار بیانیه دفاع اتحاد جمهوریخواهان، اطلاعیه ای از طرف ۶ نفر از کمیته فراخوان مبنی بر انحلال کمیته فراخوان صادر شد و در بیانیه حمایتی شما مرتب به این اطلاعیه استناد شد و از آن بعنوان بیانیه دوم نام برده شده است. فکر نمی‌کنید که این خود مقداری ایجاد گمراهی و گیجی ایجاد می‌کند؟ چرا که بیانیه دومی وجود ندارد. یک بیانیه فراخوان بیشتر وجود ندارد و آن دیگری اطلاعیه‌ای بود که ناظر بر مسئله انحلال کمیته فراخوان بود و آنزمان هم که شما بیانیه دفاعیه را صادر کردید حدود ۲۰ هزار نفر تقریباً از بیانیه فراخوان حمایت کرده بودند این ۲۰ هزار نفر هم پای بیانیه فراخوان را امضاء کرده بودند و نه آن اطلاعیه انحلال کمیته را. چرا شما به اطلاعیه دوم استناد می‌کنید و از آن بعنوان بیانیه دوم نام می‌برید؟

دکتر براتی - فکر می‌کنم فرمایش شما چندان با آنچه در واقع اتفاق افتاده تطابق ندارد. ببینید مسئله کمیته اقدام بود. مسئله کمیته اقدام برای همه‌پرسی بود به این معنا که یک کمیته رهبری کننده و اقدام کننده درست شده بود. از کار این اقدام کنندگان یک عده دیگری قرار بود حمایت کنند و امضاء بگذارند. این خطراتی داشت برای آن افرادی که بخصوص در ایران

طیف که بیشتر حزب مشروطه ایران را مورد نظر است. از اولین نیروهایی هم بود که زیر بانیه فراخوان را امضاء کرد. ما این حزب را هم خوب می‌شناسیم. در سیاست چند ساله خودشان همواره بدنال دادن طرح‌های ملی برای همه ایرانیان آزادیخواه و دموکرات با هر گرایش فکری بوده‌اند.

دکتر براتی - ما در این که همه ایرانی‌ها از حق برابر در تعیین سرنوشت مملکت‌شان برخوردار باشند، مشکلی نداریم. این هم شامل حال مشروطه‌طلبان و هم فکر می‌کنم شامل حال طرفداران جمهوری اسلامی می‌شود که بخواهند جمهوری اسلامی داشته باشند. ما حدس‌آمان بر این است که این آخری یک اقلیت نسبتاً کوچکی خواهد بود. با تجربه‌ای که مردم در این زمینه پیدا کرده‌اند ما مشکلی نداریم. اما تا زمانیکه شما در پراتیک سیاسی مشخص قرار نگرفته باشید همیشه بار گذشته روی دوش شماست. و آن روزی که شما در حرکت سیاسی مشخص قرار بگیری خود به خود یک سری فعل و انفعالات و یک سری مسائل را به همه طرف تحمیل می‌کنید از نظر بینشی فکر نمی‌کنم هیچ کس مشکلی با حق برابر داشته باشد، همه در اینکه این خواست ملی است حرفی ندارند. شما مسئله‌ای را که می‌گوئید این است که در یک تشکل مشترک و یا در یک حرکت مشترک چرا پیش نمی‌روید. من بهر صورت زمینه این را نمی‌بینم من زمینه چنین چیزی را ممکن نمی‌بینم نه به علت اینکه رزرو در مقابل مشروطه‌طلبان وجود دارد. بلکه در مقابل سیاست‌ها وجود دارد حدس عمومی بر این است که تکیه مشروطه‌طلبان با تکیه بر نیروی خارجی در درجه اول آمریکا خواهد بود.

تلاش - با حدس و گمان که درست نیست یک نیروی جدی سیاسی تحلیل‌های خود را تدوین نماید. یک نیروی جدی سیاسی با حدس حرکت نمی‌کند. حداقل می‌توان با قاطعیت گفت که بخش قابل توجه‌ای از نیروهای مشروطه‌خواه تکیه‌اشان بر روی نیروهای ایرانی و مبارزه داخلی است. و در غیر اینصورت نمی‌آیند جزو اولین نیروهایی باشند که بدون هیچ تأخیری این فراخوان را امضاء کنند.

دکتر براتی - البته دیگر نیروهای سلطنت‌طلب هم بدون هیچ تأخیری این فراخوان را امضاء کرده‌اند.

تلاش - ابدأ اینگونه نیست بخشی از آنها نه تنها امضاء نکرده‌اند بلکه به شدت دست به مخالفت و تبلیغات منفی تا حد فحاشی زده‌اند.

دکتر براتی - بله آن بخشی که فحاشی می‌کند کسانی هستند که موقعیت خودشان را در خطر می‌بینند. این فرمایش شما درست است. حالا شما می‌فرمائید این حدس نادرست است من امیدوارم اینطور باشد و در عمل دیده شود که این حدس کاملاً غلط است و این یک رزرو بی‌خودی است.

تلاش - آقای براتی خسته نباشد از صبر و حوصله شما سپاس گذاریم.



احتمالاً حدس‌اش را می‌زند که ابزار اجرایی این موضوع را در ۵ سال آینده پیدا خواهد کرد برای ۵ سال آنوقت باید سیاست‌هایی را پیاده کند. این به اصطلاح نقطه نگرانی من است والا در اصل مسئله مشکلی ندارم.

تلاش - این فراخوان یک طرح و حرکتی در سطح ملی است. بدین معنا که هر ایرانی با شناسنامه ایرانی را دارای حق رای و حق دفاع و عمل می‌داند و علاوه بر این، این حق را که هر ایرانی صاحب یک گرایش سیاسی معین است به رسمیت می‌شناسد و حق حضور سیاسی را برای همه گرایش‌های سیاسی قائل است. مشروط بر اینکه اعلامیه جهانی حقوق بشر و دموکراسی را بپذیرد. حق حضور و حق رأی چنین جریان‌هایی را در این حرکت ملی مورد احترام و پذیرش قرار می‌دهد. چنین اصولی ماهیتاً و اصالتاً دموکراتیک است. اما این جوهره متأسفانه در حرکت جمهوریخواهان وجود ندارد در اینجا البته فقط منظوم اتحاد جمهوریخواهان نیست ولی فعلاً روی سخنم با اتحاد جمهوریخواهان است. آیا علت اینکه اتحاد جمهوریخواهان روی مسئله جمهوریخواهی تا این حد تکیه می‌کنند به این دلیل است که اساساً بدنال چنین طرح‌های سراسری و در سطح ملی نیستند، چون خودشان را یک تشکل محدودی می‌بینند که آماده است در عین حال در چنین حرکت‌های سراسری و ملی شرکت کند و یا اینکه اساساً اتحاد جمهوریخواهان معتقد نیست که در حرکت و جنبش دموکراتیک آینده ایران جریان گسترده دیگری بعنوان مشروطه‌خواهان و طرفداران نظام پادشاهی بعنوان نیروهای آزادیخواه می‌توانند در این حرکت حضور داشته باشند.

دکتر براتی - البته فکر می‌کنم شما اول باید ایراد را به مشروطه‌خواهان و سلطنت‌طلبان می‌گرفتید که چرا مشروطه‌طلب‌ها قبل از مشروطه شهریار و پادشاه خود را دارند؟ چرا به آنها ایراد نمی‌گیرید که قبل از اینکه با دیگران به تفاهمی رسیده باشند این کار را کرده‌اند. بعد به جمهوریخواهان می‌گویید چرا تاکید روی جمهوریخواهی می‌کنید. خوب این مسئله کاملاً طبیعی است و باید هم همین‌طور باشد و جمهوریخواهان باید برای جمهوری تبلیغ کنند.

تلاش - من اصلاً به این مسئله که شما باید جمهوریخواهی را تبلیغ کنید ایرادی ندارم این کاملاً مورد قبول ما هم است. یکی از دلایل اینکه با هر دو طرف به بحث می‌نشینیم همین است که هر دو طرف را بعنوان نیروی دموکرات و آزادیخواه به رسمیت می‌شناسیم و حق آنها می‌دانیم که بگویند ما طرفدار نظام پادشاهی هستیم و حق این طرف هم هست که بگوید ما طرفدار نظام جمهوری هستیم. این حق هر دو طرف است. این نافی آزادیخواهی شما یا آنها نیست. ولی سؤال ما این است که شما مبتکر چنین اقداماتی نبوده‌اید چرا؟ شما بهر حال دست به یک حرکت گسترده‌ای تحت عنوان جمهوریخواهی زدید و این حرکت را با آوردن صفت جمهوریخواهی محدود به خودتان کردید. محدود به یک جمع معینی کردید و شامل هر ایرانی نمی‌شود.

دکتر براتی - مگر مشروطه خواهان چه کردند آنها هم می‌گویند مشروطخواهی

تلاش - اولاً حرکت شما در قیاس با بیانیه فراندوم بعنوان یک طرح ملی مورد نظر است. دوماً طرفداران نظام پادشاهی از ابتدا اعلام آمادگی کردند که در طرح‌های ملی شرکت خواهند کردند البته بخش‌های دموکرات این

صراحت یک نویسنده، شجاعت یک شاهد



آخرین بازدید شاه از نیروی دریایی جنوب (بهار ۱۹۷۸).

می‌شود اما ساختمان باطنی کتاب مهمتر به نظر می‌آید. در واقع نویسنده این شانزده فصل را می‌پردازد تا سه فصل درونی و محتوایی آن را درست بپروراند. آن سه فصل باطنی و محتوایی از این قرار است: تصمیم آمریکا و غرب برای از میان برداشتن شاه، بی‌ارادگی دستگاه حکومت در مقابله با امواج انقلاب یا قهر کردن شاه از مردم پس از شنیدن صداهای مرگ بر شاه، و سرانجام نفوذ نا بجای اطرافیان شهبانو که نه شناخت درستی از کشور و مردمانش داشته‌اند و نه قدرت و توانایی مقابله با روزهای سخت را. در پایان البته نویسنده توصیفی از آوارگی شاه در کشورهای دیگر به دست می‌دهد که جانگداز است و ضمن آن دوستی پایدار و وفاداری انورسادات رییس جمهوری مقتول مصر را نسبت به شاه می‌ستاید.

در زمینه تصمیم آمریکا و غرب برای از میان برداشتن شاه، دکتر نهبانندی به اطلاعاتی استناد می‌کند که بر پایه آنها درآمد سرانه ایران به ۲۴۵۰ دلار رسیده بود، خازن بزرگترین بندر نفتی جهان شده بود، ارتش ایران بخصوص نیروی هوایی آن از بهترین‌ها در جهان بود، نفت به قیمتی که غرب می‌خواست به آن داده نمی‌شد، ایران خواستار خروج نیروهای آمریکایی و انگلیسی از منطقه بود، شاه خواستار خلع سلاح اتمی منطقه شده بود که طبعاً اسرائیل را در هدف داشت، و نکاتی مانند اینها که سبب شده بود غربی‌ها شاه را دچار "جنون عظمت" و "خود بزرگ بینی خطرناک" بدانند و

"آخرین روزها" که عنوان فرعی "پایان سلطنت و درگذشت شاه" را دارد، با حکایتی نمادین از جشن‌های دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی آغاز می‌شود. نویسنده که خود به عنوان یکی از مقامات آن دوره در جشن‌ها شرکت داشته، شکوه و جلال جشن‌ها را با جزئیات توصیف می‌کند و به شرح خیمه و خرگاهی می‌پردازد که برای پذیرایی از مهمانان عالیقدر جشن‌ها برپا شده بود اما در پایان جشن‌ها هیچکس نمی‌دانست با آن خیمه و خرگاه و اشیاء قیمتی درون آنها چه باید کرد. این درست همانند سرنوشت کشوری است که با سعی و کوشش خستگی ناپذیر به نحو چشمگیری از حیث توسعه اقتصادی و صنعتی و اجتماعی ساخته شده بود ولی در پایان هیچ کس نمی‌دانست چگونه باید آن را در برابر حمله مخالفان حفظ کرد.

خاطرات دکتر نهبانندی کتابی است که خواب از چشم خواننده می‌رباید و روزها و شب‌های او را بی آرام می‌کند. هر کس که به قدر جوی وطنش را دوست داشته باشد از خواندن آن، چنان حسرتی دامنگیرش می‌شود که حتا اگر با تحلیل‌های نویسنده مخالف باشد، هفته‌ها نخواهد توانست آن را فراموش کند. زیرا آنچه استخوان‌بندی کتاب را تشکیل می‌دهد نه تحلیل‌ها که اطلاعات دست اولی است که وی از آن روزهای پر آشوب انقلاب با خواننده در میان می‌گذارد.

کتاب در ساختمان ظاهری خود از شانزده فصل و یک پیشگفتار تشکیل

عنوان شرکت کنندگان در انقلاب در سال ۵۷ و نادمان بعدی، مخالفانی جدی داشته باشد. موافقت و مخالفت با هر نظری از سرشت نظر بر می‌خیزد. وقتی عرصه نظر در میان است، هر دریافت و استنباط دیگری نیز چنین سرنوشتی خواهد داشت. به غیر از عرصه نظر که داوری آن را باید به تک تک خوانندگان واگذاشت، چند نکته قابل تأمل در کتاب هست که تازگی تحلیل و اطلاعات دکتر نهایندی را بارز می‌کند. نخست همان نفوذ اطرافیان شهبانو که موجب جلوگیری از روی کار آمدن اوئسی و سپس صدیقی می‌شوند و این موضوع تا آنجا که نوشته‌های زبان فارسی اجازه می‌دهد اولین بار است که مطرح می‌گردد؛ دیگر روشن کردن این نکته که شاه به عنوان هم‌اورد انقلاب در همان ضربت اولی که در هفده شهریور از انقلابیون دریافت کرد، با شنیدن صداهای مرگ بر شاه، بکلی خود را باخت و صحنه را وانهاد. این نکته هرچند پیش از این نیز گفته شده است اما آنچه تا کنون شنیده و خوانده بودیم در مقام نظر و تحلیل ارایه می‌شد. اکنون با نوشته دکتر نهایندی این موضوع به صورت "فاکت" تاریخی مطرح می‌شود. آنطور که دکتر نهایندی می‌نویسد تصور شاه همه آن بود که جز خدمت به کشور کاری نکرده است، بنابراین فریاد مرگ بر شاه را نوعی حق ناشناسی از سوی ملت می‌پنداشت و تاب تحمل آن را نداشت. از این رو در انقلاب با نوعی قهر با مردم برخورد کرد و در مقابل آماج انقلاب نایستاد. برعکس حتی در خالی کردن میدان تعجیل کرد و مخالفانش را به یک پیروزی رایگان نائل آورد. دکتر نهایندی عقیده دارد که این تصور شاه از احساسات مردم نسبت به خود، درست یا لااقل دقیق نبوده است زیرا که در زمان بالا گرفتن مخالفت‌ها، قشر بزرگتری از مردمان منتظر بوده‌اند که تصمیم شاه و دستگاه حکومت را در برخورد با مخالفان ببینند تا به طرفداری از او و حکومتش به میدان آیند ولی چنان تصمیمی نه از جانب شاه و نه از سوی دستگاه حکومت هرگز گرفته نشد و لایه بزرگتر نامصمم ملت را همچنان مردد و منتظر نگه داشت تا کار از کار گذشت.

علاوه بر همه اینها، اهمیت کتاب دکتر نهایندی بویژه در صراحتی است که نویسنده که خود از نزدیکان دربار پهلوی بوده در زمینه فروپاشی حکومت شاه به کار گرفته است. می‌دانیم که هنوز نزدیکان شاه و حکومت به خاطر رازداری‌ها و رودربایستی‌ها از گفتن حقایق سر باز می‌زنند و سعی در رازپوشی و شاید خطاپوشی حکومت و افراد حکومت دارند. دکتر نهایندی نخستین شخصیت از اطرافیان شاه است که شهادت تاریخی خود را فدای راز پوشی‌ها نمی‌کند و صراحتی در نوشتن به کار می‌گیرد که تا کنون در انواع نوشته‌های از این دست، از جمله در مصاحبه‌های مربوط به تاریخ شفاهی که ضمن آن با بسیاری از کسان گفتگو شده و گنجینه معتبری از اسناد فراهم آمده، دیده نشده است.

کتاب در روایت نخستین خود به زبان فرانسه نوشته شده و سپس به وسیله بهروز صوراسرافیل و مریم سیخون به فارسی گردانیده شده است. اما ترجمه چنان زیبا و یکدست و روان است که گویی کتاب از آغاز به فارسی نوشته شده باشد.

در اینجا مصاحبه "تلاش" را با آقای دکتر هوشنگ نهایندی، چهره معروف دانشگاهی ایران، رییس دانشگاه پهلوی شیراز، رییس دانشگاه تهران، رییس گروه بررسی مسایل ایران، وزیر علوم و آموزش عالی و نیز رییس دفتر مخصوص علیاحضرت شهبانو می‌خوانید.

دسیسه‌ای بین‌المللی برای برهم زدن آرامش و نظم داخلی ایران بچینند. این در واقع همان تز توطئه است که در ایران از یک قرن پیش به صورت افواهی در میان مردم جریان دارد و اکنون با نوشتن و همراه کردن برخی مدارک رسمیت می‌یابد. تزی که نه به آسانی قابل رد کردن است و نه به راحتی قابل پذیرفتن. چرا که همواره اسناد واقعی یک واقعه تاریخی دور از دسترس می‌مانند و دهه‌ها بعد بخش‌هایی از آن، و نه همه آنها، علنی می‌شوند. این فصل از کتاب می‌تواند موافقان و مخالفانی در بین خوانندگان خود داشته باشد. اما آنچه کتاب را مهم جلوه می‌دهد بخش دیگر کتاب است که در آن نویسنده نشان می‌دهد که در روزهای پرآشوب سال ۵۷ بیشتر تصمیم‌ها و تصمیم‌گیری‌ها به دست اطرافیان شهبانو بوده است که سرانجام کار را چنانکه "نباید" از پیش برده‌اند. به عبارت دیگر در آن روزهای دشوار، کسی که کس باشد در کنار شاه نمانده بود که بتواند کشتی بلا زده کشور را از توفان برهاند و آنها که مانده بودند هم اجازه به میدان آمدن نمی‌یافتند.

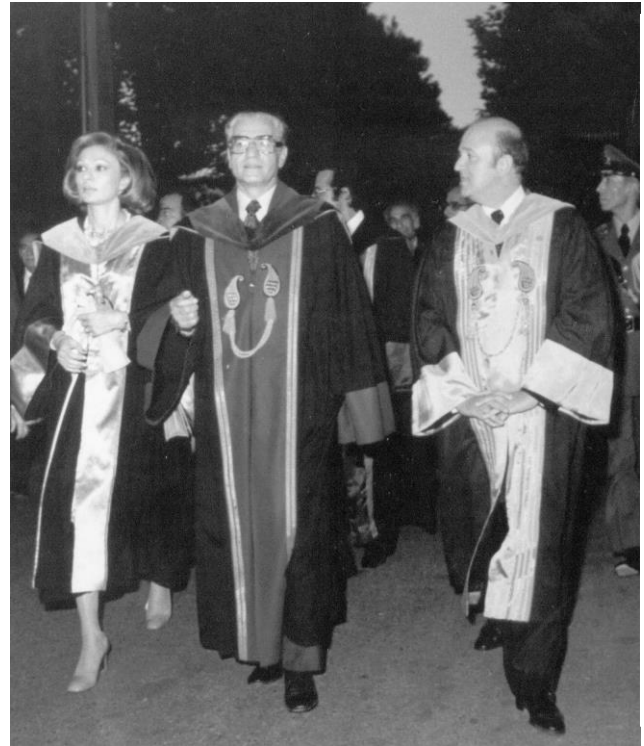
این فصل دارای نکات مهمی است که با روی کار آمدن شریف امامی آغاز می‌شود و به ۲۲ بهمن ۵۷ ختم می‌گردد. دکتر نهایندی شرح می‌دهد که تیمسار مقدم، رییس ساواک، پس از اطلاع از موضوع روی کار آمدن شریف امامی، نخست وزیری او را چندان خطرناک یافته بود که نزد شهبانو رفت و از او درخواست کرد به پای شاه بیفتد تا از این انتخاب صرف‌نظر کند. نهایندی می‌نویسد تیمسار مقدم چندان حیرت زده بود که هنگامی که از دفتر شهبانو بیرون آمدیم بهت زده خشم خود را بروز داد: "به راستی باورم نمی‌شود! ... آیا ممکن است اطلاعات اعلیحضرت اینقدر غلط باشد... یا اینقدر بی‌اطلاع باشند... شریف امامی! دو ماه دیگر شورش همگانی می‌شود...". او به شاه التماس می‌کند که از چنین انتخابی که در واقع به علت نفوذ هویدا صورت می‌گرفت بپرهیزد اما کسی به حرف او گوش نمی‌دهد. در مرحله بعد، یعنی پس از برافتادن شریف امامی، قرار می‌شود تیمسار اوئسی مأمور برقراری حکومت نظامی شود اما در آخرین مشورت‌ها ناگهان تیمسار از هاری جای او را می‌گیرد که مرد ملایم‌تری بود و تصور می‌رفت می‌تواند با میانه‌روی اوضاع آشوب‌زده سیاسی را به حالت اول برگرداند که نتوانست. "موضع گیری شهبانو که شواهد نشان می‌داد مخالف انتخاب اوئسی بود که مشی تندرمانه داشت، کمتر قابل توضیح است. در دربار، و در میان اطرافیان ایشان، برخی بیم آن داشتند که می‌گفتند بیم آن دارند که ماجرای پاکستان در ایران روی دهد. مگر ژنرال "ایوب خان" و بعدها "ضیاءالحق" از موقعیت هرج و مرج برای در دست گرفتن قدرت سود نجسته بودند؟". در پایان کار نیز به جای دکتر غلامحسین صدیقی، اطرافیان شهبانو، شاپور بختیار را به حکومت می‌گمارند که از چشم مولف تنها مأمور واگذاری حکومت به مخالفان بوده است. همچنین صحبت از نخست‌وزیری اردشیر زاهدی در میان بوده است که نزد همه به قاطعیت معروف است اما درباری‌ها از ترس آنکه او با آنها به خشونت رفتار کند از نخست‌وزیری او جلوگیری می‌کنند و سرانجام چنانکه بیست‌وپنج سال است همه شاهدیم بر اثر این سیاست‌های نادرست کشتی ایران در انقلاب غرق می‌شود که حاصلش این است که امروز به جای ۲۴۵۰ دلار درآمد سرانه، چندین هزار تن (بنا بر آمار شش هزار تن) در تهران از بیکاری و فقر و ناچاری شبها در خیابانها، در کارتن‌ها می‌خوابند و گروهی از آنان هر شب از سرما می‌میرند.

برداشت‌ها و استنباط‌های دکتر نهایندی می‌تواند در میان مردم ایران به

که من به عنوان مثال خاطرات الکساندر دومرانش رییس سازمان اطلاعات فرانسه را ذکر می‌کنم که مرد فوق‌العاده مهم، مشاور امنیتی چند کشور و حتا مشاور امنیتی پرزیدنت ریگان بود. آدم موثقی است و به خاطراتی که نوشته می‌توان اعتماد کرد. او می‌نویسد در واشینگتن در جلساتی حضور داشته که بحث اصلی آنها تغییر رژیم ایران بوده است و حتا در این مورد بحث می‌کرده‌اند که وقتی شاه را عوض می‌کنند چه رژیمی را جایگزین آن بکنند. می‌گوید من در این زمینه به محمدرضا شاه هشدار دادم ولی قبول نکرد و گفت من هر چیزی را می‌توانم از شما باور کنم بجز این را. همانطور که در کتاب آورده‌ام در سال ۱۹۷۴ بود که مسأله تغییر رهبری ایران در شورای امنیت ملی آمریکا مطرح شد و گویا همان موقع کیسینجر در جلسه‌ای گفته بود یا باید شاه عوض شود یا باید او را عوض کرد. علل نارضایی آمریکا از سیاست ایران البته خیلی زودتر شروع شده بود. به یاد داشته باشید که در اسناد به اصطلاح لانه جاسوسی آمریکا هم سندی وجود دارد که می‌گوید شاه دیگر خودش را یک هم پیمان بی‌قید و شرط آمریکا نمی‌دانست و در جستجوی استقلال در سیاست خارجی ایران بود. می‌دانیم که از همان موقع شاه شروع کرد به اینکه اسلحه مورد نیاز ارتش را از کشورهای مختلف تهیه کند. ابتدا از کشورهای اروپایی شروع کرد و سپس به کشورهای بلوک شرق منجمله به شوروی و چکسلواکی روی آورد. ضمناً همان موقع تصمیم گرفت که صنایع اسلحه سازی ایران را تقویت کند و کشور ما نسبتاً در این زمینه مستقل شود و خود را به سطح اسرائیل برساند. این همان زمانی بود که شاه از کیفیت سلاح‌هایی که آمریکا به قیمت‌های گزاف به ایران فروخته بود انتقاد می‌کرد؛ از جمله هواپیماهای شکاری بمب افکن که چند تایی آنها در ایران سقوط کرد و همینطور در آلمان و کشورهای دیگر. مقارن همان احوال بود که در سنا و کنگره آمریکا یک مبارزه تبلیغاتی علیه ایران شروع شد و این مبارزه را کسانی راه انداختند که به تولید کنندگان سلاح‌ها در آمریکا نزدیک بودند. پیشنهاد مکرر ایران دایر بر اینکه دفاع از منطقه اقیانوس هند و خلیج فارس به کشورهای ساحلی محول شود و کشورهای غربی باید منطقه را از قوای خود تخلیه کنند هم باعث گله شدید انگلیس و آمریکا شد که در آنجا پایگاه‌هایی داشت و هنوز هم دارد. پیشنهاد دیگر ایران که چندین بار در سازمان ملل و کنفرانس‌های شاه مطرح شد و جزو ترجیح بند اصول سیاست خارجی ایران در آمد این بود که منطقه خاورمیانه و نزدیک باید از سلاح‌های اتمی زدوده شود و این طبعاً اسرائیل را ناراحت می‌کرد چون آن موقع تنها کشوری بود که بمب اتمی داشت. علاوه بر همه اینها قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی ایران همه را نگران کرده بود. به اظهار نظرهای سران جهان غرب در آن موقع مراجعه کنید تا بدانید چرا ایران را واژگون کردند.

تلاش: اگر تمام توضیحات شما را بپذیریم باز هم این سوال مطرح خواهد بود که وقتی آمریکا تصمیم به تغییر رژیم در یک کشور بگیرد، قاعدتا باید مبنای آن این باشد که منافع تازه‌ای به دست آورد یا منافی را که وجود ندارد به دست آورد. آمریکایی‌ها به نظر نمی‌رسد بر اثر تغییر رژیم ایران چیزی به دست آورده باشند؟

دکتر نپاوندی: خیال می‌کردند که به دست خواهند آورد. فراموش نکنید که هدف سیاست آمریکا این بود که یک حکومت معتدل اسلامی با همکاری ارتش ولی بدون بلند پروازی سیاسی و منطقه‌ای به وجود آورد. اصولاً



سپتامبر ۱۹۷۱ - افتتاح کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، دکتر نپاوندی رییس دانشگاه در عکس دیده می‌شود.

دکتر نپاوندی:

از دربار دو صدا بیرون می‌آید

تلاش: کتاب شما حول دو محور می‌گردد. یکی اینکه غرب و بویژه آمریکا در سالهای آخر حکومت شاه تصمیم به از میان برداشتن شاه گرفته بودند و تمام سعی خود را در این راه کردند و دیگر اینکه اختلاف عقیده یا اعتقاد به روش‌های مختلف در دربار و بطور مشخص روش اطرافیان شهبانو سبب انتصاب‌های نابجا و تصمیم‌های نادرست در روزهای بحرانی ایران گردید و این موجب شکست شاهنشاهی پهلوی در برابر انقلابیون شد. اجازه بفرمایید از موضوع اول شروع کنیم. تا امروز که بیست‌وپنج شش سال از انقلاب ایران می‌گذرد به نظر می‌رسد کاملاً آشکار است که آمریکا در انقلاب ایران بازنده بوده است و منافع خود را در ایران از دست داده است. در این صورت چه چیزی می‌توانست برانگیزنده آمریکایی‌ها برای متزلزل کردن حکومت شاه و از میان برداشتن آن شود؟

دکتر نپاوندی: دو نکته‌ای که به آنها اشاره فرموده‌اید هر دو در کتاب من مطرح است ولی جزء کوچکی از مطالب مفصل نزدیک به ۵۰۰ صفحه متن فارسی است. علل انقلاب ایران متعدد بود و علل واژگونی رژیم شاهنشاهی به یک یا دو عامل محدود نمی‌شود. اما سیاست غرب در این حادثه نقش اصلی داشت نه انحصاری و ناهماهنگی‌های داخلی دربار به نابسامانی کارها کمک بسیار کرد. توضیح می‌دهم: از ۱۹۷۴ طبق مدارک و تحقیقاتی که ظرف چند سال اخیر، به تعداد بسیار زیاد، به زبان‌های مختلف، از نویسندگان کاملاً موثق چاپ شده و به استناد روایات و سندهای کاملاً قابل قبول، دولت آمریکا از روش سیاسی ایران به تدریج نگران و نگران‌تر می‌شد و سرانجام تصمیم به تغییر رهبری ایران گرفت. انبوهی کتاب در این زمینه وجود دارد

که باز هم آموزگار را نگهدارند تا دولت دیگری تشکیل دهد با وزیران وزین‌تر و سیاسی‌تر و با استفاده از شخصیت‌های مسن‌تر و احتمالاً بعضی شخصیت‌هایی که با جامعه روحانیت تماس داشتند تا مقداری از اصلاحات مورد نظر انجام شود. آمریکایی‌ها هم البته به آموزگار اعتماد بیشتری داشتند تا به شریف امامی.

تلاش: ولی وقتی کتاب شما را می‌خوانیم این استنباط به دست می‌آید که شاه اساساً برای روزهای دشوار آمادگی نداشت و در برابر رویدادهای سخت، ضعیف بود. از همان هفده شهریور وقتی صداهای مرگ بر شاه را شنید بکلی در هم می‌ریخت و خود را بکلی باخت و قهر کرد.

دکتر نهایندی: عشق بزرگ زندگی شاه تنها دل بستگی روز و شبش ایران بود. عظمت ایران بود با تصویری که خود از آن داشت. جز به ایران فکر نمی‌کرد. هنگامی که احساس کرد البته ابتدا به غلط که این عشق یک طرفه است خود را باخت. واقعاً خیلی ناراحت شده بود و می‌توانم بگویم هر کسی که نزد او می‌رفت که اندکی اعتماد به او داشت می‌گفت "مگر من با اینها چه کار کرده‌ام!". در ماه می ۱۹۶۸، وقتی مردم شروع به تظاهرات بر ضد دوگل کردند و علیه شخص او شعار دادند، همین حالت قهر در او پیدا شد و گذاشت از فرانسه رفت منتها چند ساعتی بیشتر طول نکشید که با پشتیبانی ارتش فرانسه بازگشت و اوضاع را دوباره به دست گرفت. اگر اعلیحضرت هم در آن موقع عکس العمل محکمی نشان می‌داد شاید بخش مهمی از افکار عمومی که هنوز تسلیم مخالفان نشده بود به نفع ایشان تغییر جهت می‌داد. بطور کلی تمام چند سال آخر حکومت شاه را می‌توانم در دو مقوله خلاصه کنم. مقوله اول این است که اصلاحات سیاسی و اخلاقی که می‌توانست داخل مملکت را آرام کند در طی چهار پنج سال قبل از انقلاب می‌بایستی انجام می‌شد ولی انجام نشد. در سال ۵۷ تازه مقدمات آن فراهم می‌شد که دیگر خیلی دیر بود. مقوله دوم این است که آن موقعی که باید اعمال قدرت می‌شد نشد. می‌بایست با استفاده از ارتش با قاطعیت تمام جلوی براندازی گرفته می‌شد تا دوباره فرایند اصلاحات شروع بشود اما شاه نتوانست این قاطعیت را نشان دهد. در این زمینه هم علت‌های مختلف وجود داشت که من تمام آنها را نمی‌دانم و اگر می‌دانستم بطور مستند می‌نوشتم ولی یکی از علل مسلماً بیماری شاه بود. مشورت‌هایی که من با اساتید مختلف پزشکی درباره بیماری شاه داشته‌ام نشان می‌دهد که در ظاهر این قبیل بیمارها تغییری حاصل نمی‌شود ولی در باطن آنها یک نوع دوری از واقعیات و بیگانگی با اطرافیان به وجود می‌آید. حتا چند متن پزشکی را دیده‌ام که این نوع آسیب را از پیامدهای این نوع بیماری ذکر کرده‌اند. این یک توجیه است. توجیه دیگر این است که در تمام بحران‌های بزرگی که اعلیحضرت در طول پادشاهی خود با آنها مواجه شده بود همواره در کنار ایشان مردان سیاسی بزرگی حضور داشتند. فروغی در ۱۳۲۰؛ قوام در سالهای میانی دهه بیست در بحران آذربایجان؛ مصدق در مرحله اول ملی کردن نفت، و علم در سال ۴۲. اما در ۱۳۵۷ این مردان بزرگ سیاسی که شاه هم به آنها اعتماد داشته باشد در کنار ایشان نبودند. استفاده از دکتر صدیقی هم که احتمالاً می‌توانست فروغی دیگری باشد به خاطر شرط او که شاه ایران را ترک نکند امکان نیافت. بعد هم مجموعه دربار و مجموع سیاست‌های خارجی نگذاشتند که دولت نظامی به وظایف خود عمل کند.

مأموریتی که به ژنرال هویزر محول شد همین بود که ناراضی‌هایی را هم که در داخل ایران وجود دارد - که وجود هم داشت - از میان ببرد و به مردم آرامش ببخشد و در ضمن روابط آمریکا را با ایران به صورت سابق حفظ کند. هدف اصلی این بود که یک جمهوری اسلامی معتدل از همین نوعی که الان در افغانستان به وجود آورده‌اند، در ایران به وجود آورند منتها با حوادثی که بعد از سقوط سلطنت در ایران اتفاق افتاد بخصوص با دو اتفاق تعیین کننده - یکی گروگان‌گیری سفارت آمریکا و دیگر انفجار مقر حزب جمهوری اسلامی که سبب کشته شدن دکتر بهشتی شد که خیلی به آمریکا نزدیک بود - جمهوری اسلامی از چیزهایی که آمریکایی‌ها می‌خواستند، منحرف شد و این هر دو واقعه طبق بررسی‌های موجود و انتشار یافته از طرف کا ژ ب طراحی و هدایت شده بود. دو نکته دیگر را هم فراموش نکنید. یکی کمک ایران به مصر در جنگ کپیور (جنگ رمضان) که به هواپیماهای شوروی اجازه داد از آسمان ایران عبور کنند و به سادات اسلحه برسانند و همینطور کمک مالی به مصر، و دیگر افزایش قیمت نفت که مقدار کمی از آن مورد تأیید غرب و بخصوص آمریکا بود ولی نه به آن میزان که ملک فیصل و شاه تصمیم گرفتند که به اولین بحران نفتی در دنیا منتهی شد. اینها استنباط من است که بر اساس کتابها و اسنادی که منتشر شده به دست می‌آید. به هر حال از سال ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ در سیاست خارجی آمریکا نسبت به ایران روز به روز تشنج محسوس‌تری به وجود آمد، بطوری که بهره برداری از ناراضی‌های فزاینده داخلی آغاز شد و بر تخلفات حقوق بشر در ایران انگشت گذاشتند آن هم درست در زمانی که تخلفات حقوق بشر در ایران رو به کاهش نهاده بود.

➤ شاه اگرچه برای یک ربع قرن پادشاه مقتدری بود ولی مسلماً برخلاف پدرش دیکتاتور قاطعی نبود و نباید فراموش کرد که این مرد از خون ریزی بسیار متنفر بود. خیلی نگران بود که کشتاری بشود و این کشتار را در تاریخ به حساب او بگذارند. متأسفانه این کشتار صورت گرفت ولی خوشبختانه به حساب ایشان گذاشته نشد.

➤ عشق بزرگ زندگی شاه تنها دل بستگی روز و شبش ایران بود. عظمت ایران بود با تصویری که خود از آن داشت. جز به ایران فکر نمی‌کرد.

تلاش: آنطور که شما در کتاب خود تصویر می‌کنید در حکومت ایران تصمیم‌گیری‌های نادرست از زمانی شروع شد که آموزگار را از دولت برداشتند و شریف امامی را به جای او گماردند. فکر می‌کنید چه عواملی سبب نخست وزیر شدن شریف امامی شد؟ شما نفوذ هویدا را سبب این کار دانسته‌اید ولی آیا هویدا آنقدر در شاه نفوذ داشت که حرف رییس ساواک که التماس می‌کرد شریف امامی را به نخست وزیر منصوب نکنند و می‌خواست با انداختن خود زیر پای شاه از این کار جلوگیری کند بی اثر می‌کرد؟

دکتر نهایندی: علل انقلاب چه خارجی چه داخلی مقدم بر این تغییر است چنانکه در کتاب می‌خوانید. ولی انتخاب شریف امامی اشتباهی بود که ده روز هم طول نکشید که شاه به آن پی‌برد. راه حل کمتر بد به نظر من این بود

اسلامی به مقامات مهمی رسیدند، محرمانه به دربار بیاورد و در جلسه‌ای همه آنها از شاه استدعا کردند که از ایران نرود برای آنکه ایران و تشیع به خطر می‌افتد. بخش مهمی از روحانیت مخالف آن بود که شاه از ایران برود. آیت‌الله خویی، آیت‌الله شریعتمداری، آیت‌الله خوانساری، لاقل این سه نفر از مراجع تقلید طرفدار این بودند که شاه در ایران بماند.

تلاش: یکی از مباحثی که بعد از انقلاب همواره مورد بحث بوده این است که اگر در زمان انقلاب علم که وزیر دربار بود زنده می‌بود امکان تغییر مسیر تاریخ وجود داشت. اما عده دیگری می‌گویند نارضایی در ایران از آن حد گذشته بود که از شخصی کاری ساخته باشد و بتواند جلو انقلاب را بگیرد.



بازدید رسمی از هندوستان (زمستان ۱۹۷۷) از چپ بر راست دکتر امیراصلان افشار، دکتر نهایندی، محمد رضا شاه، رئیس جمهور هند، همسر رئیس جمهور، شهبانو، نخست وزیر هند

دکتر نهایندی: من معتقدم که لاقل بین شهریور تا آبان ۵۷ اگر یک حکومت غیر نظامی مقتدر در ایران بر سر کار می‌آمد با همیاری جناح معتدل و معقول و وطن‌پرست روحانیت، موفق می‌شد بر اوضاع تسلط پیدا کند و مسیر اوضاع را برگرداند. در آن صورت سیاست‌های خارجی هم با چنین حکومتی کنار می‌آمدند و تفاهم می‌کردند. مذاکراتی را که ملک حسین پادشاه اردن با اعلیحضرت داشت در کتاب می‌خوانید و من پس از نوشتن کتاب، در روایت‌های مختلفی خواندم که انور سادات رییس جمهور مصر هم دقیقاً همان نظر را به شاه داده بود که ایستادگی بکند و بعد از اینکه بر اوضاع مسلط شد، تحولات لازم را در سیاست ایران ایجاد کند. ملک حسن پادشاه مراکش هم عیناً همین نظر را داده بود. من اسنادی در این زمینه به دست آورده‌ام که اگر کتاب تجدید چاپ بشود نقل خواهیم کرد. می‌دانید که بعد از انتشار کتاب به فارسی، اسناد زیادی برای من فرستاده می‌شود که از نظر تاریخی بسیار با ارزش است و البته در جاهای دیگری از آنها استفاده خواهیم کرد.

تلاش: آنجا که شرایط دکتر صدیقی را برای پذیرفتن پست نخست وزیری مطرح می‌کنید می‌نویسید که دکتر صدیقی شرطش این بود که شاه از ایران نرود و در ایران بماند که شاه این شرط را نپذیرفت برای آنکه این با خواست آمریکا و انگلیس مغایرت داشت.

دکتر نهایندی: و شاید هم با خواست خودش، نمی‌دانم.

تلاش: مقصود این است که چه مدارک و شواهدی وجود دارد که آمریکایی‌ها و دیگران خواستار رفتن او بودند.

دکتر نهایندی: تمام روایت‌ها و خاطراتی که به وسیله عده زیادی از

تلاش: اتفاقاً بر نکته مهمی انگشت می‌گذارید. یکی از مسایل اصلی ایران در آستانه انقلاب تهی شدن ایران از مردان بزرگ سیاسی بود، ولی خود این موضوع را چگونه باید توجیه کرد؟ آیا شاه خود سبب نشده بود که عرصه سیاسی از مردان برجسته تهی شود؟

دکتر نهایندی: رژیم ایران طوری بود که دولتمردان بزرگ را اقتضا نمی‌کرد ولی تکنوکرات‌های قوی را اقتضا می‌کرد. ضمناً طولانی شدن بیش از حد دولت هویدا که بیش از سیزده سال در رأس کارها بود با سیاستی که در آن زمان اعمال شد تمام کسانی را که ممکن بود در راهبری سیاسی ایران، برگ‌های برنده‌ای باشند، عملاً کنار گذاشت. به هر حال مجموع عوامل سبب شده بود که در روزهای آخر در کنار شاه کسی نباشد و کسانی هم که احتمالاً وجود داشتند و می‌توانستند نقشی بازی کنند، دربار به آنان اعتماد نکرد. حتا باید عرض کنم وقتی در تهران راه‌حل انتصاب اردشیر زاهدی به ریاست دولت که در قاطعیتش هیچ تردیدی نیست مطرح شد، اعلیحضرتین در فراخواندنش تردید کردند و بیم آن داشتند که او با درباری‌ها با قاطعیت رفتار خواهد کرد که به احتمال قریب به یقین می‌کرد.

تلاش: اردشیر زاهدی چه خصوصیتی داشت که شما فکر می‌کنید می‌توانست آن کشتی مغروق را نجات دهد؟

دکتر نهایندی: اردشیر زاهدی در ارتش فوق‌العاده نفوذ داشت، روابط بین‌المللی او خیلی خوب بود و در سالهای آخر موفق شده بود با جامعه روحانیت و عده‌ای از رهبران جبهه ملی روابط دوستانه و نزدیک پیدا بکند. چند روز قبل از اینکه شاه ایران را ترک کند اردشیر زاهدی موفق شد بیست و چند تن از روحانیان درجه اول ایران را که بعضی از آنها هم در جمهوری

است که من دیده‌ام و دیگرانی که من روایت‌های کتبی آنها را نقل کرده‌ام هم می‌دیده‌اند. مسلماً سیاستی که اطرافیان شهبانو القا می‌کردند با سیاستی که نظامیان و برخی از نزدیکان شاه القا می‌کردند، در تضاد بود. در واقع دو صدا از دربار بیرون می‌آمد و این از شهریور ۱۳۵۷ شروع شد و در شش ماه آخر کاملاً محسوس بود. من تصور نمی‌کنم اکثر کسانی که این رویه را داشتند سوءنیت داشته‌اند، تصور می‌کردند که می‌شود به روش آنها کار را پیش برد و اشتباه کردند. بعضی‌ها هم مسلماً آلت دست بوده‌اند، چه می‌دانستند که آلت دست‌اند یا نمی‌دانستند. تلقین پیام معروف صدای انقلاب شما را شنیدم که طی آن پنج بار شاه را مستقیم یا غیر مستقیم وادار به اعتراف به نقض قانون اساسی کردند که به حفظ و حمایت آن سوگند خورده بود یا اشتباه بود یا خیانت، ولی نتیجه هر دو یکی است. روی کار آوردن مرحوم شاپور بختیار نیز بهترین انتخاب برای آن روز ایران نبود.

تلاش: بیخشد ولی شما خودتان در حلقه اطرافیان شهبانو قرار داشته‌اید، اگرچه شما هم در حلقه اطرافیان شاه قرار داشتید هم در حلقه اطرافیان شهبانو. به هر حال شما در کتاب روشن نکرده‌اید که اطرافیان شهبانو یعنی چه کسانی؟

دکتر نهایندی: من به امر مستقیم شاه آن هم چهار ماه قبل از اینکه این موضوع رسمی بشود به دفتر مخصوص رفتم و به آنچه در خدمت ایران و اعلیحضرتین در آن زمان انجام دادم می‌بالم ولی سعی کرده‌ام تا جایی که به افراد ضرر شخصی و اخلاقی زده می‌شود نامی از کسی نبرم. نه تسویه حساب می‌خواهم بکنم، نه اظهار نظر شخصی می‌خواهم بکنم. البته نمی‌شود در این کتاب اسم مرحوم هویدا، مرحوم شریف امامی، مرحوم ازهراری را نبرد یا افرادی که خوشبختانه در میان ما هستند مثل دکتر اصلان افشار، اردشیر زاهدی و دیگران که نقش‌های بزرگی بازی کرده‌اند. دیگرانی هم بوده‌اند که کمی پشت پرده بوده‌اند ولی بالاخره اسم‌هاشان روزی چاپ خواهد شد و شاید هم اسناد مربوط به آنها روزی چاپ شود. ولی به هر حال گروهی از دوستان و اطرافیان خصوصی شهبانو بودند که سالها شاه نسبت به آنها محبتی نداشت و گاهی هم در مجالس خصوصی نسبت به آنها خشونت می‌کرد. اینان احتمالاً موقعیت را برای نوعی انتقام جویی مناسب یافتند و این انتقام جویی خیلی به ضرر ایران تمام شد.

تلاش: در مقابل نفوذ اطرافیان شهبانو و همینطور نفوذ هویدا در شاه هر خواننده‌ای به هنگام خواندن کتاب شما در می‌ماند که پس نفوذ ساواک و ارتش کجا بود؟

دکتر نهایندی: در طول این بیست و پنج شش سال با مطالعه اسناد کم کم این عقیده برای من حاصل شده که ساواک در ده سال آخر به شاه گزارش‌های درستی نمی‌داد. در کتاب به تفصیل شرح گزارشی را که گروه بررسی مسایل ایران به اعلیحضرت داده بود آورده‌ام. هشت ماه قبل از اینکه کار بالا بگیرد، در گزارشی که نویسنده اصلی‌اش دکتر کاظم ودیعی بود با ذکر دلیل و مدارک آورده بودیم که خطری از جانب روحانیت وجود دارد و اوضاع قم مغشوش است. شاه این گزارش را خواند و بسیار نگران شد. دستور داد که جلسه‌ای در دفتر مخصوص تشکیل بشود. در این جلسه نمایندگان دولت، قوای انتظامی، گروه بررسی مسایل ایران، دوازده سیزده نفر گوش تا گوش نشسته بودند. رییس شهربانی بود، تیمسار نصیری و معاونش پرویز

آمریکایی‌ها و به وسیله عده زیادی از فرانسوی‌ها و سیاستمداران مختلف، نوشته شده نشان دهنده این امر است. خاطرات الکساندر دومرانس، کتابهایی که راجع به مأموریت ژنرال هویزر نوشته شده، و خاطرات خود هویزر. اگر تمام اینها را پهلوی هم بگذارید می‌بینید که ترک ایران به وسیله شاه یکی از نکاتی بود که آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها به تبعیت از آمریکایی‌ها خواستار آن بودند. من هیچ چیز که خلاف این باشد نخوانده‌ام.

تلاش: ولی تصور نمی‌کنید که شاه به علت سابقه ۲۸ مرداد، که در آن زمان رفته بود و پیروزمندانه بازگشته بود، تصور می‌کرد که این بار هم باز خواهد گشت؟

دکتر نهایندی: تصور نمی‌کنم. اعلیحضرت روحیه خود را باخته بود. مسلماً اگر در داخل، اوضاع آرام می‌شد شاه می‌ماند و - البته اینها دیگر تصورات من است - به نفع پسرش، ولیعهد وقت، کنار می‌رفت. اما زمانی که شاه از ایران می‌رفت مسلم است که امیدوی به بازگشت نداشت. من در مذاکراتی که با او در خارج از کشور پس از عزیمت او از ایران داشتم مطلقاً این احساس را در او ندیدم. همینطور کسانی که در ماههای آخر با ایشان صحبت کرده‌اند؛ مرحوم امیر خسرو افشار، دکتر باهاری که تا دقیقه آخر سعی کرد جلو رفتن شاه را بگیرد، اردشیر زاهدی و دکتر اصلان افشار و دیگران، همه این احساس را داشتند که شاه رفتن خود را سفر بی‌بازگشت تلقی می‌کرد. مریض هم بود، شدیداً مریض بود.

تلاش: با وجود این جای این سوال باقی است که چرا شاه باید به حرف آمریکا و انگلیس گوش می‌کرد یا حتی به حرف‌های اطرافیان شهبانو. آخر وقتی سرنوشت کشوری در میان است گوش کردن به حرف دیگران بخصوص بیگانگان چه معنی دارد؟

دکتر نهایندی: برای اینکه شاه اگرچه برای یک ربع قرن پادشاه مقتدری بود ولی مسلماً برخلاف پدرش دیکتاتور قاطعی نبود و نباید فراموش کرد که این مرد از خون ریزی بسیار متنفر بود. خیلی نگران بود که کشتاری بشود و این کشتار را در تاریخ به حساب او بگذارند. متأسفانه این کشتار صورت گرفت ولی خوشبختانه به حساب ایشان گذاشته نشد. نزدیک به سیصد هزار نفر قربانی رژیم ناشی از انقلاب ایران شدند و این کشتار هنوز هم به صورت مختلف ادامه دارد و نیز سه میلیون ایرانی ناچار به جلالی وطن را فراموش نکنیم.

تلاش: همانطور که در آغاز گفتگو اشاره کردیم یکی از مباحث اساسی کتاب شما این است که در زمان بحران، اطرافیان شهبانو تفکرات و تصمیمات خود را به شاه القا می‌کردند و در واقع تصمیم را آنها می‌گرفتند. با این موضوع دو گونه می‌توان برخورد کرد. یکی اینکه اطرافیان ایشان با حسن نیت عمل می‌کردند اما به روش‌هایی اعتقاد داشتند که سرانجام آنها شکست بود، دیگر اینکه می‌توان فکر کرد که همه تصمیمات ناشی از حسن نیت نبود بلکه چیزهای دیگری هم در مسایل دخیل بود. شما چطور به این قضیه نگاه می‌کنید؟

دکتر نهایندی: هر دو. من خیال می‌کنم در این گروه هر دو رویه وجود داشت. بعضی رویه اول و بعضی رویه دوم را پیش می‌بردند. این واقعیتی

تلاش: اما چیزی را که نمی‌شود فهمید این است که فردوست چرا به همه چیز پشت‌پا زد. آیا این تغییرات پیش از سال ۵۷ در او پیدا شده بود یا آنکه در آن سال به او مأموریتی داده شد و مشغول انجام مأموریت خود شد؟

دکتر نهاوندی: فرضیات خیلی مختلف است. روایتی که اخیراً به دست من رسیده و اولین بار است که دارم از آن استفاده می‌کنم این است که در چند ماه آخر اصولاً فردوست که بطور معمول هفته‌ای یکی دو بار شرفیاب می‌شد، به دیدار شاه نمی‌رفت. دیگر روابطشان نزدیک نبود. روایت دیگر این است که فردوست از اوایل کار مأمور سازمانهای اطلاعاتی خارجی بود. یکی از مسئولین مهم یک سازمان اطلاعاتی غربی بطور خصوصی به من گفت که فردوست جزو سری افرادی بود که روسها در دستگاههای امنیتی دنیا کار گذاشته بودند به صورت مأموران خفیه تا در مواقعی از اینها استفاده بکنند. در انگلیس چند نفر بودند از جمله رییس کتابخانه سلطنتی، آنتونی بلند، که سرانجام محترمانه کنارش گذاشتند؛ در استرالیا رییس سازمان امنیت کشور جزو مأموران روسها بود؛ در فرانسه تعداد زیادی از افراد مهم سازمان اطلاعات فرانسه مأمور ک گ ب از کار در آمدند. این شخص که آدم مطلعی هم هست و هنوز هم در قید حیات است اگرچه بازنشسته شده، می‌گفت که به نظر او و با شواهدی که در دست داشته‌اند، فردوست از این گروه بوده است. بعد هم می‌گفت که فردوست برخلاف آنچه اعلام شد در ایران فوت نکرده بلکه او را بعد از اعلام فوت، شوروی‌ها از ایران خارج کرده‌اند. مسلماً سی چهل سال دیگر وقتی اسناد سازمان‌های جاسوسی منتشر بشود همه اینها روشن خواهد شد ولی البته به نسل ما دیگر وصال نخواهد داد. اما دو نکته قابل تردید نیست. نخست اینکه در ماههای آخر بکلی فردوست حساب خود را از حساب رژیم جدا کرده بود و این را من تازه متوجه شده‌ام و جزو مواردی است که اخیراً برای من نوشته شده و فرستاده شده و دوم اینکه بعد از انقلاب فردوست جزو بنیانگذاران ساواما بود و چند سال از گردانندگان سیاست امنیتی رژیم جمهوری اسلامی. سوء قصد به ناخدا شه‌ریار شفیق هم که جوان وطن‌پرست پرشوری بود، به دست فردوست برنامه ریزی شده بود. آن موقع، روزنامه‌های فرانسه هم این مطلب را نوشتند و نوشتند که فردوست طراح و برنامه‌ریز و مدیر این سوء قصد بود و عکس او را هم چاپ کردند و نوشتند که در زمان سوء قصد در پاریس بوده است و بعداً با آسودگی خیال به ایران برگشت. البته در دنیا هم انواع خیانت دیده شده و هم انواع وفاداری‌ها. اگر بنا باشد با یک کلمه‌ای سخنان خود را ختم کنم باید به این نکته اشاره کنم که در آن بحبوحه دشوار بعد از انقلاب ایران، افسرانی که در واقع ره‌اشان کرده بودند، به هنگام تیرباران با فریاد جاوید شاه کشته شدند. یاد مهدی رحیمی، خسروداد، نادر جهان‌بانی، علی نشاط و بسیاری دیگر که اسامی‌شان حالا به یادم نیست همیشه زنده باشد که وفاداری خودشان را نسبت به آن چیزی که به آن عقیده داشتند با شجاعت حفظ کردند. یادشان گرامی باد.

تلاش: آقای دکتر نهاوندی با سپاس از وقتی که به ما دادید.

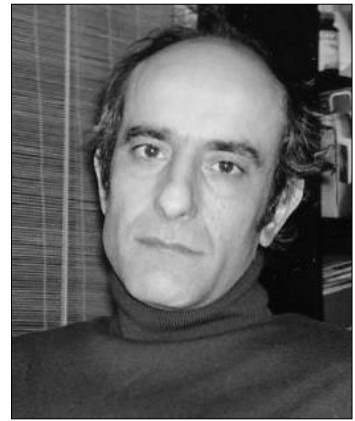
ثابتی بود، نماینده رکن دو بود. خیلی‌ها بودند. وقتی موضوع مطرح شد ارتشبد نصیری با خشونت گفت که این حرف‌ها بی‌خود است. در قم خبری نیست. اوضاع کاملاً آرام است، ما به اوضاع مسلط هستیم، تنها تحریکات از جانب حزب توده است و اینها مطالبی است که بی‌خود گفته می‌شود. صورت جلسه‌ای هم در این مورد تهیه شد که همه امضا کردند الا مرحوم دکتر سید حسن امامی امام جمعه تهران. وقتی هوا خوب است، آفتابی است و کسی از بیرون می‌آید و می‌گوید من زیر باران خیس شدم شما تعجب می‌کنید. ما هم خیلی تعجب کردیم. خوب به یاد دارم که وقتی ما از جلسه آمدیم بیرون من و دکتر ودیعی اولین حرفی که به یکدیگر زدیم این بود که چطور ممکن است که دستگاه اطلاعاتی کشور اینقدر از اوضاع بی‌اطلاع باشد یا برای آنکه خاطر شاه را آسوده نگهدارد، به او دروغ بگوید. من بیشتر بر همین فرض هستم که ساواک برای آنکه خاطر شاه مکرر نشود حقایق را از او پنهان می‌کرد. روحیه مرحوم هویدا هم همین بود که علی‌احضرت در کتاب خود به آن اشاره کرده‌اند. من تصور می‌کنم که ساواک می‌توانست حقایق را بگوید ولی مسئول آن یک نوع تصفیه در گزارشها می‌کرد. نصیری هرچند عیب زیاد داشت ولی خائن به شاه نبود. در چند سال آخری که من در جریان بودم ساواک بیشترین سعی‌اش این بود که به جزئیات غیر لازمی بپردازد و مواظب افرادی باشد که زیاد احتیاج به مراقبت نداشتند. در حالی که با گروههای چپ‌گرای افراطی مانند مجاهدین و فداییان مبارزه می‌کرد، جانب روحانیت و خیلی از حلقه‌هایی را که در آنها بر ضد ایران تحریک می‌شد از دست نهاده بود. البته این تنها مربوط به ایران نیست. می‌بینیم که در مسایلی مانند جنگ عراق و افغانستان چه انتقادهایی نسبت به سیاست امنیتی بزرگترین قدرت دنیا می‌شود. آنها هم در بسیاری موارد از جریاناتی که در دنیا می‌گذشت، بی‌اطلاع مانده بودند.



تبریک نوروزی رئیس دانشگاه ملی (مرحوم پرفسور انوشیروان پویان) به محمد رضاشاه و شهبانو. پشت سر شاه دکتر نهاوندی رئیس دانشگاه تهران. در میان دانشگاهیان دکتر باقر قزیری، دکتر محمد مشکو، دکتر اسعد نظامی، مرحوم دکتر نادرافشار نادری، دکتر امین عالی‌مرد شناخته می‌شوند.

تلاش: یکی از نکات مبهم انقلاب ایران در شخصی نهفته است که هم دوست شاه بود، هم هم‌کلاسی شاه و هم رییس کل بازرسی شاهنشاهی، ارتشبد فردوست. شما هم در کتاب خودتان بارها به او اشاره کرده اید...
دکتر نهاوندی: که خیانت کرد...

رضا بایگان



انرژی اتمی ایران - حق ملی در تضاد با امنیت بین‌المللی

نیروگاه در آن است که در نیروگاه اتمی کوره‌ای که برای احتراق سوخت‌های فسیلی مورد استفاده قرار می‌گیرد جای خود را به رآکتوری داده است که در آن اتم اورانیوم شکافته شده و در نتیجه این فرایند حرارتی بسیار شدید تولید می‌گردد. انرژی خورشیدی نیز منشاء در انرژی هسته‌ای دارد. انرژی تولید شده در خورشید از فرآیندی بنام گدازش (Fusion) حاصل می‌شود و نه از شکافتن (Fission). در این فرایند توده عظیمی از اتم‌های هیدروژن با یکدیگر پیوسته و به اتم‌های هلیوم مبدل می‌گردند. در نتیجه این تحول حرارت بسیار زیادی تولید می‌شود. در طول دهه‌های گذشته کوشش‌های فراوانی برای تقلید از این فرآیند خورشیدی و تولید انرژی به گونه‌ای مشابه در رآکتورهای (Fusion) صورت گرفته است و هنوز راهی طولانی برای رسیدن به نتایجی مطلوب در این باب در پیش است.

از امتیازات عمده انرژی هسته‌ای یکی آن است که اورانیوم که بعنوان سوخت در رآکتورهای اتمی مورد استفاده قرار می‌گیرد نسبتاً ارزان بوده و دسترسی به آن در بیشتر نقاط جهان امکان پذیر است. از نظر زیست محیطی نیز گرچه چاره‌جویی برای دفن تفاله‌های اتمی مستلزم فناوری و امکانات تکنولوژیکی پیشرفته است ولیکن در مقایسه با تولید انرژی از زغال‌سنگ و یا از طریق سدهای هیدرولوژیکی، انرژی هسته‌ای آلودگی بسیار کمی تولید می‌کند.

دیگر امتیاز برجسته انرژی اتمی کارائی استثنائی آن است. شکافتن یک هسته اتمی با استفاده از سوخت ناچیزی انرژی عظیمی را در دسترس قرار می‌دهد. شکافتن اتم اورانیوم نزدیک ۱۰ میلیون برابر انرژی را آزاد می‌کند که از احتراق یک اتم زغال سنگ بدست می‌آید می‌گردد.

با توجه به برتری بارز نیروی اتمی بردیگر منابع انرژی شگفت‌آور نیست که از چین تا فرانسه و از فنلاند تا ایالات‌متحده آمریکا برنامه ریزی درازمدت برای دسترسی مداوم به یک منبع قابل اطمینان انرژی ممالک مختلف را برآن داشته است تا در ساختن نیروگاه‌های اتمی جدید هرچه بیشتر اهتمام ورزیده، تمهیدات لازم را برای عصر بی‌نفتی فراهم آورد.

بالمال کشوری با وسعت و جمعیت ایران به صرف اینکه از ذخائر غنی نفتی برخوردار است نمی‌تواند خود را از تکاپوی جهانی برای جایگزین سازی سوخت‌های پایان‌پذیر فسیلی معاف بداند. همچنانکه بسیاری دیگر از تولیدکنندگان عمده نفتی نیز به صرف دارا بودند ذخائر غنی نفتی دست نگذاشته بلکه بی‌وقفه مشغول برپا کردن نیروگاه‌های اتمی جدید و ارتقاء فناوری خود در زمینه انرژی هسته‌ای‌اند. در حال حاضر ۱۹ درصد الکتریسته مورد نیاز در ایالات متحده آمریکا و ۷۷ درصد الکتریسته در فرانسه از طریق نیروگاه‌های اتمی تأمین می‌شود. در ایتالیا گرچه قانون کشور ساختن رآکتورهای اتمی را ممنوع کرده است معیناً این کشور مقدار قابل ملاحظه‌ای از الکتریسته خود را از نیروگاه‌های اتمی فرانسه خریداری می‌کند. هم‌اکنون ۳۵ نیروگاه اتمی جدید در سطح جهانی در دست ساختمان است و از این تعداد ۲۴ عدد آنها در آسیا قرار دارند. در مجموع ۴۴۲ نیروگاه

اگر براین باور باشیم که توانمندی اتمی حق ملی ایران است باید نیز بپذیریم که برخورداری از این حق مسئولیتی را ملازم است که ادای آن نیازمند گردن نهادن به اصول دموکراتیک و احترام به قوانین بین‌المللی است. نگرانی غرب در مورد اتمی شدن جمهوری اسلامی و ترس از پی‌آمدهای خطرناک آن برای امنیت و صلح جهانی ریشه در سرپیچی مداوم رژیم حاکم بر ایران از این مسئولیت دارد.

مقاله زیر مروری است اجمالی بر تاریخچه برنامه اتمی ایران، منافع مترتب بر توانمندی هسته‌ای و کوشش‌های جهان غرب برای جلوگیری از حصول جمهوری اسلامی به سلاح‌های کشتار جمعی.

آیا دستیابی به انرژی اتمی برای کشوری مانند ایران با ذخائر غنی نفتی نیازی واقعی را جوابگو خواهد بود؟

صاحب نظران و متخصصین مسائل انرژی براین عقیده‌اند که ذخایر نفتی جهان در آینده‌ای نه چندان دور رو به اتمام خواهند گذاشت. در مقابله با چنین بحرانی زغال‌سنگ و گاز طبیعی چند گاهی به‌عنوان جانشین نفت به میدان وارد شده و مایحتاج سوختی جهانی را تا مدتی پاسخگو خواهند بود. از آنجا که این دو منبع عمده سوخت‌های فسیلی (زغال‌سنگ و گاز طبیعی) نیز فراتر از پایان قرن جاری نخواهند پائید تلاش بین‌المللی برای رویارویی با بحران آتی انرژی و جایگزین‌سازی تدریجی سوخت‌های فسیلی با دیگر منابع انرژی در جریان است.

در این راستا اتخاذ سیاستی که نیازهای کنونی و آتی ایران را در زمینه تولید نیرو پاسخگو باشد بی‌شک از اهمیت و اولویتی ویژه برخوردار است.

در میان گزینه‌های موجود برای تولید نیرو، انرژی‌های تجدیدپذیر مانند نیروی خورشیدی و انرژی باد از آنرو که پایان ناپذیرند و زبانی برای محیط زیست ببار نمی‌آوردند جزو منابع ایده‌آل بشمار می‌روند. پژوهش در زمینه بکارگیری هر چه بهتر و ارزاتر از منابع تجدیدپذیر همچنان ادامه دارد. در زمره این کوشش‌ها می‌توان از اجلاس جهانی یونسکو در زمینه استفاده گسترده‌تر از منابع انرژی تجدیدپذیر در سال ۱۹۹۵ در زیمبابوه نام برد.

از سوی دیگر بعنوان جانشینی منطقی برای سوخت‌های فسیلی و در مقایسه با دیگر گزینه‌های موجود برای تولید نیرو، انرژی اتمی همچنان جایگاهی بی بدیل و شامخ را به خویش اختصاص داده است. توسعه تکنولوژی هسته‌ای را باید مرهون رقابت‌های تسلیحاتی جنگ دوم جهانی بشمار آورد. بعد از پایان جنگ مهار کردن انرژی اتمی برای تولید الکتریسته و استفاده صلح‌آمیز از این منبع عظیم انرژی توجه کشورهای پیشرفته را به خود معطوف گردانید.

نیروگاه‌های اتمی و نیروگاه‌هایی که از سوخت فسیلی استفاده می‌کنند هر دو براساس اصول مشابهی پایه‌ریزی شده‌اند. تفاوت میان این دو گونه

دستیابی به تسلیحات اتمی گام برمی‌دارد. سازمان مجاهدین خلق خاطرنشان کرد که بنا به گزارش منابعش در داخل کشور دو نیروگاه مخفی در ایران مشغول تولید مواد فسیل (Fissile) برای تسلیحات اتمی‌اند. براساس افشاگری این سازمان یکی از این دو مرکز در اراک به تولید آب سنگین مشغول بوده و مرکز دیگر مجموعه زیرزمینی بسیار پیشرفته‌ای در نطنز است که به غنی کردن اورانیوم اختصاص داده شده است. سازمان مجاهدین خلق و مقامات واشنگتن براین باورند که هدف جمهوری اسلامی از غنی کردن اورانیوم در مرکز نطنز بکارگیری آن در تولید تسلیحات اتمی است. بسیاری از اطلاعات ارائه شده از سوی سازمان مجاهدین خلق در زمینه اهداف اتمی جمهوری اسلامی در سال‌های اخیر از سوی بازرسان سازمان ملل متحد مورد تأیید قرار گرفته است. جمهوری اسلامی با درسی که از تجربه بمباران و انهدام مرکز پژوهش اتمی عراق در اسیرک (Osirak) توسط جنگنده‌های اسرائیلی در سال ۱۹۸۱ گرفت تا حد امکان سعی را برآن گذاشت تا مراکز اتمی خود را در یک نقطه متمرکز نکند. در نتیجه این مراکز در نواحی مختلف کشور و در میان مناطق پرجمعیت پراکنده شده‌اند. علی‌رضا جعفرزاده سخنگوی سابق شورای مقاومت ملی که جزو سازمان مجاهدین خلق است در اوت ۲۰۰۲ فعالیت تسهیلات سانترفیوج (Centrifuge) در شهر آبعلی نزدیک تهران و در می ۲۰۰۳ دو مرکز اتمی نزدیک کرج و همینطور دو نیروگاه اتمی دیگر در مجموعه نظامی کلاهدوز در تهران و در ژوئیه ۲۰۰۳ فعالیت مرکز اتمی دیگری را در اردکان افشا نمود.

آژانس بین‌المللی انرژی اتمی (IAEA) که وظیفه بازرسی مراکز اتمی را در کشورهای مختلف برای سازمان ملل متحد به عهده دارد خواهان آن است تا اطلاعات بیشتری در مورد تجهیزات اتمی که ایران وجودشان را اعلام نکرده است بدست آورد. این آژانس می‌خواهد بداند که ایران از چه منبعی تعدادی از سانترفیوج‌های پیشرفته‌ای را که در اختیار دارد خریداری کرده است. کار سانترفیوج‌ها جداکردن اورانیوم غنی شده برای استفاده سوختی در راکتور اتمی است.

اینطور بنظر می‌رسد که ایران این سانترفیوج‌ها را از شبکه‌ای مخفی که توسط دانشمند اتمی پاکستان بنام خان اداره می‌شد خریداری کرده است. IAEA همچنین در صدد است تا آگاهی‌های لازم را در مورد مبدأ ذرات اورانیوم غنی شده (Lowandhigh) که در بعضی از سانترفیوج‌ها ردیابی شده‌اند بدست آورد. توجیه جمهوری اسلامی در مورد این ذرات مشکوک این است که آنها همراه تجهیزات خریداری شده از خارج به ایران حمل شده‌اند.

علی‌رغم تمام مدارک و شواهدی که بازرسان سازمان ملل متحد در مورد عدم شفافیت و فعالیت‌های مخفی جمهوری اسلامی در رابطه با برنامه اتمی‌اش ارائه نموده‌اند، رژیم ایران همواره براین اصل پافشاری کرده است که هدفش برای کسب نیروی اتمی، صلح‌آمیز و صرفاً برای تأمین خودکفائی ملی در زمینه تولید الکتریسته است. برای نمونه سخنگوی وزارت خارجه جمهوری اسلامی حمیدرضا آصفی در بیانیه مورخ ۳ فوریه ۲۰۰۴ اظهار داشت که گرچه ایران به توانمندی در زمینه چرخه سوخت هسته‌ای نائل گردیده است اما دلیل و انگیزه ایران برای فعالیت در مسیر دستیابی به تکنولوژی پیشرفته هسته‌ای صرفاً فائق آمدن بر تحریم‌های آمریکا و در جهت تضمین خودکفائی آبی در زمینه نیازهای الکتریسته کشور بوده است.

اصفی با اشاره به حمله شیمیائی عراق به ایران در جنگ میان دو کشور در دهه ۱۹۸۰ تأکید کرد که ایران با توجه به تجربه هولناکی که در رابطه با سلاح‌های غیر متداول داشته است بسیار علاقمند است تا با دیگر کشورهای

اتمی در ۳۳ کشور جهان مشغول به فعالیت‌اند. با وجود چنین گستردگی و استقبال جهانی از انرژی اتمی از خود می‌پرسیم به چه دلیل برنامه اتمی ایران با چنین واکنش شدیدی از سوی مجامع بین‌المللی روبرو شده و جمهوری اسلامی را با خطر حمله نظامی از سوی اسرائیل و یا ایالات متحده آمریکا مواجه گردانیده است.

جالب اینجاست که ایالات متحده آمریکا که هم‌اکنون از مخالفان سرسخت دستیابی جمهوری اسلامی به قدرت اتمی است خود در پیدایش و توسعه برنامه اتمی ایران نقشی برجسته ایفا کرده است. تاریخ شروع فعالیت‌های هسته‌ای ایران به دهه ۱۹۵۰ و دوران پادشاهی محمدرشاه پهلوی بازمی‌گردد. در آن سال‌ها در راستای پروژه اتم برای صلح و در چارچوب همکاری‌های دوجانبه میان ایران و آمریکا برنامه انرژی اتمی ایران پایه‌گذاری شد. در سال ۱۹۶۷ مرکز پژوهش اتمی تهران (TNRC) بنیان گذاری و تحت مدیریت سازمان انرژی اتمی ایران (AEOI) شروع به فعالیت نمود. مرکز پژوهش تهران با یک راکتور تحقیقاتی ۵ مگاواتی آمریکائی مجهز بود. با پاگرفتن سازمان انرژی اتمی ایران طرحی برای همکاری با آمریکا در احداث ۲۳ نیروگاه اتمی در نقاط مختلف کشور تا آغاز سال ۲۰۰۰ و تولید ۲۳ هزار مگاوات انرژی تدوین گردید.

قراردادهای متعدد دیگری نیز با شرکت‌های غربی به امضاء رسید و شرکت آلمانی زیمنس ساختن نیروگاه اتمی بوشهر را عهده دار شد. در سال ۱۹۶۷ ایران قرارداد ۷۰۰ میلیون دلاری برای خرید کیک زرد اورانیوم از آفریقای جنوبی منعقد کرد.

بورس‌های تحصیلی متعددی برای تعلیم کادر متخصص و فراگیری دانش هسته‌ای در خارج از کشور در اختیار دانشجویان ایرانی قرار گرفت. در زمان شروع انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ برنامه اتمی ایران یکی از پیشرفته‌ترین برنامه‌های هسته‌ای خاورمیانه بود. با تغییر رژیم در ایران ساختن پروژه اتمی بوشهر متوقف گردیده شرکت زیمنس از ادامه فعالیتش در ساختن این نیروگاه صرف‌نظر کرد. پس از حمله عراق به خاک ایران برنامه اتمی ایران متوقف گردید. بعد از پایان جنگ، در سال ۱۹۹۰ ایران دوباره مساعی خود را در جلب همکاری‌های بین‌المللی برای تکمیل برنامه اتمی‌اش بکار برد.

منتهی اینبار جو سیاسی بین‌المللی در مقایسه با فضای قبل از انقلاب بکلی تغییر کرده بود و با توجه به تحریم‌های اقتصادی و سیاسی آمریکا جلب همکاری‌های خارجی برای ادامه فعالیت‌های اتمی ایران به آسانی امکانپذیر نبود.

کارنامه سیاسی رژیم حاکم بر ایران به هیچ دولت دمکراتی که به حفظ آبروی جهانی خود بیشتر از منافع اقتصادی‌اش علاقمند بود اجازه فشردن دست همکاری با حکمرانان ایران را نمی‌داد. جمهوری اسلامی بعنوان رژیمی شناخته شده بود - و هنوز نیز شناخته می‌شود - که خود اذعان به کمک‌های تسلیحاتی به خشن‌ترین سازمان‌های تروریستی و گروه‌های انتحاری در خاورمیانه دارد و چنین حمایت‌ها را جز وظائف عقیدتی و افتخارات سیاسی - مذهبی خویش تلقی می‌کند. از این رو زمانیکه زنگ خطر طرح‌های مخفی هسته‌ای ایران نخستین بار از سوی سازمان مجاهدین خلق بصدا درآمد، ترس از تروریسم اتمی و دست پیدا کردن سازمان‌های انتحاری فلسطین به سلاح‌های کشتار جمعی جهانیان را با بُد تازه‌ای از تهدید امنیت و صلح بین‌المللی مواجه ساخت.

در ۱۴ اوت سال ۲۰۰۳ سازمان مجاهدین خلق که خود نیز از نظر دولت ایالات متحده آمریکا سازمانی تروریستی بشمار می‌رود هشدار داد که استفاده صلح‌آمیز از انرژی اتمی پوششی است که تحت آن جمهوری اسلامی بسوی

این قرارداد گفت که مروراید غلتان دادیم و آب‌نبات گرفتیم. روزنامه‌های نزدیک به مقام رهبری از فریب خوردن ایران در این قرارداد سخن گفته و جمهوری اسلامی را تشویق به خروج از پیمان منع توسعه سلاح‌های هسته‌ای (NPT) نموده‌اند. آنچه بدیهی می‌نماید آنست که خطر اتمی شدن جمهوری اسلامی با امضاء این موافقتنامه به پایان نخواهد رسید.

نگرانی بین‌المللی در زمینه اهداف جمهوری اسلامی همانگونه که ذکر گردید از یک سو به عدم اطمینان به قول و قرارهای رژیم مربوط می‌شود که عداوتی ماهوی و عمیق با جهان غرب دارد. این عداوت گرچه بنا به مصالح روزانه جمهوری اسلامی صورتی آشکار و یا پنهان به خود می‌گیرد و لیکن در ربع قرن گذشته به اشکال گوناگون ادامه پیدا کرده است. از آن گذشته ناهمگونی میان مقامات دولتی ایران که به نام جمهوری اسلامی با کشورهای غربی در تماس و مذاکره‌اند و چهره‌ی مصالحه‌آمیزی از حکومت ایران ترسیم می‌کنند با قدرت‌مداران متعصبی که تصمیم‌گیری نهایی در باب موضوعات عمده و کلیدی مملکت را بخود اختصاص داده‌اند سبب از بین رفتن اعتماد جهانی به قول و وعده‌های مقامات جمهوری اسلامی گردیده است.

از سوی دیگر حتی اگر اظهارات مقامات جمهوری اسلامی در مورد استفاده صلح‌آمیز از انرژی اتمی را درست قبول کنیم، نمی‌توان از یاد برد که پیمودن مرز بین بهره‌گیری غیرنظامی و استفاده نظامی از انرژی اتمی بسهولت و سرعت امکان‌پذیر خواهد بود.

در روزنامه گاردین روز سه‌شنبه ۲۳ نوامبر مقاله‌ای درج گردید تحت عنوان "استفاده از برنامه اتمی غیرنظامی برای دستیابی آسان به بمب هسته‌ای"، نویسنده این مقاله در گفتگو با متخصصین دانش هسته‌ای به این نتیجه می‌رسد که یک راکتور اتمی غیرنظامی به آسانی قابل تبدیل به یک راکتور تولیدکننده تسلیحات اتمی خواهد بود. متخصصین براین عقیده‌اند که لامپ قارچ مانند را می‌توان بسهولت هولناکی به ابر قارچ مانند مبدل کرد.

از احتراق اورانیوم غنی شده در راکتورهای اتمی پلوتونیوم بصورت یک ماده خاکستر مانند منتج می‌گردد. برای ساختن یک کلاهک اتمی کمتر از ۳ کیلو گرم پلوتونیوم مورد نیاز است. فرانک بارنابی (Frank Barnaby) متخصص علوم هسته‌ای و رئیس سابق انستیتوی بین‌المللی پژوهش در زمینه صلح که در سوئد مستقر است می‌گوید: "بسیار دشوار است که بین یک برنامه اتمی غیرنظامی و نوع تسلیحاتی آن تمایز قائل شد. می‌توان گفت که هرکشوری که فناوری هسته‌ای غیرنظامی را حائز است به احتمال قریب به یقین تکنولوژی تسلیحاتی را نیز دارا خواهد بود. آنچه مهم است سطح و درجه صنعتی شدن است. هرکشوری که نشان دهد که به سطحی از تکنولوژی اتمی برای مصارف صلح‌آمیز دست پیدا کرده است بالطبع به سطح مورد نیاز برای اهداف نظامی نیز رسیده است."

براساس این نظریه با حصول توانمندی اتمی جمهوری اسلامی خواهی نخواهی به کلپ جهانی قدرتهای اتمی خواهد پیوست و در آن صورت دلایل کنونی برای جواب پس دادن به آژانس بین‌المللی انرژی اتمی منتفی شده تلقی خواهد شد.

اگر در عرض بیست‌وپنج سال گذشته رژیم جمهوری اسلامی از دیگر ثروت‌های طبیعی ایران برای پیشرفت و آبادانی کشور و رفاه عامه مردم سود برده است می‌توان انتظار داشت که انرژی اتمی را نیز باین شیوه مورد بهره‌برداری قرار دهد.

جهان موافقت‌نامه‌ای در زمینه منع استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی منعقد سازد. او افزود غنی سازی اورانیوم برای تولید نیرو نمونه بارزی از کاربرد انرژی اتمی برای اهداف صلح‌آمیز است و از تمامی امضاء کنندگان پیمان منع گسترش سلاح‌های اتمی (NPT) دعوت بعمل آورد تا در این گونه استفاده انسانی از انرژی هسته‌ای با یکدیگر همکاری کنند.

چنین اظهارات دیپلماتیکی (که بنا به سیاق معمول در اینگونه گفتمان آب و رنگی متمدن و بشر دوستانه دارد) از سوی سخنگوی وزارت خارجه جمهوری اسلامی و مقامات دیگر حکومت ایران قادر نبوده است تخفیفی در نگرانی بین‌الملل در زمینه اهداف اتمی ایران بوجود آورد.

کارنامه جمهوری اسلامی مشعون از پنهانکاری و عدم شفافیت است. برطبق گزارش مرکز تحقیقاتی ودرو ویلسون (Woodrow Wilson) در واشنگتن دی سی جمهوری اسلامی مکرراً تعهدات خود را در زمینه ارائه گزارش دقیق و کامل از فعالیت‌های اتمی خود نقض کرده است. نویسنده این گزارش خاطر نشان می‌کند که آژانس بین‌المللی انرژی اتمی یک روند پنهان‌کاری در فعالیت‌های هسته‌ای ایران مشاهده کرده است و در آینده خود را موظف می‌داند تا با نظارت هرچه دقیقتر بر برنامه اتمی جمهوری اسلامی اطمینان حاصل کند که رژیم ایران به معاهده خود با سه کشور اروپائی در زمینه توقف کامل غنی‌سازی اورانیوم پایبند خواهد بود.

معاهده سه کشور اروپائی آلمان، انگلیس و فرانسه با ایران را می‌توان دنباله برنامه تماس منتقدانه (Critical engagement) اتحادیه اروپا با جمهوری اسلامی بشمار آورد.

براساس این ابتکار که از سوی اتحادیه اروپا در سال ۱۹۹۵ آغاز گردید و به تصویب شورای عمومی اتحادیه اروپا نیز رسید، اتحادیه اروپا پشتیبانی خود را از فرایند اصلاحات سیاسی در ایران اعلام کرده تمایل خود را به گفتگوی هرچه بیشتر با جمهوری اسلامی ابراز داشت. گرچه در زمینه ترغیب جمهوری اسلامی به رعایت حقوق بشر در ایران این ابتکار عمل موفقیتی به ارمغان نیاورد اما راه را برای تماس‌های آینده کشورهای اروپائی با جمهوری اسلامی در زمینه برنامه هسته‌ای ایران هموار نمود.

در جلسات گوناگون که بین وزاری خارجه انگلیس، آلمان و فرانسه در ایران و اروپا با مقامات ایرانی در عرض ۱۹ ماه گذشته برگزار گردیده است این سه کشور غربی سعی به ترغیب ایران در توقف غنی سازی اورانیوم کرده‌اند. بعنوان پاداش چنین اقدام دواطلبانه‌ای اروپا به جمهوری اسلامی قول داد تا کمک‌های علمی در زمینه انرژی هسته‌ای را در اختیار دولت ایران قرار داده و همکاری‌های بازرگانی را با این کشور توسعه دهد.

براساس آخرین دور مذاکرات در پایان ماه نوامبر سال ۲۰۰۴ و پس از اظهارات ضدونقیض از سوی مقامات ایرانی دایر بر قبول موافقتنامه در زمینه توقف در غنی‌کردن اورانیوم و یا حق ادامه غنی کردن اورانیوم نهایتاً چشم‌انداز تاریک و تهدیدآمیز ارجاع پرونده ایران به شورای حکام شورای امنیت جمهوری اسلامی را برآن داشت که این موافقتنامه را بپذیرد.

جک استراو وزیر خارجه انگلیس گرچه از پذیرفتن این موافقتنامه توسط ایران اظهار خوشنودی کرد اما به ایران هشدار داد که در صورت قصور در اجرای مواد این قرارداد پرونده ایران بلافاصله به شورای حکام شورای امنیت سازمان ملل متحد ارجاع خواهد شد.

نیروهای محافظه‌کار در جمهوری اسلامی به این قرارداد با دیده تحقیرآمیز نگریسته آنرا مخالف مصالح کشور قلمداد کردند. علی لاریجانی رئیس پیشین رادیو تلویزیون ایران (صدا و سیما) که از سوی رهبر جمهوری اسلامی به عضویت شورای عالی امنیت ملی برگزیده شده است در رابطه با





نه سپری شدن آخرین مهلت داده شده به ایران در دسامبر گذشته و نه توافق به دست آمده میان اتحادیه اروپا و سه کشور اروپایی آلمان، فرانسه و انگلستان و حکومت ایران بر سر تعلیق تلاش‌های جمهوری اسلامی در غنی‌سازی اورانیوم و دستیابی به تکنولوژی اتمی به منظور استفاده‌های احتمالی تسلیحاتی از آن و نه صدور قطعنامه‌ای از سوی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی نشانه خاتمه بحران و برطرف شدن نگرانی‌های جدیدی که حکومت اسلامی در دوسه سال گذشته به آن دامن زده است، می‌باشد. بی تردید با ادامه بقای حکومت دینی و وجود جریان‌ها و جناح‌های گوناگون، عدم ثبات سیاسی، مواضع افراطی و غیرقابل کنترل و غیر قابل محاسبه بودن رفتار حکومت در ایران، موجب می‌شود که این بحران کماکان ادامه یافته و پرونده ایران باز بماند. در چنین حالتی انتظار کنترل و جلوگیری از عکس العمل‌های تند و سخت علیه رژیم ایران که امنیت ملی کشور را دچار خطر جدی خواهد نمود، تصویری بیهوده است. دکتر جلیلی در پاسخ به پرسش‌های ما به توضیح عمق و ابعاد این بحران پرداخته‌اند.

محمد رضا جلیلی

تلاش هسته‌ای حکومت اسلامی و طرح‌های ناتمام اروپا

ظاهراً به نظر می‌آید تا این حد برای اروپائیان مورد قبول و کافی باشد. اما ایالات متحده آمریکا و اسرائیل در منطقه چگونه به این قضیه می‌نگرند؟

دکتر جلیلی - این توافقی که در اواخر ماه نوامبر در وین صورت گرفته به نفع سه طرف قضیه می‌باشد. بدون شک به نفع ایران است، برای اینکه حکومت ایران خطر کشیده شدن موضوع به شورای امنیت را فعلاً دور کرده است. دومین نفعی که ایران از این توافق به دست آورده این است که فرصت مناسبی پیدا می‌کند که مقداری از شدت بحران بکاهد، تا بتواند موقعیت خود را در سطح بین‌المللی مناسب‌تر نماید. اروپائیان هم در واقع یک نوع شرط‌بندی کرده‌اند. این شرط‌بندی براساس این نظر می‌باشد که اگر ایران حسن‌نیت نشان دهد و مسئله حل شود، خوب این به نفع اروپاست و اروپا می‌تواند ادعا کند که مانع از یک جنگ دیگر شده و از جنگ بین ایران و آمریکا جلوگیری کرده است. و اگر هم این حسن‌نیت از طرف ایران صورت نگیرد و ایران کماکان برنامه‌های پنهانی خود را ادامه دهد، اروپائیان در این صورت خواهند گفت، خوب ما سعی خود را کردیم و متأسفانه ایران حسن‌نیت نشان نداد. بنابراین اروپا و آمریکا متحدتر و مصمم‌تر از گذشته

تلاش - براساس اطلاعیه‌ها و اخبار رسانه‌های اروپائی رژیم اسلامی شرایط آژانس بین‌المللی انرژی اتمی را پذیرفته و از پافشاری بر غنی‌سازی اورانیم و دستیابی به فن‌آوری چرخه کامل سوخت اتمی دست کشیده است. آیا از نظر شما این توافق که پیرو آن نیز قطعنامه آژانس اتمی در مورد ایران صادر شد، نهایی است و آن چیزی است که طرفین به دنبالش بودند؟

دکتر جلیلی - فکر نمی‌کنم این امر توافق نهایی باشد و نقطه عطفی باشد بین سازمان انرژی اتمی بین‌المللی و ایران، بلکه این هم یک فصل جدیدی است که اضافه می‌شود به فصل‌های گذشته و تا هفته‌ها و یا ماه‌های آینده با هم به مرحله جدیدی خواهیم رسید که نشان خواهد داد مسئله حل نشده و مشکلات هنوز فراوان است.

تلاش - تا جایی که اخبار و گزارشات نشان می‌دهند؛ اروپا از این توافق راضی است و آن را نشانه موفقیت راه‌های دیپلماتیک می‌شمارد. حتی امروز خبری را خواندم که صدراعظم آلمان از حق ایران مبنی برداشتن تکنولوژی هسته‌ای به منظور استفاده‌های صلح‌آمیز یعنی تولید انرژی دفاع می‌کند.

خواهند بود و فشارهای جدی‌تری به ایران خواهند آورد.

آمریکا هم همانگونه که می‌دانید بطور ضمنی و با احتیاط بسیار موافق است که این آزمایش از جانب اروپا صورت گیرد، هرچند که اعتمادی به آن ندارد. اما در عین حال منتظر خواهد بود تا نتیجه اقدامات اروپا روشن گردد. علت هم این است که آمریکا در واقع در حال حاضر دچار درگیرهای بسیاری در سطح بین‌المللی و به‌خصوص در منطقه خاورمیانه می‌باشد و در عراق گرفتار است. در چنین شرایطی حاضر نیست درگیر بحران جدیدی شود. ضمن اینکه آمریکا می‌داند اگر این بحران شروع شود حکومت ایران دارای وسایلی است که فشارهایی در عراق به آمریکا وارد نماید.

بنابراین می‌شود گفت که این توافق برای یک مدت کوتاهی مورد نظر هر سه طرف می‌باشد. ولی این مدت طولانی نخواهد بود، برای این که بازرسان دو سه روز بعد از توافقنامه وین، مشکلاتی را عنوان کرده‌اند که جمهوری اسلامی بر سرراه آنها فراهم می‌کند و برای بازدید از مناطقی که تا کنون مورد بازرسی قرار نگرفته موانع زیادی وجود دارد. ممکن است مسئله حادثه شود. باید منتظر بود و دید؛ بعد از اینکه دولت جدید آقای بوش مستقر شد، یعنی در ماه ژانویه، چه اتفاقاتی خواهد افتاد. از همین رو فکر نمی‌کنم مسئله تمام شده باشد. اتفاقاً این توافق آغاز مسائل و بحران‌های دیگری است. در بهترین صورت این است که مذاکرات بین ایران و اروپا شروع خواهد شد و ایران باید ضوابط را رعایت و شرایط را عادی نماید، منافع اقتصادی ایران در نظر گرفته شود و غیره. در همین جا نیز با اشکالاتی برخورد خواهد شد. بعنوان مثال یکی از مشکلاتی که پیش خواهد آمد این است که ایران از اروپا می‌خواهد حمایت نماید تا ایران عضو سازمان تجارت بین‌المللی شود. حتی اگر اروپا هم این حمایت را انجام دهد آمریکا می‌تواند کاملاً این امر را وتو نماید. و به این ترتیب رژیم ایران هم در مقابل از نو برنامه اتمی و غنی‌سازی اورانیوم خود را دنبال خواهد کرد. خیلی مشکل می‌توان که باور کرد این مسئله صددرصد تمام شده باشد. ایران در بیست سال گذشته در جهت تکنولوژی هسته‌ای گام‌های جدی برداشته و وقت و سرمایه در این راه صرف کرده و حاضر نخواهد شد که یک روزه این همه سرمایه گذاری و برنامه را از دست بدهد.

کشورهای دیگری نیز مانند ایران وجود دارند و سلاح هسته‌ای در اختیار ندارند و تهدید هم نمی‌شوند. مسئله بقای رژیم هم داستانی است که از روز اول سرکار آمدن حکومت اسلامی مطرح بوده است. می‌دانید که همیشه حکومت اسلامی این مسئله را مطرح کرده که انقلاب در خطر است، نظام در خطر است، و مملکت در خطر است. برای این که خارجیان با ما مخالفتند، آمریکائیان با ما مخالفتند، اسرائیل با ما مخالف است و کلیه قدرت‌های منطقه‌ای هم وابسته به قدرت‌های امپریالیستی هستند و غیره. به عبارتی یک نوع تکرار دائمی و امروز هم این تکرار ادامه دارد و این جزء مطالبی است که مجموعه حکومت‌های اسلامی در سال‌های متوالی عنوان کرده‌اند. این موضوع را باید مجزا کرد از مسئله بقای ملی. ایران قبل از جمهوری اسلامی وجود داشته و بعد از جمهوری اسلامی هم انشاءالله وجود خواهد داشت.

مسئله این طور نیست که واقعاً خطر حیاتی در برابر بقای کشور ایران قرار گرفته باشد. البته ایران موقعیت‌اش در مدت ۲۵ سال در سطح منطقه‌ای و در سطح بین‌المللی خوب نبوده آن هم به دلیل اینکه نظام جمهوری اسلامی نظامی است که مشابه آن را در خارج از ایران نمی‌توان یافت. با این نظام نمی‌توان روابط طبیعی برقرار نمود. بنابراین این نظام به‌صورت منزوی در سطح منطقه و بین‌الملل باقی مانده است. در این چند سال اخیر اندکی سعی کرده‌اند از این انزوا بیرون آیند، ولی بطور کلی رژیم ایران رژیمی است که اصلاً دوست و متحد در سطح بین‌المللی ندارد. و این مسئله ممکن است برای ایران خطرناک باشد که هیچ متحد واقعی ندارد. ایران فقط یک کشور متحد دارد و آن هم سوریه است که خودش هم دچار مشکلات فراوانی است. سوابق موجود در همین ۲۵ سال گذشته هم نشان می‌دهد که ایران نمی‌تواند روی حکومت سوریه حساب باز کند. بنابراین مسئله اساسی و بنیادی مسئله سیاست خارجی حکومت اسلامی است. مطالب هسته‌ای و غیره هسته‌ای به این امر اضافه شده است و با شرایط زمان تغییر می‌کند. مسئله عمده این است که شما یک کشوری دارید که سیاست خارجی تهاجمی دارد که می‌تواند منطقه و هم‌چنین نظام بین‌المللی را تهدید نماید و از همین رو هم منزوی است و کشوری است با موقعیت حساس و تنها در صحنه بین‌المللی.

تلاش - فرض کنیم حکومت اسلامی از سیاست‌های تهاجمی خود دست برداشته، از حمایت تروریسم بین‌المللی و از دستیابی به سلاح‌های اتمی منصرف و به دشمنی با کشور اسرائیل هم خاتمه دهد. با همه اینها آیا فکر می‌کنید وضعیت ایران در منطقه تغییر اساسی یابد؟ به نظر نمی‌رسد مناسبات ایران با برخی از کشورهای عربی همواره دوستانه و حسنه بوده باشد. چنانچه خطر جنگ در زمان محمدرضا شاه پهلوی هم با عراق پیش آمد. حال در یک چنین وضعیتی ایران باید چه روشی را اتخاذ نماید که کشور دیگری به صرافت تهدید و تجاوز به ایران نیافتند؟

دکتر جلیلی - اگر با یک دید ناسیونالیستی به مطلب بنگریم؛ طبیعی است که اگر ایران دارای سلاح اتمی باشد به‌طور کلی می‌تواند به‌امنیت ایران کمک نماید و در این منطقه‌ای که پر از خطر است یک‌نوع دفاع امنیتی و ثبات وضعیت می‌باشد و دیگر تهدیدی متوجه ایران نخواهد شد.

مسئله هم البته در سطح بین‌المللی بدین صورت مطرح می‌شود. کشور ایران، حتی مثل پاکستان نیست. وقتی پاکستان صاحب بمب اتمی شد، همه با آن کشور مخالفت کردند به دلیل اینکه نمی‌خواستند در جنوب آسیا یک مسابقه اتمی بوجود آید. ولی کس این ایراد را نگرفت که پاکستان ممکن

تلاش - اگر مسئله از سوی اروپائیان یک بازی سیاسی در مقابل آمریکا نباشد، باید موضوع تلاش‌های جمهوری اسلامی برای دستیابی به سلاح اتمی را جدی بگیرند و یک مکانیسم دقیق و توانمند را جهت کنترل ارائه دهند. البته به پرسش در مورد این مکانیسم برخورد می‌گشت. اما قبل از این موضوع، پرسش‌هایی در زمینه نقش و اهمیت تسلیحات هسته‌ای در ایران و مرز میان واقعیت و ذهنیتی که تحت تأثیر تبلیغات جمهوری اسلامی در جامعه ایجاد شده است. از هنگام شدت‌گیری این بحران سران حکومت در داخل بشدت روی اهمیت داشتن سلاح اتمی تبلیغ کرده و آن را تا حد ضامن امنیت و ادامه بقای ملی ارتقاء داده‌اند. حال چنانچه این توافق‌ها جدی و رژیم اسلامی هم ناگزیر از تن دادن به آنها بشود، به این ترتیب ناچار می‌شود از تلاش برای دستیابی به سلاح اتمی دست بردارد. آیا این به‌معنای به‌خطر افتادن بقای ملی کشور ایران و ملت ایران است؟ با توجه به اینکه کشورهایی در منطقه وجود دارند که از داشتن سلاح اتمی برخوردار می‌باشند.

دکتر جلیلی - یک مطلب را ابتدا باید کاملاً روشن کرد. مسئله بقای ملی که در صحبت‌هایتان عنوان کردید. این را با بقای رژیم نباید مخلوط کرد. وقتی در تهران بقای ملی را مطرح می‌کنند در اصل بیشتر بقای رژیم مدنظرشان است. برای این که ایران بدون داشتن سلاح هسته‌ای تا حالا وجود داشته و

چیزی که به نظر من از لحاظ افکار عمومی ترکیه و ایران در خور توجه است؛ در ترکیه، که من مقداری آن را می‌شناسم و بارها به آنجا سفر کرده‌ام، و در میان ترک‌ها اینکه جزء پیمان ناتو باشند، مورد قبول اکثریت می‌باشد. هیچ‌کس در ترکیه نیست که بگوید عضو ناتو بودن یعنی استقلال ترکیه از بین رفته است. در ایران ما متأسفانه همیشه اینگونه فکر کرده‌ایم که اگر ایران جزء یک پیمان نظامی واقعی باشد، مقداری حاکمیت و استقلال ملی خود را از دست داده است. با این نگاه ایران همیشه خازج از پیمان‌های محکم و واقعی نظامی بوده است. کشوری تنها در صحنه بین‌المللی؛ بنابراین کشوری مثل عراق یا عربستان هم می‌توانسته به ایران دهن کجی کند یا عربستان سعودی هم فشارهایی به ایران وارد نماید. از همین‌رو ایران هم باید روزی تصمیم گیرد که آیا بطور تنها و یگانه از قابلیت نظامی و اقتصادی و سیاسی برخوردار است که در برابر خطرهایی که در منطقه وجود دارد، ایستادگی کند یا باید راهی مثل ترکیه انتخاب نماید و به گروه کشورهای دیگر نزدیک شود، با آنها همکاری داشته و پیمان نظامی واقعی ببندد. این حالت بینابینی است که موقعیت ما را با ترکیه متفاوت می‌کند.

تلاش - به این ترتیب از نظر شما؛ باید از یک طرف سیاست فعال صلح‌طلبانه در منطقه و از طرف دیگر و به موازات آن اتحادهای استراتژیک و نظامی با برخی از کشورها منطقه - با توجه به اعتمادی که به دولت آینده ایران به‌وجود خواهد آمد - صورت گیرد. اگر شما بخواهید متحدان استراتژیک ایران را در منطقه نام ببرید، این نام‌ها شامل کدام کشورها خواهد شد؟

دکتر جلیلی - در منطقه خاورمیانه از لحاظ جمعیت سه کشور مهم و یک کشور با اهمیت هم از نظر نظامی و سیاست‌های بین‌المللی حضور دارند. کشورهای مهم از لحاظ جمعیتی ترکیه، ایران و مصر هستند. بنابراین اگر این سه کشور با یکدیگر همکاری کنند، بیش از سه چهارم خاورمیانه را از نظر قدرت جمعیت می‌توانند کنترل نمایند. ضمناً اسرائیل در منطقه است که یکنوع متحد طبیعی ایران می‌باشد، زیرا تهدیداتی که ممکن است متوجه ایران باشد از سمت گروه کشورهای صورت می‌گیرد که بطور کلی مشکلاتی با اسرائیل دارند. تا مسائل اعراب و اسرائیل حل شود که متأسفانه به نظر می‌رسد در آینده نزدیک نخواهد بود، هم اسرائیل می‌توان نوعی کمک برای ایران باشد و در سطح بین‌المللی هم ایران می‌تواند با کشورهای اروپایی همکاری کند. البته این‌ها همه بستگی به نوع نظام آینده ایران خواهد داشت. اگر نظام آینده ایران دموکراتیک باشد به نظر من راه حل قضا یا این است که با کشورهای دموکراتیک همکاری نماید حداقل از نظر امنیتی. مثلاً ایران نمی‌تواند روی چین یا کشور قدرتمند غیر دموکراتیک که در آسیا قرار دارد حساب کند. بنابراین همکاری با کشورهای دموکراتیک می‌تواند زمینه‌ای را فراهم کند که با شرایط روزی که در آینده پیش خواهد نمی‌توان از هم‌اکنون آن را پیش‌بینی کرد، تا آن زمان ایران بتواند دوستانی در منطقه و سطح بین‌المللی برای خود پیدا کند. بطور خلاصه بگویم از نظر ژئوپولیتیک در آینده، ایران باید دو نکته را در نظر بگیرد. اول اینکه باید جامعه‌ای باز باشد. برای اینکه کشوری ترانزیتی و کشوری است که برای حمل و نقل بین‌المللی و ارتباطات بین‌المللی اساسی می‌باشد. ایران باید از این موقعیت استفاده نماید. پس باید باز باشد. دومین کاری که باید انجام دهد؛ دوستیابی و پیدا کردن متحدین طبیعی است. در مورد تنها بودن در صحنه بین‌المللی، بطور نمونه برایتان بگویم در جلسات سازمان ملل که شرکت میکنید در راهروها تنها گروهی که همیشه تنها و منزوی و بعنوان

است با این سلاح هسته‌ای مثلاً ایران یا عربستان را مورد تهدید قرار دهد. ولی ایران دارای یک سیاست تهاجمی است و در منطقه در لبنان و دیگر کشورهای عربی نیروهای هستند که وابسته به جمهوری اسلامی هستند و برای رژیم اسلامی کار می‌کنند و دنبال منافعی هستند که اصلاً به منافع ملی ایران نزدیک نیست و فقط به منافع ایدئولوژیک رژیم نزدیک می‌باشد. بنابراین چنانچه ایران در یک شرایط عادی دارای حکومت دموکراتیک و معقول باشد، البته می‌تواند داشتن سلاح اتمی یک راه‌حل برای مشکل امنیتی‌اش باشد. ولی راه‌های دیگری هم برای تأمین امنیت کشور ایران وجود دارد. اگر ما به ژئوپولیتیک ایران نگاه کنیم، ایران از نظر ژئوپولیتیک کشوری است به مثابه یک چهارراه بین مناطق مختلف. بین آسیای جنوبی و آسیای مرکزی و بین خاورمیانه، بین بحر خزر و خلیج فارس و غیره. بنابراین ایران کشوری است که با این شرایط ژئوپولیتیک باید نقش میانجی را داشته باشد. کشوری باید باشد که نه اشکالات بلکه تفاهم بین کشورهای پیرامون خود و همسایگانش را ایجاد نماید. کشوری باید باشد که برنامه‌های دیپلماتیک آن بینابین کشورهای دیگر قرار گیرد و راه‌حلی را در جهت حل مشکلات دیگران فراهم نماید و به این وسیله اعتماد بین‌المللی را هم از طرف کشورهای عربی و هم از طرف همسایه‌های غیر عربی جلب نماید. از همین‌رو داشتن سلاح هسته‌ای برای امنیت ایران الزامی نیست. ولی مشکل ایران امروز دو مسئله می‌باشد؛ یکی این که برنامه‌های سلاح هسته‌ای را پنهان از دید جامعه بین‌المللی پیش می‌برد و دوم این که حکومتی در ایران وجود دارد که برای خود وظائف انقلابی و ایدئولوژیک قائل بوده و می‌تواند نظم منطقه و هم‌چنین نظام بین‌الملل را تهدید نماید.

تلاش - اجازه دهید از نظر مناسبات و روابط در منطقه خاورمیانه، مقایسه‌ای میان ایران و ترکیه - به دلیل وجود شباهت‌هایی - انجام دهیم. ترکیه نیز مانند ایران کشوری است با اکثریت مسلمان نشین و غیرعرب، اما برخلاف ایران با همگرایی چشمگیر با غرب و متحد استراتژیک اسرائیل. با وجود این، این کشور از سوی کشورهای عرب مسلمان که در وضعیت جنگ با اسرائیل قرار دارند، با نگاه‌های تهدیدآمیز نگریسته نمی‌شود. برخلاف ترکیه، ایران غیرعربی با حکومت اسلامی که در دشمنی با اسرائیل حتی از بعضی از کشورهای عربی مواضع و سیاست عملی تندتری دارد، دائماً از سوی حکومت‌های عرب با تهدید منافع و حتا مرزها مواجه است. آیا اتخاذ سیاست و روش‌های دیپلماتیکی نظیر ترکیه امنیت کشور و ملت ما را تأمین خواهند نمود.

دکتر جلیلی - فرق عمده ایران و ترکیه در مورد امنیت این است که ترکیه کشوری است که از سال‌های ۵۰ یعنی بیش از ۵۰ سال جزء پیمان ناتو می‌باشد. کشوری است که وابسته به یک پیمان واقعی است و می‌شود گفت تنها پیمان نظامی واقعی که اهمیت در دنیا دارد، پیمان نظامی ناتو می‌باشد و در گذشته هم همین‌طور بوده است. بنابراین می‌توان گفت ترکیه، پشت‌اش از نظر حمایت بین‌المللی محکم است. یعنی هر کشوری که به ترکیه حمله کند، مثل این است که به کشورهای ناتو حمله کرده است. بنابراین همسایه‌ها پیش از آنکه خطری برای ترکیه ایجاد نمایند، باید فکر کنند که چه پیامدهای بدی به ارمغان خواهند آورد. برای این که ترکیه تنها نیست. ولی ایران هرگز این راه را دنبال نکرده است. ایران شاید این شهامت را نداشته - چه در گذشته و چه در حال حاضر - ریسک عضویت در یک پیمان نظامی واقعی را بپذیرد. این مورد تاریخی کاملاً متفاوتی است با ترکیه.

که من مدافع تمامیت ارضی ایران هستم یا من طرفدار قدرتمند بودن ایران هستم بنابراین از من حمایت کنید. و برای خودش موقعیتی را بوجود آورد. بنابراین این امر هم مقداری تظاهر می‌باشد و مقداری هم این گوناگونی مواضع نمایانگر اختلافات واقعی است که در درون رژیم وجود دارد. ضمناً از نظر بین‌المللی هم می‌توان از این قضیه بهره‌برداری کرد. می‌توان گفت که دولت فعلی و مقامات مسئول فعلی می‌توانند این اختلافات را در افکار عمومی و در مذاکرات با غربیان به رخ بکشند که ببینید اگر با ما توافق صورت نگیرد و زودتر به توافق نرسیم، جناح دیگری که در ایران از ما تندتر هستند، فشار خواهند آورد به افکار عمومی ایران و... خلاصه ما محدودیت‌هایی داریم بنابراین حرف‌های ما را بپذیرید و زودتر قرارداد را امضاء کنید و غیره. این‌ها هم در مذاکرات بین‌المللی می‌توانند تأثیر داشته باشند و مقامات ایران هم مثل همه مقامات کشورهای دیگر از این مسائل برای پیشبرد مذاکرات به نفع خود استفاده می‌کنند.

تلاش - البته به این بحث ما بیشتر از زاویه امنیت ایران و بیرون از منافع حکومت نگاه می‌کنیم. سعی می‌کنیم مسئله را از دید کشورهای بی‌بیم که از سوی ایران احساس عدم امنیت می‌کنند و ممکن است برای ما خطرناک شوند. طبعاً بازی بسیار خطرناکی است.

حال فرض کنیم که این اختلافات جدی باشند. اساساً چه تضمینی وجود دارد که قراردادهایی که امروز تحت این شرایط بسته می‌شوند و جناح‌های دیگری که با این قراردادها موافق نیستند، خود را در مقابل این قراردادها متعهد بدانند و کار خودشان را پنهانی و با شیوه‌های دیگری از پیش نبرند؟

دکتر جلیلی - تضمین زیادی وجود ندارد. اروپائیان هم این مطالب را می‌دانند ولی نمی‌خواهند بدان توجه داشته باشند. بعنوان نمونه وقتی آقای خاتمی انتخاب شد، در اروپا و میان مسئولین و متخصصین سیاست‌های خاورمیانه و سایت‌های ایران این نظر پیش آمد که فصل جدیدی در ایران آغاز شده دیگر رفرمیست‌ها برسر کار آمده‌اند و بنابراین تدریجاً بسوی یک دموکراسی اسلامی می‌رویم. اروپا نیز سیاست حمایت از دموکراتیزه شدن ایران را در پیش گرفت. سال‌ها طول کشید تا اروپائیان متوجه این بشوند؛ دموکراسی اسلامی نه دموکراسی است و نه دموکراسی واقعاً هدف عمده آقای خاتمی و دوستان ایشان هست. بعنوان نمونه در سال ۲۰۰۱ من کتابی در پاریس منتشر کردم با عنوان *Ilostin de Reform*. این کتاب بعد از آن که منتشر شد چند جلسه داشتیم با دوستانی که به این مسائل علاقمند هستند. تنها کسانی که حرف‌های من را قبول نداشتند اروپائیان بودند. آنهایی که از ایران آمده بودند یا ایرانیان و یا آنهایی که به مسائل ایران خیلی آشنا بودند حرف‌های من را قبول داشتند. اروپائیان آن موقع می‌گفتند؛ شما زیاده‌روی می‌کنید شما بدبین هستید. و آقای خاتمی یک دموکرات است. و فرقی با سوسیال‌دموکرات‌های اروپا در این است که فقط ایشان عمده دارد و ما نداریم. از این حرف‌ها.

اروپائیان به نظرات من مقداری بدبین بودند. البته هم‌اکنون خود به این نتیجه رسیده‌اند که اینها تظاهر بوده و واقعاً رفرم و رفرمی در ایران صورت نگرفته است. خوب این مسائل موثر است. بازم امروز صحبت است که آقای روحانی که مسئول این مذاکرات است آدمی "ژتالی" است. آدمی است که می‌خندد، آدمی است که گوش شنوا دارد و... بنابراین باید با ایشان کنار آمد تا یکسال یا شش‌ماه دیگر ثابت شود که حرف‌های روحانی هم با آقای خامنه‌ای هیچ فرقی نداشته است. نمی‌دانم نمی‌خواهند بفهمند و یا

فرد می‌باشد و دیپلمات‌های دیگر با آنها گفتگو نمی‌کنند و تنها همیشه در گوشه‌ای هستند، نمایندگان جمهوری اسلامی می‌باشند و این خود بطور سمبلیک نشان می‌دهد که چقدر این کشور در صحنه بین‌المللی تنهاست. در منطقه خاورمیانه هم همینگونه است. اجازه دهید داستان دیگری را برایتان تعریف کنم. من چندی پیش در تاشکند در ازبکستان بودم. جلسه‌ای بود با چند تن از متخصصین آسیای مرکزی، یکی از آنها که در تاشکند زندگی می‌کرد دیپلماتی فرانسوی بود که همسرش ایرانی است. ایشان می‌گفت من دلم به حال مملکت شما می‌سوزد چرا که مطالب عمده در مورد آسیای مرکزی بین دیپلمات‌ها در دیدارهای خصوصی و میهمانی‌های خصوصی حل و فصل می‌شود. در این میهمانی‌ها تنها کسی که شرکت نمی‌کند آقای سفیر جمهوری اسلامی است. ایشان را یا دعوت نمی‌کنند و وقتی هم که دعوت می‌شوند تشریف نمی‌آورند! بنابراین آنجائی که ما باید حضور داشته باشیم نیستیم. و این نشان می‌دهد که چقدر از نظر بین‌المللی داشتن متحد و نه فقط متحد بلکه دوست در صحنه بین‌المللی می‌تواند به یک کشور کمک نماید. حتی در مورد ترکیه نکته بسیار جالب وجود دارد. هم‌اکنون می‌دانیم که بخش بزرگ افکار عمومی جهان غرب مخالف پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا می‌باشد. ولی رهبران این کشورها موافق این امر می‌باشند آقای شیراک و صدراعظم آلمان موافق هستند علیرغم اینکه می‌دانند ۶۰ تا ۷۰ درصد جمعیت مخالف این قضیه می‌باشند. ولی همین که آقای شیراک و صدراعظم آلمان موافق این قضیه است امکان مذاکرات را بوجود می‌آورد و زمینه را تدریجاً آماده می‌کند که تحولی در افکار عمومی اروپائی بوجود آید. در سال‌های آینده ترکیه به احتمال قوی بعنوان عضو کامل در اتحادیه اروپا قرار خواهد گرفت.

تلاش - برگردیم به وضعیت داخلی خود! به هنگام حاد شدن بحران اتمی ما شاهد مواضع کاملاً متضاد و متفاوتی میان جناح‌ها، شخصیت‌ها و چهره‌های رسمی و غیر رسمی حکومت بودیم. مثلاً در مذاکرات در حالی که نمایندگان رسمی ایران روی مقاصد صلح‌آمیز در تلاش برای دستیابی تکنولوژی اتمی تکیه می‌کردند، اما از سوی برخی از جناح‌ها روی مصالح ایران در داشتن اسلحه اتمی و مقاصد نظامی انگشت گذاشته می‌شد. با این استدلال که چون کشورهای همسایه ایران و یا چون بعضی از کشورهای منطقه دارای سلاح اتمی هستند بنابراین امنیت ملی ایران حکم می‌کند که ما هم دارای این سلاح باشیم. فکر می‌کنید این اختلاف ناشی از چیست؟ آیا نمایشی است یا حاکی از اختلافات درونی جناح‌ها در رژیم است؟

دکتر جلیلی - فکر می‌کنم قدری نمایشی و قدری هم نمایانگر اختلافاتی است که بین گروه‌های مختلف اسلامی در حکومت ایران است. این گروه‌ها تعدادی در میانشان حساسیت‌های متفاوتی وجود دارد و بعضی‌ها مقداری واقع‌بین‌تر و بعضی‌ها ایده‌آلیست‌ترند. طبیعتاً مانند هر جامعه‌ای با اینکه از یک خانواده ایدئولوژیک هستند ولی حساسیت‌هایشان در مورد مسایل متفاوت است. ضمناً حکومت اسلامی بطور کلی سعی می‌کند از تمام نظرات، جنبه‌هایی را هم به سود خود مطرح نماید. مثلاً؛ مسئله اتمی شدن ایران، رسیدن به سلاح هسته‌ای و امنیت ملی و ناسیونالیسم ایران، این‌ها موضوعاتی هستند که می‌توان آن‌ها را کنار هم گذاشت و بنابراین مقداری زمینه مساعد در افکار عمومی در حمایت از سیاست گروه‌های مختلف رژیم ایجاد کرد. این هم یک نوع بازار گرمی است در رقابت‌هایی که در چارچوب رژیم وجود دارد. از آنها استفاده می‌کنند. گروه X یا گروه Y می‌تواند بگوید

صحبت از این است که گروه‌های تروریستی در بعضی مواقع دستیابی به یک نوع سلاح هسته‌ای کثیف - به قول متخصصین - در واقع سلاح هسته‌ای کوچک دستیابی پیدا می‌کنند، چطور یک کشوری که مصمم است این کار را انجام دهد، نتواند. بنابراین مسئله فقط اعتماد می‌باشد و به نظر من این اعتماد صددرصد در مورد ایران وجود ندارد چنانچه آقای البرادعی بعد از امضای توافقنامه باز هم این‌را گفتند که ما در مرحله اعتمادسازی هستیم و هنوز بدان نرسیده‌ایم.

تلاش - درحاشیه مواضع رسمی، افرادی از حکومت هر از گاهی بر نکته‌ای تکیه می‌کنند که می‌تواند از نظر کشورهای که کمترین اعتماد را به ایران دارند نگران کننده و تحریک کننده باشد، مثل آمریکا و اسرائیل. این نکته که؛ ایران به هر صورت از نظر فن‌آوری هسته‌ای آنقدر پیش رفته که دیگر برگشت‌ناپذیر است، به همین دلیل جامعه بین‌المللی ناگزیر است حق ایران را در زمینه داشتن این تکنولوژی بپذیرد. این امر از نظر شما تا کجا حقیقت و به چه اندازه یک بلف سیاسی است؟

دکتر جلیلی - پاسخ به این سؤال بسیار مشکل است. جز اینکه شما خود درگیر کار باشید. در غیر اینصورت نمی‌توانید بطور قطع به این سؤال جواب دهید. هیچ کس نیست در خارج از دایره سیاسی حکومتی ایران بتواند بطور قطعی بگوید که ایران به مرحله واقعاً حساسی رسیده یا نه. ولی مسئله‌ای که مهم است این است که چنین اقداماتی که تا حال صورت گرفته این راه را باز می‌گذارد که در فرصت مناسبی بتواند اطلاعات تکنولوژیک خود را تکمیل نماید و تدریجاً به مرحله ساختن بمب برسد. تا این حد می‌توانم به این پرسش پاسخ دهم. برای این که در قلب مسئله نیستیم. همانگونه که شما هم نیستید. ما باید مسئله را از بیرون بنگریم. برای این که واقعاً از موضوع اطلاع کامل نداریم. و مشکل است و هیچ کس دیگر هم اطلاع ندارد، به جز آن‌هایی که این کار را انجام می‌دهند. بنابراین اگر مقداری به تجربه پاکستان نگاه کنیم، این احتمال را به طور کلی نشان می‌دهد که

نمی‌فهمند که این نظام با اینکه حساسیت‌های مختلف در درونش وجود دارد، افراد مختلفی در درونش وجود دارند و ممکن است تجربیات مختلف داشته باشند و با مضامین مختلف صحبت و نظراتشان را به شیوه‌های گوناگون عنوان کنند اما همه دارای یک ایدئولوژی هستند. تمام افرادی که در این نظام کار می‌کنند در نهایت چنانچه این ایدئولوژی در خطر باشد با هم متحد خواهند شد. ولی خوب می‌خواهند روی این تفاوت‌ها بازی کنند. برای آنها مسئله این نیست که توافقی‌های انجام شده به نتیجه می‌رسد، بلکه مسئله این است که می‌خواهند عنوان کنند فعلاً ما یک توافقی کرده‌ایم اگر به نتیجه مثبت رسید بهتر، اگر نرسید مورد دیگری را شروع می‌کنیم.

تلاش - آیا اساساً ساختاری مطمئن به لحاظ تکنیکی و اداری برای کنترل ایران و کشورهای نظیر ایران که در صدد این هستند که دست به سلاح اتمی پیدا کنند تا مقاصد سیاسی و ایدئولوژیکی خود را پیش برند، وجود دارد؟

دکتر جلیلی - بطور صددرصد غیرممکن است. ببینید؛ در مطالبی هم که عنوان می‌شود تماماً روی اعتماد تکیه می‌شود. مسئله تنها تکنیکی نیست. تکنولوژی تا حدودی می‌تواند کمک نماید. ولی کشور پهناوری مثل ایران با امکانات مالی نسبتاً زیاد می‌تواند مدت‌ها برنامه‌های خود را پنهانی ادامه دهد. همانطوریکه ۲۰ سال این کار را انجام داده است. این خود بهترین مثال است. ۲۰ سال گذشته هم آژانس وجود داشت و هم ایران داشت فعالیت خود را در این زمینه انجام می‌داد. خوب ۲۰ سال این برنامه‌ها را دنبال کرده هیچ کس هم خبر نداشته است. البته امروز سخت‌تر از گذشته خواهد بود و امکانات کمتر از گذشته. توجه بین‌المللی هم بیشتر متوجه ایران است، اینها همه درست است ولی این که بطور صددرصد یک روشی وجود داشته باشد که کاملاً و برای همیشه کنترل کند که ایران به سلاح هسته‌ای دسترسی پیدا نکند، این کار غیر ممکن است بخصوص در این سال‌های اخیر تکنولوژی هسته‌ای خیلی عادی‌تر و آسان‌تر از گذشته شده است. وقتی



جمله این نیروها معتقدند که بهرحال مسئله اساسی در ایران حقوق بشر و تلاش برای باز شدن فضای سیاسی است. بهتر است؛ بخش اقتدارگرای رژیم ایران از این زاویه تحت فشار قرار گرفته و جناح‌هایی که طرفدار اصلاحات هستند تقویت شوند. ولی تجربه نشان داده است که بدترین پیشرفت در زمینه تکنولوژی هسته‌ای و تسلیحات اتمی در همین دوره اوج جنبش اصلاحات صورت گرفته است. نظر شما در این مورد چیست؟

دکتر جلیلی - من با نظر شما کاملاً موافق هستم. بطور کلی ما همیشه مسئله سلاح هسته‌ای ایران را از جنبه بین‌المللی آن در نظر می‌گیریم. یعنی تأثیر آن در منطقه و بین‌الملل، نقش آمریکا و اروپا و غیره. ولی این مسئله بعد دیگری هم دارد و آنهم بعد داخلی آن است که ما آن را کمتر مورد توجه قرار می‌دهیم. اپوزیسیون خارج کشور هم تا جایی که من دنبال کرده‌ام زیاد به این مسئله توجه نکرده‌اند. فراموش نباید کرد که دستیابی به سلاح هسته‌ای برای نظام جمهوری اسلامی فقط اهمیت منطقه‌ای و بین‌المللی ندارد. جنبه اساسی آن اهمیت داخلی قضیه است. نه این که رژیم اسلامی می‌خواهد بمب اتمی بسازد و اگر روزی مردم در خیابان‌ها بر علیه رژیم تظاهرات کردند بر سر مردم ایران فرود آورد. نه! اما هدف این است که اولاً به مردم ایران ثابت بکنند که رژیم ایران آن‌چنان رژیمی است که توان این را دارد که سلاح هسته‌ای بسازد که حتی رژیم شاه نتوانست بسازد. بنابراین رژیمی است که نمی‌توان آن را رژیمی قرون وسطایی آخوندی قلمداد کرد. رژیمی است که ضمن این که ریشه‌های سنتی برای خود دارد و کاملاً مدرن است و به آخرین تکنولوژی جهان وارد است. و ما چنان رژیمی هستیم که از عهده این‌ها برمی‌آئیم. و شما مخالفان و مردمی که با ما مخالف هستید دیگر انتقاد نکنید برای آن که ما چنان قدرتی داریم و چنین تکنولوژی را ایجاد کرده‌ایم. این مسئله خود یک هدف داخلی عمده رژیم است که دسترسی به این توانائی نشان می‌دهد که رژیم دارای پایه‌های علمی می‌باشد و آدم‌هایی را می‌تواند به‌دور خود جمع آورد که تکنسین این کار می‌باشند و برای رژیم کار می‌کنند. بنابراین از نظر داخلی خیلی برای رژیم اهمیت دارد و گروه‌های مخالف هم بعضی اوقات این نکات را فراموش می‌کنند و خیال می‌کنند که این از نظر منافع ملی ایران خیلی مثبت است که حکومت ایران بمب اتمی داشته باشد که بعد از برکناری رژیم این بمب اتمی هم در اختیار آن‌ها قرار گیرد. این مسئله به‌این سادگی نیست.

تلاش - این امر یعنی دستیابی به سلاح اتمی چه تأثیری روی سیاست سرکوب مردم توسط حکومت اسلامی و ادامه نقض حقوق بشر دارد که همواره در این ۲۵ سال گذشته در مقابل نارضایتی‌های داخلی اتخاذ کرده است. اگر رژیم اسلامی صاحب بمب اتمی شود آیا با این امکان خود را در مقابل فشارهای بین‌المللی در زمینه نقض حقوق بشر مصون نخواهد کرد؟
دکتر جلیلی - ممکن است که این کوشش را انجام دهد. ولی به نظر من از سوی سازمان‌های بین‌المللی به لحاظ حقوق بشر و انتقاداتی که سازمان‌ها در زمینه حقوق بشر در مورد ایران دارند به نتیجه‌ای نخواهد رسید. چنانچه کشورهایی داریم مثل چین که دارای قدرت هسته‌ای نسبتاً قابل ملاحظه‌ای لاقفل در سطح آسیا و انتقادی که از لحاظ حقوق بشر در چین صورت می‌گیرد از طریق سازمان‌های مختلف به‌هیچ‌وجه از گذشته کمتر نشده است. ولی ممکن است که رژیم از این موقعیت استفاده کند که مقداری ابهام در اندیشه ایرانیان چه در داخل و چه در خارج بوجود آورد که خوب بالاخره این رژیم موفقیت‌هایی دارد و شاید وضعیت اقتصادی، وضعیت حقوق بشر چندان

ایران خیلی از این هدف دور نیست. مقداری در این زمینه در سال‌های اخیر پیشرفت کرده و به تکنولوژی‌هایی دسترسی پیدا کرده که امکانات زیادی به رژیم اسلامی می‌دهد. نمونه آن هم همین موشک‌های شهاب ۳ می‌باشد که اخیراً آزمایش کرده‌اند و این خود نشان دهنده این است که مقدار زیادی ایران می‌تواند لاقفل در این موشک‌ها که اصل آن ساخت کره شمالی است دستکاری کنند و امکانات پرتاب این موشک‌ها را خیلی زیاد بکنند و فاصله‌ای را که این‌ها طی می‌کنند زیاد شود. این خود نشان می‌دهد که ایران مقداری در زمینه تکنولوژی در پیشرفت کرده است. من خیال می‌کنم ایران در زمینه هسته‌ای هم همین پیشرفت‌ها را کرده باشد. ضمناً باید این را هم در نظر داشت که هدف اصلی و اولیه ایران این نخواهد بود که یک بمب آزمایشی منفجر کند. ولی این خواهد بود که به نزدیک‌ترین جایی برسد که بتواند بعد از آن به سلاح هسته‌ای دست یابد. مثلاً یک نمونه که وجود دارد ژاپن است. همه می‌دانند که ژاپن مخالف سلاح هسته‌ای است. و همه نیز می‌دانند که ژاپن به مرحله‌ای از نظر تکنولوژی هسته‌ای رسیده است که اگر لازم باشد در چند ماه می‌تواند به این تکنولوژی دسترسی پیدا کند. و هدف اولیه ایران هم به نظر می‌رسد که این باید باشد. نه اینکه بمب منفجر کند. اگر بخواهم بطور دیگری بگویم این است که ایران بدش نمی‌آید که حالتی داشته باشد مثل اسرائیل. که همه می‌دانند بمب اتمی دارد ولی هیچ شاهدهی نیز وجود ندارد که نشان دهد سلاح اتمی وجود دارد. برای این که هیچ انفجاری رخ نداده است.

تلاش - البته تفاوت بزرگی بین اسرائیل و رژیم امروز ایران وجود دارد. این کشور نه تحت هیچ فشار بین‌المللی داشتن این تسلیحات را پذیرفته و نه تحت هیچ فشار ناشی از جنگ، کشورهای دشمن مستقیم خود را با بمب اتم تهدید نموده است. با این که در این جنگ مشکلات عدیده‌ای برای بقای موجودیت خود در مقابل کشورهای عربی و مسلمان دارد. ولی ایران حتی آن موقع که به این حد از پیشرفت هم در زمینه تکنولوژی نرسیده بود، اسرائیل را تهدید می‌کرد که اگر داشته باشد خواهد زد.

دکتر جلیلی - صددرصد صحبت‌های شما درست است. می‌خواهم فقط بگویم که الزاماً نباید فردا رادیوها خبر دهند که بله ایران در کویر لوت یک بمب اتمی منفجر کرد. این را گمان می‌کنم انجام ندهند. برای این که فوری عکس‌العمل بین‌المللی را ایجاد خواهد نمود. ولی یک حالت بینابینی، که ایران هم می‌تواند به این تکنولوژی دسترسی پیدا کند، مثلاً از طریق گروه‌ها و بخش‌های تندرو رژیم این خبرها منتشر شوند، ضمن اینکه دولت هیچ موضع نگیرد. از این نوع کارها می‌شود پیش بینی کرد که ایران می‌تواند این کار را انجام دهد. ولی بطور کلی تکنولوژی اتمی برای آژانس بسیار مهم است. بغیر از ایران این مسئله مهم است که دسترسی به سلاح هسته‌ای واقعاً خیلی آسانتر از گذشته شده و ممکن است که لازم شود یک تجدید نظری در نظام کنترل بین‌المللی صورت گیرد و قرارداد NTP را تغییر دهند. برای این که قراردادی است که کهنه شده و بدون انطباق با پیشرفت‌هایی که در این زمینه در ۳۰ - ۴۰ سال اخیر صورت گرفته است.

تلاش - پرسش بعدی ما در مورد مواضع بخشی از نیروهای ظاهراً مخالف جمهوری اسلامی است. بعضی از گروه‌های اپوزیسیون ایران، به موازات سیاست‌های اروپا، سعی می‌کنند در هر مرحله‌ای یک جناح معتدل‌تر و معقول‌تری را پیدا کنند و روی دفاع از آن سیاست‌های خود بنا سازند. از

سواد، داشتن یک ملت اندیشمند، داشتن نهادهای دموکراتیک که مورد قبول مردم باشد و داشتن یک مشروعیت داخلی در نهایت اهمیت‌اش فوق‌العاده بیشتر از سلاح هسته‌ای یا سلاح غیرهسته‌ای است. عوامل تشکیل دهند آینده ایران را سلاح‌های هسته‌ای تعیین نمی‌کنند. یک بعد از مسئله است ولی فقط یک بعد است که اگر مبتنی بر عوامل دیگر نباشد عمدتاً کارساز نخواهد بود. فقط یک فرصت جدیدی به رژیم خواهد داد. ببینید ما ۸ سال سرگرم اصلاحات شدیم، حالا ما سرگرم اقتصاد مدل چینی هستیم، و ضمناً هم جامعه بین‌المللی را دور سلاح‌های هسته‌ای می‌گردانند. این فرصت‌های جدیدی به رژیم می‌دهد که دقت پیدا کند برای ادامه حکومتش. تنها هدف عمده رژیم بقای خود و برسر قدرت باقی ماندن است. مسائل دیگر و از جمله مسئله هسته‌ای کمکی است در این جهت.

تلاش - پس این واقعیتی است که تلاش رژیم برای دستیابی به سلاح هسته‌ای در جهت ادامه بقای خودش می‌باشد و نه امنیت، رشد و ترقی ایران و یا قدرتمندی ملت.

در حال حاضر در مورد تلاش‌های هسته‌ای، رژیم اسلامی از دو جبهه تحت فشار است. توسط نیروهای ایرانی طرفدار آزادی، ترقی، دموکراسی و حقوق بشر و از سوی افکار بین‌المللی و کشورهای خارجی و در رأس آنها آمریکا و اسرائیل. در اصل این دو جبهه به طور موازی بر این نکته تکیه دارند که نباید گذاشت؛ رژیم اسلامی صاحب بمب اتمی شود. آیا از نظر شما فشار هرچه بیشتر خارجی در ممانعت از دستیابی رژیم اسلامی به بمب اتمی عملاً به ما یاری می‌رساند با آسودگی بیشتری خواسته‌های خود را دنبال کنیم؟

دکتر جلیلی "حتماً! ولی با نظر داشتن این که هدف ایرانیان آن چیزی است که در صحبت خودتان هم بود. یعنی رشد، ترقی و پیشرفت دموکراسی و آزادی. ولی هدف حکومت‌های خارجی در درجه اول امنیت خودشان و منافع ملی خودشان است. البته اگر در ایران یک نظام دموکراتیک و معقول وجود داشته باشد این بفتح کشورهای آزادیخواه جهان خواهد بود. شکی نیست. ولی این مسئله مهم ایرانیان است. مسئله اسرائیل و آمریکا و کشورهای همسایه ما نیست. ما باید از این فرصت استفاده کنیم و از آنها کمک بگیریم و با آنها همکاری کنیم. ولی فراموش نکنیم که اگر یک روزی آنها به نفع‌اشان باشد با همین حکومت هم کنار خواهند آمد.

تلاش - آیا فکر نمی‌کنید که یکی از وظائف مهم نیروهای اپوزیسیون خارج کشور این است که دولت‌های خارجی بخصوص اروپائیان را متوجه بکنند که با وجود جمهوری اسلامی امنیت نخواهند داشت و در سایه حکومت دموکراتیک در ایران و در تمام کشورهای منطقه امنیت جهان محکم خواهد بود؟

دکتر جلیلی - صددرصد درست است و خیال می‌کنم که اکثر گروه‌های مخالف این هدف را در ۲۵ سال گذشته دنبال کرده‌اند فقط تنها چیزی که کم بوده متأسفانه گوش شنوا بوده است از طرف دوستان.



رضایت بخش نباشد اما کاری انجام داده که توجه قابل ستایش است. خوب یک مشت آخوند که از قم آمدند و رژیم را بدست گرفتند توانائی این را دارند که در برابر جهان امروز این اقدام را انجام دهند و بمب اتمی بسازند و برای ایران وسیله‌ای ایجاد نمایند که این کشور هرگز نداشته است. در طول تاریخ ایران یک قدرت نظامی نبوده و این‌ها کسانی هستند که ایران را تبدیل به قدرت نظامی خواهند کرد. این‌ها مطالبی است گفته خواهد شد بطور غیر مستقیم هم رژیم این این‌ها را افکار و اندیشه‌های عمومی وارد خواهد و حتی این کار را خواهد کرد چنانچه در حال حاضر هم چنین حالتی وجود دارد. چنانچه امروز اگر فرآیندی صورت گیرد در مورد سلاح‌های هسته‌ای و برنامه‌های هسته‌ای ایران، احتمالاً اکثریت مردم با این برنامه موافقت نمایند. ممکن است این اقدام را برنامه درستی ارزیابی نمایند به این دلیل که باعث غرور ملی ایرانیان شده و کشور را از خطر کشورهای همسایه و جهانی محفوظ نگه می‌دارد.

تلاش - چقدر این واقعیت برای افکار عمومی در ایران قابل هضم و قابل تعمق است که ایران هر چقدر هم صاحب سلاح هسته‌ای باشد بهرحال در مقابل قدرت‌های جهانی اگر بخواهند سیاست تندی در مقابل ایران اتخاذ نمایند، چندان امکان صددرصد قابل اتکائی نخواهد بود.

دکتر جلیلی - این کاملاً درست است نیروئی نخواهد بود و نیست و حتی اگر دوتا، سه‌تا و چهارتا و ده‌تا هم بمب داشته باشد. در برابر کشورهایی مثل آمریکا و روسیه و حتی چین قدرت نظامی عمده‌ای نیست. ولی همانگونه که می‌دانید؛ در مورد سلاح‌های هسته‌ای هدف استفاده از آنها نیست. هدف سلاح هسته‌ای بازدارندگی است. این است که اگر کشوری که سلاح هسته‌ای دارد قبل از اینکه به ایران حمله کند چندین بار فکر خواهد کرد و باین نتیجه خواهد رسید که اگر از این بمب استفاده کنم و بخصوص اگر وسایل پرتاب آنرا هم داشته باشم، صدهزار نفر از ساکنین این کشور را در خطر قرار داده تا قدرت نظامی آن را در یک منطقه نابود کنم بنابراین بازدارندگی سلاح هسته‌ای بدان اهمیت می‌دهد. در نهایت می‌توان گفت که سلاح هسته‌ای یک اهمیت سمبلیک دارد تا یک اهمیت نظامی و می‌دانید که با این سمبل‌ها چقدر می‌توان با افکار عمومی بازی کرد.

تلاش - حال اگر با خواست آزادی، ترقی و خواست توسعه اقتصادی و اجتماعی به همه این حوادث نگاه کنیم، باید بگوئیم تنها دستیابی به تکنولوژی هسته‌ای نشانه پیشرفته بودن کشور نیست. با وجود رژیم اسلامی و سلطه افکار عقب‌مانده و سیاست‌های تخریبی آن، امکان دستیابی به اهداف فوق چگونه ممکن خواهد بود! آیا دستیابی به تسلیحات اتمی رسیدن به این هدفها را به تعویق نخواهد انداخت؟

دکتر جلیلی - بله من صددرصد با این نظر موافق هستم. دسترسی به سلاح هسته‌ای مقداری مبارزه با رژیم را مشکل خواهد کرد. لاقلاً برای مدتی. من با نظر قبلی شما هم موافقم و آن هم این است که پیشرفت یک کشور در پیشرفت نظامی و سلاح هسته‌ای آن نیست. بدون شک پیشرفت سلاح هسته‌ای به‌هیچ‌وجه مشکل‌گشای حتی مسائل نظامی به تنهایی نیست. شما در نظر بگیرید که آمریکا با آن قدرت نظامی و بودجه نظامی که در اختیار دارد چه گرفتاری‌ها در عراق دارد. بنابراین خیلی عوامل دیگری در قدرت کشور تأثیر می‌گذارد و قدرت نظامی خیلی زود محدود بودن عملکردش را در عمل نشان می‌دهد. بنابراین داشتن یک اقتصاد سالم، داشتن یک ملت با

افزایش نامنی در عراق و ادامه عملیات انتحاری و تروریستی در این کشور، آنهم در آستانه انتخابات، نگاه پرشک و تردید سراسر جهان را به بازگشت نظم و امنیت و صلح و آرامش بعنوان پیش شرط برگزاری یک انتخابات آزاد و دموکراتیک، به این کشور دوخته است. شاید اغراق نباشد اگر گفته شود: کمتر نیرو و ملتی، به اندازه ملت ایران و بویژه آزادیخواهان واقعی میهن‌امان به وضعیت عراق بانگرانی نگرسته و بی‌صبرانه منتظر امنیت همراه با نظام سیاسی دموکراتیک و ثبات سیاسی و حفظ اتحاد و یکپارچگی این کشور، باشد. بار دیگر با آقای فرهاد یزدی در مورد امنیت ملی ایران، چشم انداز انتخابات عراق، تأثیر تحولات این کشور بر شرایط سیاسی ایران، دیپلماسی و سیاستهای نادرست حکومت اسلامی در قبال این کشور و سایر افت و خیزهای رابطه رژیم با غرب و بویژه آمریکا، مصاحبه‌ای انجام داده‌ایم که حاصل آن در اختیار خوانندگان قرار می‌گیرد.

گفتگو با فرهاد یزدی

سیاست خارجی جمهوری اسلامی و تضعیف امنیت ملی

چنین سندی را ارایه دهد با خطر جنگ داخلی و تجزیه روبروست که نه ملت عراق و نه کشورهای موثر در سرنوشت آینده عراق شامل همسایگان، خواستار آن هستند.

چون عراق کشوری نیست که دارای مرزهای تاریخی درازمدت باشد و تنها به صورت واحد سیاسی بوده که تا تبدیل آن به یک ملت، هنوز راه درازی در پیش دارد، موضوع فدرالیسم و دادن اختیارات ویژه به مناطق کردنشین، در قانون اساسی جدید بایستی با دقت حل‌الجی شود. با نقشی که کردها پس از جنگ اول خلیج فارس و بعد از آن در سقوط صدام بازی کرده‌اند، این امر حتمی است به ویژه که بنظر می‌رسد، کردها از خواست پیشین خود دال بر هزینه کردن در صد معینی از درآمد نفت منطقه کردستان در محل دست برداشته‌اند و در نتیجه تضمین بیشتری در موفقیت قانون اساسی جدید را ارایه می‌دهد. هر چند شرکت سنی‌ها در انتخابات کم‌تر از گروه‌های دیگر پیش‌بینی می‌شود، اما حقوق آنان به عنوان دومین گروه بزرگ تشکیل دهنده جمعیت باید در نظر گرفته شود. در آینده با جا افتادن دموکراسی در آن کشور و تقویت حزب‌های سیاسی که بر مبنای الویت سیاسی و اقتصادی طراحی شده‌اند، می‌توان امیدوار بود که صف بندی کنونی که بر مبنای قومی و مذهبی انجام گرفته، قدرت خود را از دست بدهند.

با تدوین قانون اساسی جدید عراق ۳ تحول اساسی برای اولین بار در آن کشور پدید خواهد آمد. نخست امید برقراری مردم‌سالاری و در نتیجه حاکمیت قانون برای اولین بار در عراق است. دومین تحول جایگزینی اقلیت سنی بوسیله اکثریت شیعه به عنوان گروه حاکم بر کشور و سومین آن کاسته شدن از «هویت عربی» واحد سیاسی عراق است.

پاسخ به بخش دوم پرسش شما بدون شک مثبت است. در جهان امروز، تمام کشورها (بجز چند استثنا) و نهادهای بین‌المللی، مشروعیت را برخاسته از اراده ملی می‌دانند. حتی کشورهای اروپایی که بشدت با حمله به عراق مخالف بودند، چون دارای نظام لیبرال دموکراسی جا افتاده هستند، بتدریج و به‌ویژه پس از انتخابات بعدی که انتخابات پارلمانی و گزینش رئیس دولت باشد، به حمایت از دولت دموکرات عراق دست خواهند زد.

تلاش _ رابطه عکس میان تثبیت پایه‌های حکومت عراق و استقرار امنیت و دموکراسی در این کشور و لرزان شدن پایه‌های رژیم اسلامی در ایران به یک باور عمومی بدل شده است. اگر چنین است پس تلاش‌های چند هفته ایران در رابطه با استقرار امنیت در عراق و موضوع کنفرانس وزرای امور خارجه کشورهای همسایه عراق در تهران با میزبانی جمهوری اسلامی را

تلاش _ به نظر می‌رسد جهان و بویژه منطقه خاورمیانه با الهتتاب بسیاری منتظر آغاز سال ۲۰۰۵ است. در کنار مسئله تشکیل دولت جدید جورج بوش و تعیین و تکلیف بحران هسته‌ای ایران موضوع انتخابات در عراق که حکومت موقت این کشور و آمریکائیان با وجود ادامه ناامنی‌ها و بمب‌گذاری‌ها روی آن پافشارند، مطرح است. آیا امکان برگزاری این انتخابات در عراق فراهم است و مردم از آن مانند افغانستان استقبال خواهند نمود؟

یزدی _ انتخابات ۳۰ ژانویه عراق برای گزینش نمایندگان مجلس موسسان است که قانون اساسی جدید عراق را تدوین خواهد کرد. قانون اساسی جدید راه را برای انتخاب مجلس قانون گذاری و گزینش رئیس حکومت مشخص خواهد کرد. بر مبنای قانون اساسی مشخص خواهد شد که گزینش رئیس حکومت با رای مستقیم مردم و یا پارلمان به انجام خواهد رسید.

مقاومت در مقابل برگزاری انتخابات شدید است و گروه‌های ذینفع که می‌دانند که امکان جلوگیری از برگزاری انتخابات بعید است، به شدت کوشش می‌کنند که انتخابات هرچه کم‌رنگ‌تر برگزار شود. در این کوشش تا مقدار زیادی موفق بوده‌اند و براساس گزارش خبرگزاری‌ها، گروه‌های مختلف سنی اشتیاقی به شرکت در انتخابات نداشته و بالاترین مقاومت در برابر نیروهای خارجی و تحولات را از خود نشان داده‌اند. در نتیجه اگر به انتخابات از دو بُعد «آزادی و مشارکت» نگاه کنیم، دست کم در بُعد مشارکت زیان دیده است. در بعد آزادی، می‌توان ادعا کرد که نه تنها حکومت موقت بلکه نیروهای نظامی آمریکا خواستار برگزاری انتخابات آزاد هستند زیرا مشروعیت آینده عراق و بهمراه آن، اعتبار آمریکا در جهان، در گرو این انتخابات است.

تلاش _ انجام این انتخابات چه پیامدهائی برای عراق خواهد داشت؟ آیا دولت برخاسته از آن از مشروعیت بیشتری نزد دولت‌های خارجی و نهادهای بین‌المللی برخوردار خواهد بود؟

یزدی _ چنانکه بارها به وسیله مفسرین مختلف اشاره شده است راه درازی برای رسیدن به مردم‌سالاری در عراق باید پیموده شود. با این حال قانون اساسی جدید عراق باید بتواند اصول دموکراسی لیبرال را در آن کشور نهادینه کند. یعنی باید بتواند اجرای حقوق بشر، آزادی‌های فردی، تساوی در مقابل قانون، استقلال دادگستری، تضمین حقوق اقلیت‌های قومی و مذهبی و تا اندازه‌ای جدایی دین از حکومت را در سرشت خود بگنجاند. اگر نتواند

باید در راستای توان بخشی امنیت ملی آن کشور باشد. دیگر هدفها در درجه دوم اهمیت قرار دارند. اگر تحولات عراق با این محک سنجیده شود، تمامی کوشش خارجی ایران در این مورد، باید در جهت حفظ یکپارچگی سرزمینی و استقرار نظام با ثبات دموکراتیک در عراق، در همسایگی ایران بگردد. در صورت احقاق چین وضعیت امنیتی ۱۶۰۰ کیلومتر مرز غربی کشور تا اندازه بسیاری زیادی تامین شده است. اما بالاترین دلمشغولی جمهوری اسلامی حفظ رژیم است که می تواند در بسیاری از مواقع به هزینه امنیت کشور انجام گیرد. بنابراین برخی از اقدامات در جهت ثبات و برخی اقدامات دیگر برای کاستن از ثبات در عراق شکل می گیرد. عملیات بی ثباتی در عراق دارای دو هدف است. نخست به تاخیر انداختن مردم سالاری و سست کردن پایه های لرزان آن در آینده و در نتیجه کاستن از جذابیت چنین بدیلی در نظر مردم ایران. دوم، درگیر کردن دراز مدت آمریکا در حوادث عراق که رژیم اسلامی آن را تضمینی در بازدارندگی از درگیری جدی آمریکا در جبهه های جدید می داند. اما رژیم متوجه است اقدامات بی ثباتی نباید به مقداری برسد که هدف دوم از بین برود.

سیاست جمهوری اسلامی در عراق بخاطر هدفهای متضاد و وجود مراکز قدرت، به ناچار پیچیده و مبهم می گردد. چون ضریب اشتباه محاسبه در مورد واکنش طرف دیگر که آمریکا باشد، بسیار بالاست، پس خطرناک است. به ویژه اگر توجه کنیم که در تاریخ چند هزارساله، ایران هیچگاه تا این اندازه در محاصره نیروهای مسلح یک کشور خارجی نبوده است و آن هم کشوری با قدرت اقتصادی صدبرابر ایران و توان نظامی مخرب بسیار بیش تر.

از بیست و دوم بهمن ۵۷ تا امروز، جمهوری اسلامی راه مبارزه علنی با آمریکا را در پیش گرفته است. البته چندین استثنا مانند مورد افغانستان وجود دارد که برای رسیدن به هدف بالاتر، راه همکاری محدود را در پیش گرفته است. دوران ریاست جمهوری خاتمی ثابت کرد که رژیم توانایی لازم برای رها کردن خود از قید و زنجیری که این سیاست بر دستهای رژیم زده را ندارد. پس با تهدید همیشگی این همسایه پرتوان روبرو است. افزون بر این امر، روای «صدور انقلاب» با وجودی که شور خود را از دست داده است، هنوز فروکش نکرده و به عنوان یکی از آمال حکومت دنبال می شود.

رژیم تصور می کند که دستیابی به جنگ افزار هسته ای کلید حل مشکل رژیم در هر دو بُعد تهاجمی و تدافعی آن است. رژیم، با تمام قوا به دنبال دستیابی به این نوع جنگ افزار خواهد بود که از یک سو امکان حمله نظامی آمریکا و اسرائیل، را بخاطر ترس از اقدامات تلافی جویانه با جنگ افزار هسته ای، به صفر می رساند و از سوی دیگر توان تهاجمی نظام را به شدت در مقابل رقبای دیگر به ویژه در خلیج فارس بالا می برد.

از نظر رهبران رژیم، کره شمالی سرمشق لازم را ارائه می دهد. به زعم آنان، اکنون که کره شمالی دارای جنگ افزار هسته ای است، امکان حمله نظامی آمریکا به آن کشور منتفی شده است. این استدلال به این امر توجه نمی کند که تا پیش از مجهز شدن کره شمالی به این نوع جنگ افزار، در شرایط عادی که کره شمالی به جنوب تجاوز نمی کرد، دلیلی برای عملیات نظامی وجود نداشت و افزون بر آن بخاطر حمایت چین و روسیه، امکان حمله نظامی به آن کشور صفر بود. اما در شرایطی که کره شمالی به چنین نوع سلاحی دست یابد، نه تنها همسایگان خود، روسیه و چین را مشوش کرده بلکه در صورت نا امیدی از اقدامات سیاسی، می تواند ژاپن و کره جنوبی دو کشور دیگر منطقه، با اقتصاد و سطح تکنیکی بسیار بالاتر را تشویق به دستیابی به چنین جنگ افزاری بنمایند. می توان ادعا کرد که رژیم کره شمالی، با

یزدی _ حکومت جمهوری اسلامی در مقابل عراق با یک مساله بنیادین روبروست. از یک سو خواستار از هم پاشی واحد سیاسی عراق و درگیری جنگ داخلی در آن سرزمین نیست. هیچ کشوری خواستار درگیری و آشوب در مرزهای خود، که آثار نامطلوب آن به سادگی می تواند به آن کشور نیز سرایت کند، نیست. هر نوع آشوب در همسایگی، فشار بر حکومت را برای جهت گیری افزایش می دهد که می تواند به سرعت به مداخله و درگیر شدن در کشور همسایه بی انجامد. از سوی دیگر، استقرار مردم سالاری در کشور عراق، خواست و امکان تحقق چنین امری در ایران را تقویت می کند. برای حکومتی که بالاترین دلمشغولی آن حفظ رژیم و نه ارتقا منافع کشور است، چنین امری تبدیل به کابوس خواهد شد.

اما استقرار دموکراسی، دستکم این تضمین را به جمهوری اسلامی (ودراین مورد به کشور ایران) می دهد که از خطر تجاوز دولت عراق به ایران، در آینده بشدت کاسته خواهد شد. در این جا باید دو تحول دیگر در عراق را که در بالا به آن اشاره شد، در نظر بگیریم. یعنی استقرار شیعی ها در جایگاه حکومت و به رسمیت شناختن کردها و مشارکت آنان در دولت عراق. تمامی این تحولات به خودی خود در جهت راستای منافع کشور ایران است و در صورت وجود دولتی که نماد خواست ملت ایران باشد، گامی بزرگ در جهت استقرار ثبات و آرامش همراه با افزایش نفوذ ایران در منطقه بحساب خواهد آمد. در هر حال این دو عامل می تواند در جهت منافع جمهوری اسلامی هم باشد.

سرگردانی جمهوری اسلامی برای اتخاذ سیاستی روشن و قاطع را عامل مهم دیگری تقویت می کند و آن وجود مراکز متعدد تصمیم گیری و سیاست گذاری در ایران است که بدون آگاهی یکدیگر سیاست های خود را، بنا به منافع، ایدئولوژی و در راستای مبارزه قدرتی که در داخل رژیم همیشه وجود داشته است، اجرا می کنند.

برآیند تمامی این نیروها، سیاست پیچیده، متزلزل، مبهم و متناقض و خطرناک جمهوری اسلامی در عراق را به وجود می آورد. از یک سو، حرکاتی در جهت ایجاد ثبات و یا دستکم، خود داری از اقداماتی که درگیری نیروهای آمریکایی را می توانست افزایش دهد، دیده می شود و از سوی دیگر، بنا به گزارش خبرگزاری ها، حرکاتی دال بر ارسال پول و اقداماتی در جهت تضعیف دولت موقت و نیروهای آمریکا در عراق است. این سیاست در بطن خود خطرناک است زیرا بر اثر اشتباه در محاسبه و یا زیاده روی یکی از مراکز قدرت، هر لحظه می تواند، به درگیری مستقیم ایران با آمریکا، هر چند هر دو کشور کوشش می کنند که از چنین امری بپرهیزند، بی انجامد.

تلاش _ بی تردید مصداق یکی از سیاست های «پیچیده، مبهم و خطرناک» جمهوری اسلامی، تلاش برای دستیابی به تسلیحات هسته ای می باشد، که بحران سختی را به عنوان پیامد به همراه آورد. به نظر شما هدف و فکر اصلی دستیابی به چنین تکنولوژی چیست؟ آیا این سیاست بخش تکمیل کننده سیاست خارجی ایدئولوژیک - تهاجمی است که جمهوری اسلامی در این ۲۵ سال آن را دنبال نموده؟

یزدی _ سیاست خارجی که اشاره شد و بیش از هر منطقه دیگر خود را در عراق به نمایش گذارده، زایده روشن نبودن موقعیت جمهوری اسلامی در مقابل تحولات آن کشور است. مهم ترین هدف سیاست خارجی یک کشور

اجتماعی که موج گسترده آن توسط بسیاری از سیاستمداران و روسای دولت‌های غربی شناخته شده است، چه جایگاه و نقشی در مذاکرات و احتمالاً توافقات دیگر کشورها بویژه ایالات متحده آمریکا با حکومت اسلامی خواهد داشت؟

یزدی _ ایران و کشورهای دموکرات پیشرفته صنعتی به طور طبیعی متحد یک دیگر هستند. یعنی، سیاست‌های کلی آنان در دراز مدت، تحت فشار منافع مشترک گسترده، و در این فرایض هم‌جهت خواهند شد. ایران به فرهنگ دموکراتیک غرب برای گسترش مردم‌سالاری و تکنولوژی غرب برای افزایش توان آموزشی و اقتصادی خود نیاز دارد. غرب به منابع انرژی موجود در ایران و کشورهای هم‌مرز ایران (زمینی و دریائی) که ۷۱ درصد ذخایر نفت و گاز جهان را دارا هستند، نیاز دارد. ایران در میان رقبا از بالاترین امکان برای تبدیل شدن به شاهراه انتقال انرژی برخوردار است. پرجمعیت‌ترین کشور حوزه خلیج فارس با درازترین ساحل است. پیش شرط ثبات در کل منطقه، ثبات در ایران است.

با تمام رقابتی که کشورهای غربی میان خود دارند، ثبات در منطقه در جهت تضمین سیلان آزاد انرژی، در جهت منافع همه است. در چند سال اخیر به جمع این کشورها، چین و کشورهای نو صنعتی دیگر که تبدیل به مصرف کننده بزرگ انرژی شده‌اند، اضافه شده‌اند و آنان نیز خواستار ثبات و آرامش در منطقه هستند. کشورهای منطقه نیز احتیاج به آرامش و ثبات دارند تا پس از بیست و پنج سال پر آشوب که مملو از جنگ (حمله شوروی به افغانستان و جنگ داخلی و بالاخره حمله آمریکا به افغانستان، جنگ ایران و عراق و دو جنگ آمریکا بر علیه عراق) و ترور و ارباب و ناامنی بوجود آورد در نتیجه تمام انرژی بجای بکارگیری در مسیر آبادانی و توسعه اقتصادی در راه مبارزه با بازده منفی چنین پیش آمدهایی صرف شد، بشتابند.

بالاترین تضمین ثبات و آرامش استقرار هرچه بیشتر مردم‌سالاری در منطقه است. مبارزات ملت ایران در ۲۵ سال گذشته، ظرفیت این جامعه را برای پذیرش چنین نظامی به نمایش گذارده است. به نظر می‌رسد که ایران امروز بستر طبیعی (بدون فشار خارجی) قوام دموکراسی باشد. غرب و نظام لیبرال دموکراسی حاکم بر آن، از تحول مردم‌سالاری در ایران استقبال کرده و از آن حمایت خواهد کرد. اما در نهایت این ملت ایران است که باید سرنوشت خود را روشن کند.

می‌توان استدلال کرد که منافع اقتصادی ناشی از همکاری با رژیم به اندازه کافی برای کشورهای غربی و به ویژه اروپا اغوا کننده باشد که ملت ایران و خواست‌های آن به فراموشی سپرده شود. اما باید توجه کرد که تناقض‌های موجود در رژیم، امری نیستند که بتوان بر آن سرپوش گذارد و در نتیجه برای غرب روشن است که این رژیم بر روی طناب بندبازی حرکت می‌کند و در بهترین حالت تنها می‌تواند تعادل خود را لحظه‌ای حفظ کند. مذاکرات گسترده و رسیدن به توافق‌های دراز مدت، با این رژیم ممکن نخواهد بود.

تلاش _ با اشاره به نکته‌ای که در پاسخ‌های پیشین خود ذکر کرده‌اید؛ یعنی تکیه بر طولانی نبودن مرزهای تاریخی کشور عراق و اینکه این کشور در اصل یک واحد سیاسی بوده و هنوز برای ارتقاء ساکنانش به یک ملت راه درازی را در پیش دارد، از این تعبیر این پرسش ناشی می‌شود که چگونه راه حل فدرالیسم که در اصل بر مبنای جدا از هم بودن و امتیازات هر چه بیشتری را برای واحدهای خودمختار طلب کردن، قرار دارد، می‌تواند در

هزینه بسیار از جیب مردمی به غایت فقیر، خطر پذیری خود را نه تنها کاهش نداده که بشدت افزایش نیز داده است.

چنین برداشتی بوسیله جمهوری اسلامی، آن رژیم را با خطر روز افزون برخورد نظامی با آمریکا روبرو کرده است. در جبهه‌گیری در مقابل کوشش جمهوری اسلامی برای دسترسی به جنگ افزار هسته‌ای، آمریکا دیگر تنها نیست. تمامی کشورهای غربی و همسایگان ایران از ترکیه گرفته تا شیخ نشین‌ها و روسیه، یاور اقدامات بازدارنده‌ای که می‌تواند شامل عملیات نظامی هم بشوند، خواهند بود.

تلاش _ رژیم اسلامی برای رفع دلمغسولی خود مبنی بر حفظ قدرت، تا کنون به گزینش هر راهی، گاه سیاست‌های تحریک‌آمیز و ماجراجویانه و گاه عقب‌نشینی‌های نیم‌بند با شرایط نامعلوم _ و هر کدام بسته به موقعیت _ تن داده به‌جز پذیرش خواست‌های مردم. در این کنش و واکنش‌ها آنچه مد نظر حکومت اسلامی است، کشاندن آمریکا پای میز مذاکره و سازش با پرداخت کمترین هزینه برای خود. با توجه با شرایط سخت آمریکا در منطقه و بویژه در عراق از یکسو و فشارهای بین‌المللی از جمله فشار اروپا بر این کشور از سوی دیگر آیا احتمال چنین سازشی می‌رود؟ در این صورت شرایط غرب و آمریکا برای چنین سازشی چیست؟

یزدی _ چنانچه در بالا اشاره شد، بالاترین اولویت سیاست خارجی هر کشور که اراده ملت بر آن حکم‌فرما باشد، در راستای امنیت ملی است. آمریکا هم از این حالت مستثنی نیست. در نتیجه نه تنها آمریکا بلکه هر کشور زنده دیگر، در جهت منافع ملی گام بر می‌دارد. آمریکا درک می‌کند که منافع درازمدت آن کشور در ایران، همبستگی با ملت ایران است نه با رژیمی که ۲۵ سال است بر لبه تیغ حرکت کرده.

اما در کوتاه مدت و برای رسیدن به هدف‌های تاکتیکی، آمریکا همیشه آماده است که با دشمنان خود به مذاکره به‌پردازد. در مورد عراق باید توجه کرد که آمریکا بشدت مایل است که هرچه بیشتر و سریع‌تر از میزان صدمات به خود و کشور عراق جلوگیری کند. ایران با نفوذی که در گروه‌های شیعی دارد، تا مقداری می‌تواند این نیاز را برآورده کند. این نیاز تا پیش از انتخابات عراق به بالاترین حد خود می‌رسد. پس اگر امکان موفقیت در مذاکرات وجود داشته باشد، من شکی ندارم که آمریکا از این امر استقبال خواهد کرد و شرکت فعالانه خواهد داشت.

تصور این که غرب و به ویژه آمریکا به یک تفاهم و توافق همه جانبه با جمهوری اسلامی برسند، بسیار کم‌رنگ‌تر از رسیدن به توافق‌های محدود و کوتاه مدت، در مورد هدف‌های مشخصی در عراق است. امکان دست یابی به توافق‌های مشخص، تا پیش از انتخابات بسیار زیاد است و پس از آن دوره از جذابیت آن برای آمریکا کاسته خواهد شد. باید توجه داشت که هرچند آمریکا مایل به هم‌یاری جمهوری اسلامی در عراق است، اما از سوی دیگر آگاه به محدودیت جمهوری اسلامی برای دست زدن به اقدامات بی‌ثباتی در آن کشور است. برای آمریکا روشن است که هرج و مرج درازمدت و همه جانبه و بالا گرفتن خطر جنگ داخلی در عراق راستای منافع رژیم ایران نیست. چون قدرت مانور هر دو کشور در عراق محدود است، مذاکرات نیز محدود به چند هدف خاص خواهد بود. مذاکرات گسترده و درباره موضوعات اساسی مورد اختلاف بین ایران و غرب، نیاز به تحولی پایه‌ای در کل رژیم دارد که چنین قابلیتی دیده نمی‌شود.

تلاش _ مبارزات مردم در داخل برای کسب آزادی و تامین حقوق فردی و

مشکل‌ترین آنان تخصیص بودجه عمرانی برای مناطق مختلف خواهد بود. در تقسیمات کشوری تخصیص منابع مالی به شدت مساله انگیز است. در مورد عراق که کشوری است تک محصول و زندگی تمامی مردم برپایه درآمد نفت قرار دارد، این مساله شدت بیشتری به خود خواهد گرفت. منطقه‌های پر درآمد، خواستار تمامی و یا دست‌کم بخش بزرگی از درآمدی است که در منطقه به دست خواهد آمد. با کاسته شدن از اهمیت منابع نفت کرکوک در آینده و افزایش اهمیت منابع نفتی در جنوب، کردهای ساکن عراق از خواست خود بر تخصیص درآمد نفتی بدست آمده از آن منطقه به کردستان عراق دست برداشته‌اند. معنای این امر احتمال افزایش خواست ساکنان جنوب عراق، برای کنترل بیشتر درآمد، در آینده خواهد بود. کانون‌های ایجاد بحران در آینده عراق کم نخواهند بود. اما این کانون‌ها همیشه وجود داشته‌اند که با زور کنترل می‌شدند و بنابراین اکنون که فرصت پیدا کرده‌اند با فشار زیاد خود را به نمایش می‌گذارند.

تلاش _ ایران برخلاف تعبیری که از عراق می‌دهید، کشوری است تاریخی که در طول تاریخ هزاران ساله خود از مشخصه یک ملت بهم‌پیوسته برخوردار بوده است.

آیا در عرض این ۲۵ سال و در سایه سیاست‌های مخرب جمهوری اسلامی مبتنی بر تبعیض و اشاعه نفاق و دشمنی، این احساس همبستگی و احساس هم‌سرنوشت بودن در میان اقوام و گروه‌های ایرانی آسیب پذیر شده است؟ و با توجه به اینکه شما در نوشته‌های خود میان امنیت ملی و احساس همبستگی و وحدت ملی همواره رابطه‌ای مستقیم و تنگاتنگ می‌بینید، این آسیب‌پذیری چه تأثیری بر بنیان‌های امنیت ملی ما خواهد داشت؟

یزدی _ من معتقدم که امنیت ملی بر سه پایه «مردم‌سالاری، اقتصاد و ارتش» بنا شده است. تقویت هر یک از پایه‌ها منجر به استحکام امنیت کشور می‌شود.

مردم‌سالاری که نظام حل مسالمت‌آمیز مسایل و رسیدن به مصالحه بجای بکار بردن زور و خشونت و برقراری حکومت قانون است، گامی لازم در جهت استواری همبستگی ملی است که در درازای تاریخ میان افراد و گروه‌های قومی و مذهبی در کشور ایجاد شده است. بهبود شرایط اقتصادی کشور که به خودی خود یک هدف نهایی است، گام لازم دیگری در جهت استواری همبستگی ملی است. همبستگی ملی، ملاطی است که در درازای زمان احساس یگانگی در سرنوشت را در میان یک ملت به وجود آورده است. چنین احساسی سپر لازم در برابر تهدیدات بالقوه و بالفعلی است که در درازای زمان، هر ملت با آن مواجه می‌گردد. تاریخ ایران و دوام سرزمینی که به آن ایران می‌نامیم، با وجودی که کشور در موارد متعدد به اشغال نیروهای خارجی درآمده و با تمام تغییرات در مرزهای آن، دلیلی بر تداوم و استحکام چنین همبستگی است. ضربه‌پذیری چنین همبستگی، بیش از آن که در مقابل نیروهای خارجی باشد، در مقابل نیروهای مخرب داخلی است که بنیاد آن را از درون متزلزل می‌کنند. در جهان امروز که در سراسر گیتی دست‌یابی به حقوق بشر و حقوق فردی و شرکت آزاد در سرنوشت کشور به رسمیت شناخته شده است، هرگونه حرکت در جهت مخالف چنین خواست‌هایی، راهی به جز تشدید اختلاف در داخل و در نتیجه کاسته شدن از همبستگی و در نهایت امنیت ملی ندارد.

در حال حاضر ما در ایران با چنین وضعی روبرو هستیم که همراه با سیاست خارجی ماجراجویانه که به نوبه خود ناشی از تناقض بین منافع کشور

عراق زاینده «احساس اشتراک در سرنوشت یگانه» شود. احساسی که راز اصلی حیات و بقای یک ملت است. فدرالیسم چگونه می‌تواند این احساس را در میان سه قطب اصلی ساکنان عراق یعنی کردها، شیعیان و عرب‌های سنی ایجاد نموده و استحکام بخشد؟

• ملت دیگر کورکورانه به دنباله وعده و وعید نخواهد رفت و از خون و خونریزی اجتناب می‌کند. حرکت به سوی دموکراسی هنگامی موفق خواهد شد که:

۱ - امکان درگیری یک جنگ داخلی بسیار ضعیف و
۲ - ملت تضمین داشته باشد که مواضع نظام آینده به طور حتم بر مبنای مردم‌سالاری بنا خواهد شد.

این دو تضمین تنها هنگامی میسر است که در تمامی دوران مبارزه، افکار عمومی شرکت مستقیم داشته باشند. به گمان من، طرح فراخوان برای رفراندوم، در این راستا ارائه شده است. این طرح گامی لازم و بسیار بلند در مسیر خواست ملت است که ناشی از درک درست طراحان آن از شرایط امروز ایران می‌باشد.

یزدی _ یکپارچگی عراق، خواست مردم عراق و تمامی قدرت‌های موثر در منطقه است. جنگ داخلی و چند پاره شدن آن کشور، برای مردم عراق مصیبت بار و جز کشتار و ویرانی و ایجاد واحدهای سیاسی متخاصم، ارمغانی همراه نخواهد آورد. در صورت اتفاق چنین وضعی، تمامی کشورهای همسایه، ناخواسته مجبور به مداخله و جبهه‌گیری خواهند شد. پای نیروهای نظامی همسایگان، مستقیم و غیر مستقیم به آن سرزمین باز خواهد شد. شرایط نا آرام، محیط را برای تغییرات در مرزهای کشورهای دیگر مانند سوریه، اردن، لبنان و شاید هم عربستان، فراهم می‌کند.

ترکیه، راه رستگاری خود را پیوستن به اتحادیه اروپا در آینده جستجو می‌کند. برای دستیابی به چنین هدفی که اصلاحات داخلی عمیقی را طلب می‌کند، نیاز به کاستن تنش در داخل و آرامش در مرزهای خود دارد. هرچند برای ترکیه، خودمختاری در منطقه کردستان عراق خوشایند نیست (امری که به هر حال به صورت دوفاکتو پس از جنگ اول آمریکا با صدام وجود داشته است)، اما بسیار مناسبتر است تا ایجاد حکومت مستقل گردد. برای کشورهای «عرب» منطقه، ایجاد قدرت‌گیری شیعی‌ها در عراق که به معنای افزایش نفوذ ایران به هزینه آنان است، و از سوی دیگر سبب تقویت خواست مشارکت بیشتر شیعه‌ها در قدرت سیاسی در داخل سرزمین آنان خواهد شد. از این نظر، به ویژه بحرین ضربه‌پذیر به نظر می‌آید. با این وجود، جنگ داخلی در عراق که پای قدرت‌های همسایه را، دیر یا زود به وسط خواهد کشید، برای آنان گزینه نامناسب‌تری خواهد بود. برای آمریکا و غرب، ثبات در منطقه اهمیت بسیار دارد و مرزها به صورت کنونی باید حفظ شوند.

به نظر می‌رسد که اکثریت بزرگ در گروه‌های اصلی عراق به این نتیجه رسیده باشند، که در نبود گزینش مناسب دیگری، یک سیستم فدرال با حقوق ویژه برای کردها، تنها راه باشد. به سخن دیگر، ایجاد یک واحد مشترک‌المنافع کم‌هزینه‌تر از دیگر الگوها خواهد بود. البته راه‌بندان‌های سیاسی و تشکیلاتی سختی در ایجاد چنین نظامی وجود دارد که یکی از

انفجاری در داخل و بدون متحد و تنها در خارج، تبدیل شده است. شدت زبونی ایران به حدی است که نجوای جدائی آذربایجان و طلب سه جزیره خلیج فارس (البته با صدای رسا) از سوی واحدهای سیاسی چند صد هزار نفری به گوش می‌رسد.

تلاش _ علی‌رغم تصویر یأس‌آوری که از موقعیت و وضعیت ایران و فرصت‌های از دست‌رفته آن ارائه می‌دهید، اما راه خروج را نیز باز و مشروط به ایجاد اراده مشترک همگانی در گزینش راه مردم‌سالاری، تقویت بنیه همه جانبه کشور و اتخاذ سیاست خارجی تنش زدا و منادی صلح می‌دانید.

رژیم اسلامی در همه این اجزای بنیادین سیاست‌گذاری، مسیری خلاف را طی کرده و نتایج شوم آن به صورت تضعیف و پس رفتی همه‌جانبه گریبان ملت را گرفته است. با وجود این رژیم، نمی‌توان دل به آیندای بهتر بست و دامنه مخالفت با آن هر روز گسترده‌تر می‌شود.

آیا به نیروهای مخالف این حکومت می‌توان امید بست و نسبت به آیندۀ کشور امیدوار بود؟ به عبارت دیگر آیا طلیعه‌ای از آن اراده مشترک را در میان آنان می‌توان دید؟

یزدی _ در این چندماهه، دموکراسی در کشورهایی به پیروزی دست یافت که امکان تصور آن تا چندی پیش بسیار مشکل بود. پرجمعیت‌ترین کشور مسلمان جهان توانست انتخابات آزاد و آرامی را برگزار کند. افغانستان در همسایگی ایران، انتخابات موقفی را انجام داد. گرجستان که بخشی از اتحاد شوروی بود، بدون بر خوردهای خشونت بار، به سوی دموکراسی گام بر می‌دارد. جمهوری دیگر شوروی، اوکراین در راه رسیدن به چنین موفقیتی است. ایران امروز، به شدت خواهان و پذیرای مردم‌سالاری است. به نظر می‌رسد که ملت ایران در راستای مبارزه صدسال گذشته و به ویژه تجربه انقلاب ۱۳۵۷ در راه آزادی و استقلال، به این باور رسیده است که یگانه راه رستگاری مردم‌سالاری و حاکمیت قانون، همراه با تمام مواهب آن مانند حقوق فردی، است. از سوی دیگر هر روزه بیشتر روشن می‌شود که رژیم فاقد مشروعیت است که بر تناقضات موجود در داخل رژیم، خواهد افزود. به این سبب، با وجودی که درآمد نفت به شدت بالا رفته است، حکومت توان مقابله با مشکلات داخلی را هر روزه از دست می‌دهد. این بستر آماده امکان تحقق خواست دموکراسی را بسیار محتمل می‌سازد.

ملت دیگر کورکورانه به دنباله وعده و وعید نخواهد رفت و از خون و خونریزی اجتناب می‌کند. حرکت به سوی دموکراسی هنگامی موفق خواهد شد که:

- ۱ - امکان درگیری یک جنگ داخلی بسیار ضعیف و
- ۲ - ملت تضمین داشته باشد که مواضع نظام آینده به طور حتم بر مبنای مردم‌سالاری بنا خواهد شد.

این دو تضمین تنها هنگامی میسر است که در تمامی دوران مبارزه، افکار عمومی شرکت مستقیم داشته باشند. به گمان من، طرح فراخوان برای رفراندوم، در این راستا ارائه شده است. این طرح گامی لازم و بسیار بلند در مسیر خواست ملت است که ناشی از درک درست طراحان آن از شرایط امروز ایران می‌باشد.

تلاش _ آقای یزدی با سپاس از شما و خسته نباشید.

و منافع رژیم (چنانکه رهبران آن برداشت می‌کنند)، است، به دفعات و به شدت به لبه پرتگاه کشانده شده‌ایم. یک مقایسه بین آنچه هستیم و آنچه می‌توانستیم باشیم، عمق فاجعه را روشن می‌کند.



با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ایران پس از دو بیست سال از تهدید مستقیم ارتش روسیه و بعدها ارتش سرخ رها شد. دوهزار کیلومتر مرز خاکی که در دوران اشغال افغانستان هزار کیلومتر دیگر به آن افزوده شده بود، به همسایگی باکشورهایی با توان ایجاد خطر بالقوه بسیار پائین‌تری، تبدیل شدند. با شکل‌گیری نوعی حکومت دموکرات در آینده در عراق، ۱۶۰۰ کیلومتر مرز باختری ایران که توسط صدام برای تجاوز به ایران مورد استفاده قرار گرفت، می‌توانست به مرزهای آرامی تبدیل شود. افغانستان با دخالت مستقیم آمریکا، دیگر کانون تهدیدی بر علیه ایران نیست. این تحولات که نقش ایران در تحقق آنان بسیار ناچیز بود، خود به خود می‌توانست امنیت کشور را به شدت افزایش دهد. ایران به سادگی به هدف‌های استراتژیک خود: نبود تهدید شدید و مستقیم نظامی بر مرزهای کشور، تبدیل به گرانی‌گاه ثبات در منطقه و دستیابی به عنوان قدرت اول در خلیج فارس. مناسب‌ترین شرایط تاریخی برای توسعه درازمدت ایران، فراهم شده بود.

اما در ۲۵ سال گذشته، همبستگی ملی ایران و در نتیجه امنیت ملی آن بشدت ضربه دیده است. سیاست خارجی که بالاترین وظیفه آن در جهت استواری امنیت ملی است، در درجه اول با در افتادن بدون منطق با آمریکا و پس از آن با دیگر کشورها و همسایگان، درست در جهت عکس وظیفه خود حرکت کرد.

ایران که می‌توانست برنده اول تحولات منطقه باشد، به کشوری با شرایط



سهم ما از سوغات کسی که همه مثلش بودیم

و روز اسم نویسی را قسمت میکند
و نمره مریضخانه را قسمت میکند
و چکمه‌های لاستیکی را قسمت میکند
و سینمای فردین را قسمت میکند...
و سهم ما را هم میدهد...

و حالا ما ملت خوشبخت، خوشبخت‌ترین ملت جهان، هر کدام سهممان را از کسی که شبیه هیچکس نبود، اما ما همه شبیهش بودیم، گرفته‌ایم و البته که خوشبختیم که هم «خون حسین» را داریم، هم سیدعلی خامنه‌ای و آیت‌الله ملاحسنی امام جمعه ارومیه و... را که بی‌تردید «الگوهای کامل انسانیت» هستند. و افزون بر آن نه تنها طبق پیشگویی شربت سیاه‌سرفه را تقسیم کردند که شربت‌شهادت را هم بی‌هیچ چشمداشتی بخشیدند.

از اشاره به آرزوهای گروه‌ها و سازمان‌هایی چون نهضت آزادی، حزب توده و مجاهدین خلق که سر در راه روحانیت شیعه داده، به پیروی از خط امام افتخار کرده و خود را فرزندان پدربزرگوار قائد اعظم نامیدند و... می‌گذریم تا چرت جاودان زائران ضریح ظلالت آشفته نشود و وقفه‌ای در ذکر و وردشان - آخرینش مخالفت با برگزاری رفراندوم و در واقع مخالفت با حق ملت ایران برای تعیین نظام سیاسی کشور - پیش نیاید.

و همانطور که بالاتر گفته شد اگر چیزهایی هست که حکایت "دست ما کوتاه و خرما بر نخیل" را تداعی می‌کند، تنها مسئولش خودمان هستیم و نه کس دیگر. در همین سه نمونه‌ای که خواندیم نه صحبتی از خرما بود و نه اینکه قرار است آنکه «صورتش از امام زمان هم روشنتر» است نردبام را هم قسمت کند. در برابر آن همه کاری که «حاجت‌الحاجات» در ام‌القرآ اسلامی انجام داده، دستکم خودمان در فکر تهیه نردبام باشیم. همانگونه که پیشتر خودمان طناب تهیه دیدیم و در چاه پریدیم.

اگرچه در آغاز، «همه با هم» - برقاعده هرکه بامش بیش برفش بیشتر - به بیرون کشیدن غول جمهوری اسلامی از بطری افتاده در ساحل سقاقت تاریخ یاری رساندیم، اما امروزه با خفقان بی‌مانند حاکم بر کشور، مسئولیت سیاسی اجتماعی عفونت تاریخی گریبانگیر پیکر جامعه‌مان تنها و تنها متوجه سردمداران جمهوری اسلامی، فارغ از جناح‌بندی‌شان، می‌باشد و آنانند که کشورمان را در باتلاق عقب ماندگی و مردم را در سیاه‌چال فقر گسترده، اعتیاد، خودفروشی و بی‌هویتی افکنده‌اند. اگر یک روی سکه‌ی جمهوری اسلامی جنایت ولایت فقیه است روی دیگر آن، جهالت اصحاب اصلاحات چه در درون و چه در برون حاکمیت و کشور است.

ما در تاریخ بیست و چند سده‌ای کشورمان دوران آشوب، ناامنی، کشتار، تسلط نیروهای بیگانه و خفتن بر لبه پرتگاه کم نداشته‌ایم ولی تاریخ

ما ملت خوشبختی هستیم. دلیل خوشبختی‌مان هم خیلی ساده است. ما خوشبخت هستیم چون به همه آن چیزهایی که «روشنفکرانمان» برای ما آرزو کرده‌اند رسیده‌ایم. حالا اگر به چیزهایی هم نرسیده‌ایم علتش یا این است که آنچیزها در لیست آرزوهای «روشنفکرانمان» قرار نداشته یا اینکه آرزوکنندگان «روشنفکر» نبوده‌اند. که البته هر دو حالت هم ربطی به بخت خوش ما از انجام آرزوهای «روشنفکرانمان» ندارد.

مگر معلم انقلاب علی شریعتی نمی‌گفت اگر خون حسین را می‌جویید در رگهای خمینی بیاید. و مگر ما نجستیم و بدان نرسیدیم؟
مگر استاد عالیقدر علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی ره ننمود و بگوشمان نخواند که «خط مشی زندگی فکری و سیاسی و اجتماعی آیت‌الله خمینی در مسیر ولایت فقیه است و مسیر ولایت فقیه دوستی و محبت و گرایش و تمایل عاطفی و احساسی و عقلی مردم به کس یا کسانی است که در کشاکش هستی الگوهای کاملی از انسانیت را عرضه کرده‌اند.» و مگر ملت ایران امروز جز ولایت فقیه چیز دیگری هم دارد؟

و مگر بانوی شعر فارسی چند سالی پیشتر از آن دو، با لطافت و ذکر جزئیات به ما مژده نداد که:

«کسی می‌آید

کسی می‌آید

کسی دیگر

کسی بهتر...

کسی که مثل هیچکس نیست...

و مثل آنکسیست که باید باشد...

و صورتش

از صورت امام زمان هم روشنتر...

و اسمش آنچنانکه مادر

در اول نماز و در آخر نماز صدایش میکند

یا قاضی‌القضات است

یا حاجت‌الحاجات است...

و میتواند کاری کند که لامپ «الله»

که سبز بود: مثل صبح سحر سبز بود.

دوباره روی آسمان مسجد فتاحیان

روشن شود...

کسی می‌آید

کسی می‌آید

کسی که در دلش با ماست، در نفسش با ماست، در صدایش با ماست...

کسی از باران، از صدای شرشر باران، از میان پچ‌پوچ گل‌های اطلسی... می‌آید

و نان را قسمت میکند

و پپسی را قسمت میکند

و باغ ملی را قسمت میکند

و شربت سیاه‌سرفه را قسمت میکند

ندارد که از تخصص او بهره‌مند شود. همین الان نیروی انسانی کارآمد با توجه به رشد جمعیت کم داریم.^۲

اما تنها دانشجویان و یا جوانان کشور نیستند که در معرض نابودی قرار گرفته‌اند. شرایط دوزخی جمهوری اسلامی دانشجو و جوان نمی‌شناسد. و نوجوانان و دانش‌آموزان نیز شرایط بهتری ندارند. طبق گفته آقای حیدر زندیه معاون آموزش و پرورش شهر تهران به ایسا خبرگزاری دانشجویان ایران « در سال ۱۳۸۲ تنها در شهر تهران ۲۸۳ دانش‌آموز اقدام به خودکشی کردند که بیشترینشان دختران دانش‌آموز بوده‌اند.^۳ » مسئول نامبرده در عین حال اعتراف می‌کند: « البته این آماری است که آموزش و پرورش شهر از آن مطلع شده است. » به عبارت دیگر اقدام به خودکشی ۲۸۳ دانش‌آموز تنها نوک کوه‌یخ ناهنجاری‌های جامعه‌ای است که مسئولانش نیز از ژرفای آن بی‌اطلاعتند چه بدلیل هیولاشی آن ناهنجاری که در بیست و شش سال حکومت اسلامی بوجود آمده و چنین ابعادی یافته است و چه بدلیل عدم علاقه و ناتوانی حکومت برای یافتن راه حل آن.

جدام جمهوری اسلامی هیچ بخشی از اندام جامعه ایرانی را از آسیب بی‌نصیب نگذاشته است. مشکل از فقر خانواده و سالیهای کودکی آغاز می‌شود و تا پایان زندگی در شکل‌های گوناگون چه بصورت فحشا و جرم و جنحه، چه بصورت عدم تغذیه مناسب و به پایان نرساندن دبستان و چه بصورت کارتن خوابی ادامه می‌یابد.^۴ "کاری اگه"" نماینده صندوق کودکان سازمان ملل متحد در ایران اعلام نموده است که « پانصد هزار کودک ایرانی زیر خط فقر روزی یک دلار و بیش از یک میلیون کودک دیگر زیر خط روزی دو دلار زندگی می‌کنند.^۵ » این دیپلمات سازمان ملل در بخش دیگری از گفتگوش با استناد به تحقیقات سازمان بین‌المللی کار اعلام می‌دارد که « چهارده درصد از کودکان ایرانی برای امرامعاش کار می‌کنند. » پیداست کودکی که برای تهیه نان و پوشاک و هزینه مسکن خود و خانواده‌اش به ناچار در سنین بین هفت تا چهارده سالگی بکار می‌پردازد، امکان آموزش اولیه حتی در حد خواندن و نوشتن را نیز از دست داده و در آینده به علت نداشتن تخصص نه تنها کمکی به کشور خود در ساختن یک جامعه مدرن و پیشرفته نمی‌تواند بکند بلکه به عنوان یک مصرف‌کننده باری نیز بر دوش اقتصاد و نظام بهداشت و بیمه‌های اجتماعی خواهد بود. و در نتیجه هزینه‌ای که برای کمک به اینگونه کسان خرج می‌شود از بودجه عمرانی و سرمایه‌گذاری کشور کاسته و بر هزینه‌های جاری می‌افزاید. اگر از جمعیت شصت و چند میلیونی ایران تنها ده میلیون نفر هفت تا چهارده سال داشته باشند، که بمراتب بیشتر است، بدین ترتیب دستکم یک میلیون و چهارصد هزار تن از آنان از آموزش محرومند و با افزایش جمعیت - که بیشتر از سوی قشرهای کم سواد و در پی آن کم درآمد جامعه صورت می‌گیرد - درصد کودکان کارگر هم رو به افزایش دارد. کودکان کشورمان تنها در روستاها و کارگاه‌های دورافتاده بکار گمارده نمی‌شوند که گمان کنیم از چشم دولت اسلامی بدور مانده است. وقتی یک سازمان دولتی چون شهرداری تهران از کودکان سیزده ساله برای جمع‌آوری زباله بهره‌کشی می‌کند از بخش خصوصی چه انتظاری می‌توان داشت؟ مهرانگیز کار حقوقدان مبارز در گفتگو با رادیو فردا می‌گوید: « کارفرمایانی که کودکان زیر ۱۵ سال را بکار می‌گیرند مجرمند و دادستان باید به نیابت از جامعه برای این کودکان احقاق حق کند. طبق مقررات کار برای کودکان تا ۱۵ سالگی ممنوع است، اما سازمان یا نهاد خاصی برای رسیدگی به این مسائلی وجود ندارد.^۶ »

سرزمین‌های دور و برمان نیز در آن دوران کارنامه چندان بهتری ارائه نمی‌کند. اگر دولت شاه سلطان حسین صفوی به منجلا ب غفلت و فساد درغلتیده بود در همسایگی ما حکومت هند نیز وضع چندان بهتری نداشت و اگر کفتار خشونت آدمخواران دربار صفوی حتا اندیشه را می‌جوید، دندان همتایانشان در قسطنطنیه کندتر نبود و سربازان محمودافغان نیز کالای بهتری در نقش جهان عرضه نکردند. و اگر زمانی نداشتن توپخانه سبب شکست ما در چالدران گردیده بود، زمانی دیگر شتران آتش بر پشت اردوی نادر از پس فیلان فریه لشگر محمدشاه مغول برآمدند. آنچه امروزمان را با هر زمان دیگر غیرمقایسه ساخته و هراسانمان می‌سازد، سرعت پیشرفت کشورهای دیگری است که تا همین سی سال پیش شانه بشانه هم پیش می‌رفتیم. تنها اشاره به انبوه تولیدات کشاورزی، صنعتی و خدمات نرم‌افزاری هندوستان، امکانات اقتصادی و پیشرفت پرشی ترکیه و بهشت تجاری - گردشی شیخ‌نشین‌های حاشیه جنوبی خلیج فارس باید که خواب در چشم ترمان بشکند اگر که در خانه هنوز کسی باشد. خانهای که دخترانش را حراج می‌کنند، پسرانش مواد می‌زنند، دانش‌آموزانش خودکشی می‌کنند، مردانش کارتن خوابند، فرهیختگانش کاروان کاروان بار دانایی به کانادا می‌برند، پدرانش دختران خود را آزار جنسی می‌دهند و آقاهاگانش هرویین وارد می‌کنند.

شرایط امروز بگونه‌ای است که چنانچه جامعه ایرانی نتواند در یکی دو سال آینده گردن خود را از شر طناب رژیم اسلامی رها سازد واژه بی‌آینده که تنها براننده مردگان نهاده در گور است، وصف مناسب ما خواهد گشت. شرایط ناگواری که به همت نظام جمهوری اسلامی در آن دست‌وپا می‌زنیم تنها واردات چندصد میلیون دلاری بنزین و برنج، یا کسر بودجه و تورم دو رقمی و اختلاس‌هایی با شمارگان نجومی نیست. آنچه میهن ما را به عرصه نابودی کشانده وضعیت اجتماعی کشورمان است. آنچه می‌سوزد تنها گاز ایران نیست و آنچه بر باد می‌رود تنها درآمدهای ارزی کشورمان نیست، این نسل آینده‌ساز ایران است که می‌سوزد و این منافع ملی ماست که چه در دریای خزر و چه در خلیج فارس بر باد می‌رود. چشم اسفندیار جامعه ایرانی نابودی نسل‌های جوان آنست، نسلی که دخترانش در بازارهای عربی به حراج گذاشته می‌شوند و پسرانش در دام اعتیاد پیش از مرگ مرده‌اند.

وقتی نسل جوان سرزمینی چنین رایگان و با بی‌مسئولیتی کامل رژیم حاکم بر آن می‌پوسد و از بین می‌رود، در واقع اساس و زندگی آن سرزمین است که می‌پوسد و از بین می‌رود. « دکتر اصلا ن ضرابی روانپزشک می‌گوید تاریخچه سوءاستفاده از مواد مخدر نشان می‌دهد که ۱۵ تا ۳۳ درصد جوانان که دست به خودکشی زده‌اند معتاد بوده‌اند و با توجه به افزایش آمار دانشجویان معتاد، دانشجویان سه برابر بیشتر از دیگران در معرض خودکشی هستند. متخصص دیگری به نام دکتر محمدحسین فرجاد آسیب‌شناس اجتماعی در این مورد می‌گوید: در چندسال اخیر متأسفانه خودکشی در بین دانشجویان زیاد شده است و استادان دانشگاه باید روی این قضیه تحقیقات بیشتری انجام دهند. به گفته وی باید به جامعه عوارض خودکشی را نشان داد، سقوط از روی پلها و طبقات بالا بدترین خودکشی است و این روزها روند بی‌معنایی پیدا کرده است. باید در کشورمان مرکزی برای مطالعات خودکشی بنا کنیم زیرا اگر دانشجو را که جامعه برای او هزینه زیادی صرف کرده است با خودکشی از دست دهیم، آسیب جدی به جامعه وارد می‌شود، آن وقت جامعه دیگری متخصصی

جذام جمهوری اسلامی
هیچ بخشی از اندام
جامعه ایرانی را از
آسیب بی‌نصیب
نگذاشته است. مشکل
از فقر خانواده و
سالهای کودکی آغاز
می‌شود و تا پایان
زندگی در شکل‌های
گونگون چه بصورت
فحشا و جرم و جنحه،
چه بصورت عدم تغذیه
مناسب و به پایان
نرساندن دبستان و چه
بصورت کارتن خوابی



کارکردن کودکان با وجود تمامی اثرهای منفی آن در امروز و فردای ایران، با اینحال بدترین پدیده اجتماعی رودرویمان نیست. سوغات آنکه لامپ سبز روی آسمان مسجد فاتحیان را آنچنان نورانی کرده است که تمامی شهر را در تاریکی فرو برده است، لحافی چهل‌پاره است. چه بسیار کودکان و بزرگسالانی که آواره‌اند و جایی برای خواب هم ندارند. کودک و نوجوانی که در خیابان و پارک‌ها می‌خوابد در معرض برخورد و درگیری با پلیدترین افراد و و بدآموزی از تبهکاران شهر خویش است. شمار این کسان آنچنان زیاد شده است که مسئولان مملکت امام زمان هم ناچار به اعتراف آن شده‌اند. مصطفی اقلیما رئیس انجمن مددکاری اجتماعی ایران گفته است: «هرشب چهارهزار دختر در خیابان‌های پایتخت شب را به صبح می‌رسانند که بسیاری از آنان مورد خشونت و آزار جنسی قرار می‌گیرند. این تعداد ارقامی است که از سوی مراجع رسمی اعلام شده است و رقم واقعی تعداد این دختران خیابان خواب مشخص نیست. تمامی این دختران همانند سایر آسیب‌های اجتماعی زاینده پدیده فقر هستند.» این مددکار اجتماعی با اشاره به این که خشونت در جامعه به یک فرهنگ تبدیل شده است، ادامه داده است که «در ایران آمار آزار جنسی دختران توسط پدر خود بالا است و زمانی نیز که از این پدران در مورد علت آزار رساندن به دخترشان سوال می‌شود اغلب عنوان می‌کنند که چون دخترشان است و حق مالکیت بر آنها دارند.» مطلب مهم در سخنان این فرد مسئول، نه شمار دخترانی است که در خیابان می‌خوانند، نه آزار جنسی پدران به دخترانشان. آنچه باید از آن ترسید فرهنگ خشونت است که خود زاینده بسیاری ناهنجاری‌ها و روابط ناسالم در جامعه است. وجود چنین فرهنگی در درجه نخست به معنای مرگ بسیاری از جنبه‌های دیگر فرهنگی جامعه ایرانی است منجمله همدردی، یاری و مهربانی. دیگر صحبت اینک آنکه

می‌بینیم که بی‌اعتنایی رژیم اسلامی تنها به همین مساله کارکردن کودکان ایرانی، چه ضربه هولناکی بر آینده ایران در مورد داشتن کسان با تخصص، میزان سرمایه‌گذاری و هزینه‌های کمک اجتماعی خواهد زد. برای شناساندن شرایطی که کودکان ایرانی در آن کار می‌کنند نیز تنها موردی به مصداق مشتق نمونه خروار کفایت می‌کند: به گزارش خبرگزاری مهر از سی کارگر نوجوان و جوان یک کارگاه کفش‌سازی در اطراف تهران پانزده نفر به بیماری فلج گرفتار شده و توانایی حرکت را از دست داده‌اند. دکتر خسرو صادق‌نیت دبیر انجمن طب کار در گفتگو با خبرنگار خبرگزاری مهر با تایید این خبر در مورد علت آن توضیح داده است که «اهمیت ندادن به طب کار در میان مسئولان وزارت بهداشت بگونه‌ای است که در سال گذشته در این کارگاه تولید کفش کار در اکبرآباد تهران به علت عدم تهویه و استنشاق ماده حلال پخش شده در فضا که ناشی از نوع چسب بکار رفته در کفش‌ها بود، پانزده نفر نوجوان فلج می‌شوند اما مسئولان در این خصوص کاری انجام نمی‌دهند. حلال این چسب مصرفی در این کارگاه بگونه‌ای است که اگر فردی یک تا دو ماه در معرض آن قرار گرفته باشد بگونه‌ای که حلال آن از راه پوست و یا تنفس وارد بدن شود می‌تواند اعصاب بدن را فلج کرده و به این ترتیب دست و پای فرد بطور کامل فلج می‌شود.» آیا این تنها مورد اتفاق افتاده در ایران بوده است؟ پاسخ آری است اگر که سنگسار، اعدام، شکنجه، تعزیر، بستن مطبوعات، و... هم تنها یکبار در نظام جمهوری اسلامی رخ داده باشد. نظامی که آقای محمد خاتمی برای حفظش ملتی را هشت سال به دم شتر دوم خرداد بست و در پی بادیه مدنی‌اش در صحرای اصلاحات از واحه اشک ریختن برای لاجوردی به واحه بی‌اعتنایی به جنبش دانشجویی ۱۸ تیر، و از واحه دست روی دست گذاشتن در جریان قتل‌های زنجیره‌ای تا واحه طلبکار ملت بودن در پی کشید.

و برنامه‌ریزی کشور و معاونت فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی برگزار شده است.

در همان گزارش که در حضور مسئولان نهادهای نامبرده و مسلمانان دوچین نمایندگان ثابت و غیرقابل تعویض مقام ولی فقیه در آن سازمانهای دولتی ارائه شده است، جدول درصد اعتیاد زنان روسپی به موادمخدر نشان می‌دهد که ۲۳ درصد پیش از روسپی‌گری و ۴۳ درصد پس از آغاز بکار به موادمخدر روی آورده‌اند. و نیز ۵۴ درصد از شوهران زنان روسپی مورد مطالعه یا معتاد بوده‌اند یا در قاچاق موادمخدر دست داشته‌اند. پژوهشگر گزارش بالا تاکید می‌کند که «ارتباط تنگاتنگ اعتیاد با روسپیگری نه تنها در این تحقیق که در تحقیقات انجام شده در سایر جوامع نیز بکرات گزارش شده است.» اگر از نقش مردان معتاد در به فحشا کشانده شدن همسرانشان چشم‌پوشی کنیم و اگر ۴۳ درصد زنان روسپی که پس از اشتغال به فحشا به سوی موادمخدر کشانده شده‌اند را هم کنار بگذاریم و اگر با خوشبینی رقم ششصد و پنجاه هزار روسپی در تهران را نیز اغراق دانسته و تنها رقم صد هزار نفر را بپذیریم، آنگاه طبق آمار تایید شده توسط دستگاههای زیر نظارت ولی فقیه بیست و سه هزار زن فقط در تهران بدلیل اعتیاد به موادمخدر به فحشا کشانده شده‌اند. اکنون ببینیم که موادمخدر چگونه به کشور راه پیدا می‌کند؟

«شایان ذکر است که در این سرزمین بسیاری از اسکله‌ها و باندهای فرودگاه‌ها بصورت اختصاصی و خارج از نظارت ماموران گمرک عمل می‌کنند و این وضعیت که قطعاً به صورت تصادفی پیش نیامده است قاچاق کالا، به ویژه موادمخدر را تسهیل می‌کند. (حیات نو ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۱) بنابراین جای تعجب نیست که در ایران در حال حاضر بدون آنکه کشت خشک‌ش صورت گیرد سالانه حداقل هشتصد تن مواد مخدر مصرف می‌شود (آسیا ۱۸ بهمن ۱۳۸۰). پیداست که این شرایط مردم و بویژه متخصصان را با این سوال مواجه کرده است که چه کسانی در درون این جامعه از اعتیاد جوانان سود می‌برند؟» پرسش مردم بدلیل ندانستن نیست. مردم می‌پرسند چون پاسخ را دارند و عبیدوار با پرسش خود آگاهی‌شان را به رخ حکومت اسلامی می‌کشاند. مهندس امرالله لطفی، نماینده کارفرمایان در هیات‌های حل اختلاف، نشانی را کمی دقیقتر می‌دهد: «براساس آمار اعلام شده از سوی دولت ۱۷ اسکله تخلیه و بارگیری در کشور وجود دارد که قابل کنترل نبوده و محل واردات بی‌رویه و سودهای بادآورده‌ای است که قسمت افرادی خاص می‌شود.» در این گفته، «قابل کنترل نبوده» حقیقت مطلب را نمی‌رساند. اگر حکومتی قادر به کنترل بخشی از مرزهای کشور نباشد در واقع کنترلی روی کشور ندارد و قادر به اعمال حاکمیت نیست. حقیقت این است که این امر قابل کنترل هست ولی به هر دلیل سیاسی، اقتصادی - مافیایی «خواست کنترل» وجود ندارد و در بهترین صورت خرید شده است. آیا نیازی هست که نام سردستانگان مافیای بازار و روحانیت را ردیف کنیم؟ پس بجای آنکه پرتقال فروش را پیدا کنیم یا در پی خانی باشیم که شوری آش را فهمیده است نگاهی به بخشی از شهر تهران بیفکنیم که در قاعده می‌باید ویرترین حکومت اسلامی باشد که هست. شهری چون بهشت که به اجابت آرزوی آل احمد جنازه شیخ فضل‌الله نوری بیرق آنست.

توصیف و نشانی‌هایی که توسط یک جامعه‌شناس در همایش ملی آسیب‌های اجتماعی نامبرده در بالا درباره محله‌ای از تهران داده می‌شود،

شعار می‌داد «رژیم پیشین گورستانها را آباد کرده است» و خودش شهروهایمان را ویران کرد، نیست. صحبت اینست که فرد ایرانی در جمهوری اسلامی دیگر انسان نیست و به یک لاشه تبدیل شده است. تاثیر این شرایط در آینده کشور ویران‌کننده‌تر از آنی است که در آغاز به ذهن می‌رسد. فرهنگ خشونت یعنی فرهنگ بی‌قانونی و فرهنگ جنگل. چند نسل باید کار کرد تا چرخهای جامعه دوباره بر مدار قانون و احترام به انسان بچرخد؟

وقتی در خانواده‌ای پدری دختر خردسال خود را آزار جنسی می‌دهد، که واژه اسلامی برای سادیسم و تجاوز است، وضعیت در کوچه و بازار را با چه عدد و واژه‌ای می‌توان بیان نمود؟ آقای مهیار داشاب عضو هیات علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی گوشه‌ای از پرده را کنار می‌زند: «تنها در سال ۲۰۰۰ در پاسخ به خواسته نماینده حقوق‌پشر در ایران، آماری در این زمینه ارایه شد که بنابر این آمار ۱۳۰۰ پرونده فحشاگری کودکان در آن زمان در قوه قضائیه مفتوح بود. اما باید برای رسیدن به آمار واقعی این تعداد را در رقم ده ضرب کرد.» رقم سیزده هزار کودک فاحشه در تهران را یک مخالف جمهوری اسلامی در رسانه‌های همگانی برون مرزی بیان نمی‌کند که آنرا به حساب مبالغه و تبلیغات سیاسی بگذاریم، بلکه فردی با نام و نشان و محل کار مشخص عنوان می‌کند که هر لحظه پاسداران عصمت علوی می‌توانند بسراغش بروند و برپایه آیه «وَلِ الْمُكْذِبِينَ» زبان از قفایش درآورند. آمار سیزده هزار کودک فاحشه جدا از آنکه همان خوره‌ای است که آینده ملتمان را می‌خورد، ما را به سه مطلب دیگر می‌رساند:

نخست اینکه تنها در تهران سیزده هزار خانواده در چنان شرایط اقتصادی و فرهنگی (ضد فرهنگی) هستند که خودفروشی کودکانشان را تحمل می‌کنند. دوم اینکه چند ده سیزده‌هزاربار مرد در آن جامعه به یمن حکومت تشیع علوی بدان پستی اخلاقی سقوط کرده‌اند که با پرداخت سکه‌ای خود را با کودکی ارضا می‌کنند. کاری که هیچ حیوان دیگری از گرگ و خوک گرفته تا خرس و یابو و لاشخور با توله و کره و جوجه همنوعش نمی‌کند. در واقع اگر بجای جمهوری اسلامی، جمهوری گرگ و شغال و کفتار نصیبمان می‌شد وضعمان بهتر از امروز بود و دستکم کودکانمان امنیت بیشتری می‌داشتند.

سوم اینکه می‌توان به شمار روسپیان بزرگسال پی برد. یعنی چنین تخمین زد که در کنار این سیزده‌هزار کودک فاحشه دستکم صد و بیست هزار فاحشه بالغ وجود دارد که نمایانگر آنست که حدود ده درصد از روسپیان جامعه را کودکان تشکیل می‌دهند. اما چنین تخمینی بسیار خوشبینانه است و با واقعیت‌های جامعه آخوندزده همخوانی ندارد. نگاهی به آمار منتشره در جمهوری اسلامی دل آدمی را می‌ترکاند. در خرداد سال ۱۳۸۱ در تهران اولین همایش ملی آسیب‌های اجتماعی در ایران برگزار شد. طبق آماری که در یکی از سخنرانی‌های این همایش عرضه شد تنها دو درصد از روسپیان در سنین کودکی، و بقیه در سنین بالاتر به این کار کشیده شده‌اند. بدین ترتیب وقتی یک درصد روسپی‌های تهران شش هزار و پانصد نفر باشند شمار کل آنان رقم ششصد و پنجاه هزار نفر را تشکیل می‌دهد. و ناگفته نگذاریم که این همایش با همکاری معاونت اجتماعی وزارت کشور، معاونت اجتماعی شهرداری تهران، معاونت اجتماعی نیروی انتظامی جمهوری اسلامی، سازمان بهزیستی کشور، دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی، سازمان زندانها و اقدامات تامینی و تربیتی، معاونت اجتماعی سازمان مدیریت

«کاری اگه» نماینده صندوق
کودکان سازمان ملل متحد در
ایران اعلام نموده است که
«پانصد هزار کودک ایرانی زیر
خط فقر روزی یک دلار و بیش از
یک میلیون کودک دیگر زیر خط
روزی دو دلار زندگی می‌کنند.»
این دیپلمات سازمان ملل در
بخش دیگری از گفتگوش با
استناد به تحقیقات سازمان بین
المللی کار اعلام می‌دارد که
«چهارده درصد از کودکان ایرانی
برای امرارمعاش کار می‌کنند.»



یافت؟

دانش آموخته‌های کشور پاسخ این پرسش را نمی‌گویند، با عملشان نشان می‌دهند. «محمدتقی امان‌پور مشاور وزیر نفت در مراسم تجلیل از پژوهشگران استان مرکزی در تالار آینه اراک گفت: براساس اظهارات مسئولان وزارت علوم و تحقیقات و فن‌آوری، سالانه ۱۴۵ هزار نفر از کشور مهاجرت می‌کنند که ۱۰۵ هزار تن آنها دارای تحصیلات دانشگاهی هستند. با توجه به این که تربیت یک نیروی کارشناس حدود ۵۰۰ هزار دلار برای کشور هزینه دارد، خروج این تعداد نیروی تحصیل کرده از کشور سالانه ۵۰ میلیارد دلار از ثروت کشور را تباہ می‌سازد.»^{۱۱} صندوق بین‌المللی پول با ارائه آمار دیگری جنبه آمار مهاجرت دانش آموختگان ایرانی را نشان داده است: «ایران از نظر مهاجرت نخبگان میان ۹۱ کشور توسعه یافته و توسعه نیافته جهان در مقام اول است.»^{۱۲}

فروغ فرخزاد حق داشت وقتی شعر بالا را سرود و نوشت:

«من چقدر از همه‌ی چیزهای خوب خوشم می‌آید

من پله‌های پشت بام را جارو کرده‌ام

و شیشه‌های پنجره را هم شسته‌ام

کسی از باران، از صدای شرشر باران، از میان پیچ‌وپیچ گل‌های
 اطلسی... می‌آید.»

منتها یادش رفت که بالای شعر بنویسد: این را برای مردم کانادا و کالیفرنیا
 سروده‌ام.

زیرنویس

۱ - فروغ فرخزاد، کسی که شبیه هیچکس نیست، ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد، تهران ۱۳۷۳، صفحه ۸۰

۲ - خبرگزاری سینا، ۱۷ آبان ۱۳۸۳

۳ - خبرنگاری دانشجویان ایران، ۱ آبان ۱۳۸۳

۴ - روزنامه شرق، ۲۲ آبان ۱۳۸۳

۵ - تارنمای رادیو فردا، ۲۶ آذر ۱۳۸۳

۶ - خبرگزاری سینا، ۱۸ آذر ۱۳۸۳

۷ - شهین علیایی زند، عوامل زمینه ساز تن دادن زنان به روسپیگری، روسپیگری، کودکان خیابانی و تکدی، انجمن جامعه شناسی ایران، تهران ۱۳۸۳

۸ - همانجا،

۹ - تارنمای پیک ایران، ۲۸ آذر ۱۳۸۳

۱۰ - سعید خراطها، روسپیگری در محله غربت، روسپیگری، کودکان خیابانی و تکدی، انجمن جامعه شناسی ایران، تهران ۱۳۸۳

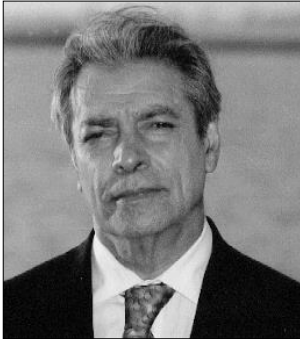
۱۱ - تارنمای پیک ایران، ۷ دی ۱۳۸۳

۱۲ - تارنمای رادیو فردا،

گرچه مختصات شهری و نقشه‌ای آن محله است، ولی مفهوم گسترده‌تری را تداعی می‌کند. این گزارش که برپایه یک پایان‌نامه دانشگاهی درباره انحرافات اجتماعی در محلات ناپهتجار شهر تهران (مورد محله غربت و پدرثانی) تدوین شده می‌گوید: «محله غربت واقع در محدوده محله خاک سفید پس از حیات بیست ساله خود با در برگیری حجم وسیعی از آسیب‌های اجتماعی و ویژگی‌های آسیب‌زایی در اسفند ۱۳۷۹ تخریب شد. در این محله دو گروه از روسپیان فعالیت می‌کردند... هسته اولیه این محله پس از اعلام نظر آیت‌الله خسروشاهی در سال ۵۸ که: «زمین مال خداست و هرکس که آن را آباد کند، صاحب آنست» با ساخت و ساز در محله خاک سفید آغاز شد. در بیان وضعیت محله غربت باید گفت که محیطی است سرشار از انحرافات و ناامنی. محیط نابسامان و آشفته‌ای که نه دارای ثبات فرهنگی متناسب ارزش‌های انسانی است و نه دارای شکل فضایی و کالبدی و بهداشت مناسب. درگیری و نزاع، چاقوکشی، زورگیری، غارت، تاراج، فحش و ناسزا، سرقت محموله، باجگیری، رشوه، سرقت، حضور اراذل و اوباش، اعتیاد، ولگردی، خریدوفروش موادمخدر و مشروبات الکلی، مزاحمت، بیماری جرایم جنسی (روسپیگری، قوادی، لواط، مساحفه، ارتباط جنسی با حیوانات و...) سیمای محله غربت را ترسیم می‌کند.»^۱ یک مقام مسئول نیروی انتظامی در گفتگویی با خبرنگار روزنامه ایران گفته است «به جرئت می‌گویم در هیچ نقطه‌ای از کشور چنین منطقه آلوده‌ای وجود ندارد». وقتی زمامداران جمهوری اسلامی همگی دروغ می‌گویند و تقیه می‌نامندش چه دلیلی دارد که یک اسپیران اسلامی تقیه نکند؟ دور کشور گشتن و اثبات اینکه آلوده‌تر از محله غربت وجود ندارد پیشکش برادران. در همان گزارش، محله پدرثانی، تالی ثانی محله غربت تصویر شده است. سری به آنجا بزنند و به این پاسخ برسند که: آیا با تخریب محله غربت مساله روسپیگری در تهران حل شده است؟

محدوده محله غربت در شرق تهران و فراتر از تهران پارس شامل خیابان کمیل، کوچه محمد هاشمی، کوچه ۲۲ بهمن، خیابان بنی‌هاشم و... بوده است. بخشی از این محوطه از شمال به خیابان طالقانی و از جنوب به خیابان شریعتی منتهی می‌شود. بدین ترتیب این نشانه‌های مکانی - جغرافیایی در عین حال نشانی تاریخی دوره‌ای از جامعه هم هست. که یکسرش به شریعتی می‌رسد و سر دیگرش به طالقانی و مابینشان هم ۲۲ بهمن است و دعای کمیل. با این کسان و اندیشه‌هاشان، آیا غیر از انحرافات و ناامنی و محیط نابسامان و آشفته‌ای که دارای ثبات فرهنگی متناسب ارزش‌های انسانی نیست به چیز دیگری جز بهشت جمهوری اسلامی می‌توان دست

داریوش همایون



صد سال کشاکش با تجدد گام‌هایی به پیش، گام‌هایی به پس

بخش اول

کردن جامعه ایرانی در گرفته است مانده شدن به آن نمونه‌ای است که در عمل پانصد سال است از پیشرفت، هر چه هم با کژروی‌های گاهگاهی فاجعه بار، بازنایستاده است و باز ایستادنی نیست زیرا تطبیق‌پذیری، گوهر آن است. مسئله ما نه جهان‌بینی‌های آخرومانی millenarian است، نه اسلام‌های گوناگون که می‌تواند «به ذات خود» هر چه هرکس دلش خواست و زورش رسید باشد؛ نه زنده کردن شکوه شاهنشاهی است، از کورش گرفته تا آریا مهر.

در دویست سال گذشته درام واقعی کشورهای جهان سوم، آن برش کران تا کران از آسیا تا افریقا تا امریکای لاتین و حتا گوشه‌هایی از اروپا، برخوردشان با پدیده تجدد یا مدرنیته بوده است. همه رویدادهای مهم تاریخ هریک از آنان این نشانه را با خود داشته است و آن را کم و بیش شکل داده است. از این کشورها خاورمیانه و جهان اسلامی بطور کلی، مورد ویژه‌ای است، زیرا در پذیرفتن و یکی شدن با موازین تجدد بیش از اندازه کند بوده است. مورد افریقا نیز بهمین گونه است و بیشتر، ولی خاورمیانه اوایل سده نوزدهم، هنگامی که ضربه واژگون کننده غرب برای نخستین بار به باروهای ذهنی و فیزیکی خورد بسیار پیشرفته‌تر و در تاریخ تمدن سابقه‌دارتر بود و بنا به فرض، برای به خود گرفتن شیوه‌های غرب صلاحیت بیشتری داشت — چنانکه در ژاپن پیش آمد.

درگیری جدی ایرانیان با تجدد از جنبش مشروطه خواهی در پایان سده نوزدهم بود. تا پیش از آن اصلاحات نظامی و اداری و آموزشی در ایران که از عباس میرزا تا امیرکبیر و سپهسالار کشید جز خراشهایی در پوسته سخت جامعه نمی‌بود. ایرانیان هنوز نمی‌توانستند عینک هزاروپنجاه ساله را از چشمان برگیرند و وقتی «گفتار» مشهور دکارت را ترجمه می‌کردند سخنانی آخوندی در دهان «حکیم فرانسوی دیکرت» می‌گذاشتند که امروز ما را به خنده می‌اندازد.

* * *

تفاوت عمده‌ای که میان مدرنیته یا تجدد با مدرنیزاسیون یا نوسازندگی است از همان آغاز یا فهمیده نشد، یا به فراموشی افتاد. مدرنیته فرایند دراز و ژرف تغییرات ریشه‌ای در فرهنگ و ارزش‌هاست؛ سیر یک جامعه «ستی» است بر راهی که اروپائیان در پنج سده گذشته از هنگام رنسانس کوییده‌اند. مراد از مدرنیته جهان‌بینی تازه‌ای است که بر پایه خردگرایی (راسیونالیسم)

بازگرداندن مسئله توسعه و تجدد به مرکز گفتمان روشنفکری ایران، چنانکه در جنبش مشروطه بود، وظیفه نسل کنونی روشنفکران ایرانی است و چپ است و ملاحظات حزبی بر نمی‌دارد. این شاید بهترین نتیجه‌ای است که می‌توانیم از بازنگری صد ساله گذشته خود بگیریم. در این صد ساله راست، توسعه و تجدد را بیشتر به مفهوم مادی و کمی (چندی) آن گرفت — که در مراحل آغازین ناگزیر است ولی باید هر چه زودتر و بیشتر به ژرفا برود — و در نوسازندگی جامعه چنانکه باید و می‌توانستیم کامیاب نشد. چپ به ایدئولوژی‌های رادیکال روی آورد و به تله بنیادگرایی اسلامی افتاد که یک جنبش ارتجاعی بر ضد تجدد است. امروز که به فرصت‌های ازدست رفته گذشته و دشواری‌های هراس انگیز اکنون و دورنمای مبهم آینده می‌نگریم بهتر در می‌یابیم که چرا روشنفکران دوران مشروطه با ذهن‌های گشاده و تر و تازه خود تاکید را همه بر تجدد و نوگرایی گذاشتند، نه بر ساختن جامعه بی طبقه توحیدی و پرولتاریائی یا بازگشت به ریشه‌های اصیل هویت ملی. آنها که در چنگال آن ریشه‌های اصیل دست و پا می‌زدند مانند فرزندان خود، در سه چهار دهه گذشته، نبودند که با چشمان خاورشناسان غربی به شگفتی‌های دنیائی که ارزش بررسی داشت نه ارزش زیستن، می‌نگریستند. آن خاورشناسان هنوز هم برای گرمی بازار خود با مومیائی‌های فرهنگی که زمانش سپری شده است همچون سرچشمه‌های زندگی رفتار می‌کنند و هر فلسفه‌گوی واپسمانده‌ای را همچون لوتر جهان اسلام چنان بزرگ می‌دارند که گوئی پاسخ پدیده زشت تروریسم اسلامی را در آموزه‌هایش دارد — هر چند کار او و مانده‌هایش اساسا توجه چنان پدیده‌هایی است. اما ما جنگل‌های استوائی نیستیم که لازم باشد بهمین حال نگهداشته شویم.

مرگ ایدئولوژی به معنی مذهب دنیائی که خدا در آن مرده بود، و بی اعتبار شدن جریان‌های فکری که انرژی دو نسل ایرانی را بهدر داد به ما کمک می‌کند که به مسئله توسعه همانگونه بنگریم که در جامعه‌های توسعه یافته عمل شد: با نگرش تجربی و عمل‌گرا، آماده برای آزمودن نیازموده و آموختن از هر که بهتر می‌داند؛ آزاد کردن فرد از زنجیرهای سیاسی و اجتماعی، آزاد کردن ذهن از چنبر باورهای بازدارنده پیشرفت؛ فراهم کردن اسباب توسعه و تکامل جسمی و ذهنی افراد. مسئله مرکزی جامعه ما بویژه در این هنگامه کشاکش فرهنگ‌ها و در گرماگرم بحثی که برای عرفیگرا

نمی‌نگریستند (در اینجا نژاد به معنی تاریخی و نه خونی می‌آید) و با خشن‌ترین شیوه‌ها در از میان بردنش کوشیدند. این میراث حمله اعراب، هنوز از خودآگاهی ملی ایران پاک نشده است. از این گذشته، ایرانیان بر خلاف دیگران، و مانند اسپانیاییان، ولی از همان نخست و نه با تاخیر هزار ساله، برگشته و جنگیده بودند، و این خود بخشی از سربلندی ملی را می‌ساخت و ساخته است. این «ایران جاودانی» به قول ایرانشناسان اروپائی، که همواره فاتحان بسیار خود را شکست داده است می‌توانست بازهم در برابر اروپا بایستد و از عهده برآید.

جملگی این مردمان در شناخت ماهیت واقعی هم‌اورد تازه کند بوده‌اند. از هنگامی که سپاهیان روس در بند قفقاز را گشودند و سپاهیان ناپلئون لشگر ممالیک را در یک نیمه روز «در برابر چهل قرن تاریخ» از میان برداشتند جهان اسلامی، خود را با نیروئی نابرابر روبرو یافت که امیدی به رسیدن به آن نمی‌توانست داشت. ترکها از سده هفدهم در نبردهای پیاپی از اروپائیان (اتریش و متحد لهستانی‌اش در اروپای مرکزی؛ پتر کبیر و کاترین بزرگ در روسیه) شکست خورده بودند ولی آن شکست‌های میدان جنگ، برایشان معنائی بیش از شکست‌هائی که در همان سده از ایرانیان می‌خوردند نمی‌داشت. پیروزی نظامی تا پیش از انقلاب صنعتی لزوماً برتری یک تمدن را بر تمدن دیگر نشان نمی‌داد؛ و میدان جنگ به پیش‌بینی ناپذیری و تاثیر بیش از اندازه عامل بخت مشهور است. آنها تا نیمه‌های سده نوزدهم رابطه میان نیروئی را که پیوسته سپاهیان‌شان را در هم می‌شکست، با تمدنی که چنان نیروئی را به جنگشان می‌فرستاد در نیافتند. ایرانیان در روسها، و مصریان در سپاه ناپلئون که صدها مهندس و نقشه‌بردار و باستان‌شناس و دانشمند علوم طبیعی همراهی‌اش می‌کردند (همان خاورشناسانی که ادوارد سعید، شهرت بی‌بنیاد تبلیغاتی‌اش را در میان چپ واپسمانده، از جمله به حملات هیستریک بر آنان وامدار بود) جلوه نظامی تمدن دیگری را دیدند که برتریش از دسترس آنان بیرون بود. عباس میرزا که تا چهار نسل بعد نیز از همه فرمانروایان قاجار پیش بود، سرگشته و به جان آمده، از فرستاده ناپلئون راز آن برتری را می‌پرسید و مصریان با محمدعلی پاشا، یک پادشاه استثنائی از روی نمونه شاهان مستبد روشنای اروپا، بی‌فاصله به تقلید آنچه از اشغالگران فرانسوی گرفته بودند پرداختند.

اروپا با لشگرها و ناوگان خود و به بویه جهانگشائی آمد. پیام تمدن آن با آهن و خون رسانده می‌شد — مانند تقریباً هر تمدن برتر دیگری در تاریخ، از جمله در آن زمانها که خود ما توانستیم — و دشمنی و ایستادگی که در توده‌ها و حکومت‌های کشورهای تجاوززده برانگیخت پرهیزناپذیر بود. برتری اروپا آشکارتر از آن بود که نادیده گرفته شود ولی خشونت نظامی و دیپلماتیک و آزمندی سیری ناپذیر اروپا، هر چه هم از پیشینیان عرب و مغول خود ملایم‌تر، باز از تحمل مسلمانان خو کرده به ستمکشی ولی با اینهمه سرفراز، در می‌گذشت. دشمنی با غرب، پیام متمدن کننده آن را نیز دربرگرفت. ایرانیان آغاز سده نوزدهم را نمی‌شد سرزنش کرد اگر ژنرال پاسکویچ برایشان جائی برای یک نابغه ادبی مانند گریبایدوف نمی‌گذاشت. ولی واکنش دشمنانه به اروپا در جامعه‌ای با دل‌های کور و ذهن‌های بسته بیش از اندازه رفت. آخوندهای جا کرده در آن دل‌ها و فرمانروای آن مغزها، تلافی شکست از پاسکویچ را در شوراندن عوام و کشتن گریبایدوف با همه مصنوعیت دیپلماتیک او جستند (سرمشقی برای آخوندهای انقلاب اسلامی که بزرگترین تظاهر دشمنی با غرب بود؛ غربی که تلافی گروگان‌گیری

عرفیگرائی (سکولاریسم) و انسانگرائی (هومانیسم) ساخته شده است. مقصود از مدرنیزاسیون شیوه تازه‌ای در سازمان دادن زندگی است؛ فرایند آوردن نهادها و زیرساخت‌های مادی و فرهنگی است که در جریان مدرنیته، و بیشتر در غرب، توسعه یافته به جامعه‌های سنتی و بنا بر تعریف، واپسمانده است. (نوسازی برای renovation مناسب‌تر است.) «جهان سومی‌ها» که تنها در دهه پنجاه چنین نامیده شدند، در زیر آبشار ابزارها و نهادها و اندیشه‌ها که بر سرشان می‌ریخت با کوزه‌های کوچک خود که تهی نیز نبود پای بر لب دریای مدرنیته نهادند و از پیش پا افتاده ترها برداشتند و تا مدت‌ها به همان قناعت کردند. در غرب مدرنیته و مدرنیزاسیون در یک فرایند تدریجی با هم رشد کردند (اختراع ساعت مکانیکی و تغییر دید کیهانشناسی انسان). در جامعه‌های سنتی واپسمانده این دو دست در دست پیش نرفته‌اند. فراموش کردن پیوند میان نوسازندگی و تجدد، میوه و درخت، برای آنان بسیار آسان بوده است.

نوسازندگی همواره بی‌دردس‌تر است و نه تنها اول می‌آید، چون به پایه‌های اعتقادی کاری ندارد، بلکه جای تجدد را نیز می‌گیرد و در بیشتر جاها بویژه جهان اسلامی به صورت خط دفاعی در برابر آن بکارگرفته می‌شود. ایران، چنانکه خواهد آمد، دراماتیک‌ترین صحنه دست و پنجه نرم کردن با این مسئله در همه پیچ و تاب‌ها و تنش‌های آن است. از هیچ جامعه‌ای نمی‌توان انتظار داشت که به آسانی و در کوتاه مدت عادت‌ها یا نظام ارزش‌ها یا سنت‌های خود را بگذارد. تغییر در هر کشور واپسمانده و جهان سومی با زور کمرشکن خارجی تحمیل شده است. ولی در کشورهای اسلامی یک عامل مقاومت دیگر هم در کار بوده است، یک احساس خود بسندگی و فضیلت ذاتی که تنها وام گرفتن از دیگران و به خدمت گرفتن آنها را اجازه می‌دهد. این احساس در میان ایرانیان بازهم نیرومندتر بوده است. آنها نه تنها به غریبان تازه به دوران رسیده، بلکه به مسلمانان دیگر نیز با احساس برتری فرهنگی و تاریخی می‌نگریستند. چه کسی در میان اینان می‌توانست به پای شکوه پیشین ایران برسد — شکوهی که خودشان جز تصویری مه‌آلود از آن نداشتند و بایست منتظر دانش پژوهی غربی بمانند. نقشی که اسلام در پیکار با تجدد داشته برای همه یکی بوده است، از ایرانیان و عرب‌ها و ترک‌ها. برای عرب‌زبانان خاورمیانه، اسلام و تاریخ کشورهای گشائی‌های عرب مهم‌ترین سرچشمه غرور جمعی است. ترک‌ها، عثمانیان تا اوایل سده بیستم، اگر چه گرویدگان به اسلام بودند، آن را به عنوان وارثان امپراتوری اسلامی — عربی، سده‌ها از آن خود ساخته بودند. بستگی ژرف آنان به اسلام از هیچ نظر از خود عربان کمتر نبود. قبایل ترکی که ایران را درنوردیدند و در آسیای صغیر بودوباش (سکونت) کردند فتح نشده بودند و — بیشتر به دست ایرانیان — اسلام آورده بودند. برای ایرانیان، منظره پیچیده‌تر بود. اسلام و نقش یگانه خود آنان در آنچه دانش و هنر اسلامی خوانده می‌شود طبعاً سرچشمه سربلندی بزرگ بوده است. با اینهمه شکوه اسلام را پیروزی خواری آور اعراب و دوران دویست ساله تیره و خونین اشغال و تاراج و ویرانگری منظم عرب که نه برای رستگاری ایرانیان، و به قصد از میان بردن نژاد و زبان و تاریخ ایران و نابود کردنش به عنوان یک ملت آمده بودند لکه دار می‌کرد. (ایران ساسانی در پایان هزار و پانصد ساله نخستین خود زیر این نام، نزدیک‌ترین ماهیت سیاسی به تعریف ملت در مفهوم پیشامدرن آن بود.) عربان، هرچه هم پوزشگران‌شان از همان آغاز گفته‌اند و می‌گویند به ایران جز به چشم یک دشمن نژادی

سنتی نگریستند. گفتمان تجدد با آن جنبش آمد و در بافتار context ایران مشروطه را از تجدد نمی‌توان جدا کرد. سران روشنفکری آن جنبش از اواخر سده نوزدهم درهای بحث را در تقریباً همه زمینه‌های یک برنامه فراگیر اصلاحات سیاسی و اجتماعی گشوده بودند و بویژه به ناسیونالیسم ایرانی جای شایسته‌اش را در پیکار برای تکان دادن جامعه پراکنده خواب آلود و در سرایشب ازهم گسیختگی داده بودند. ولی تفکر درباره تجدد در دست روشنفکرانی که محمد علی جمالزاده، یکی از خودشان، نام «برلنی‌ها» بر آنان نهاده است به دامنه و ژرفای لازم رسید. کار سیاسی _ فرهنگی آنان (از ۱۹۱۵ تا ۱۹۲۸) نه پیش از آن ماندنی داشت نه، شرمندگی نسل‌های بعدی، پس از آن از درخشش افتاد. در میان «برلنی‌ها» به پاره‌ای نامدارترین مردان سیاست و ادب ایران می‌توان برخورد: خود جمالزاده که تا میانسالی یک آتشفشان انرژی و نو آوری بود و داستان کوتاه و نخستین پژوهش اقتصادی و تکان‌نوسازندگی را به زبان فارسی داد؛ مشفق کاظمی که با «تهران مخوف» رمان اجتماعی را وارد ادبیات فارسی کرد؛ ابراهیم پورداود و محمد قزوینی که پژوهش‌های ادبی و تاریخی به شیوه اروپائی را در ایران رواج دادند؛ امین رسولزاده، از برجسته‌ترین اندیشه‌مندان اجتماعی اوایل سده بیست ایران، که در برلین نبود ولی با تقی زاده همکاری نزدیک داشت و مرانامه حزب دمکرات که با تقی زاده نوشتند پیش طرح بسیاری اصلاحات پهلوی گردید.



حسن تقی‌زاده

اما برجسته‌ترینشان حسن تقی‌زاده بود که از بزرگترین مردان همروزگار ما و نخستین نماینده سنت روشنفکر _ روزنامه نگار _ سیاستگر ایران بشمار می‌رود و نه تنها بلندترین جا را در جنبش مشروطه دارد بلکه باربسط‌ترین رهبر نخستین موج تجدد به عصر ماست. چه در پیکار مشروطه و چه در زمینه نظری تجدد، تکانی را که او به جامعه سیاسی ایران داد با کمتر کسی

دیپلمات‌هایش را با سرشکسته کردن ایران در برابر عراقی که به شمار نمی‌آمد درآورد - یکی از تلافی‌ها). این دشمنی ناچار با بهت و شیفستگی همراه بود و دودلی جامعه‌های اسلامی را بیشتر کرد. از سوئی یاد بزرگی گذشته نمی‌گذاشت به آسانی به بزرگی تازه‌ای که از هر چه پیش از خود درمی‌گذشت خو کنند و از سوی دیگر نمی‌دانستند با دست‌هایی که هم می‌کشند و می‌برند و هم بیداری و آگاهی می‌پراکنند چه کنند؟ می‌شد آن دست‌ها را هم به دندان گرفت و هم بوسید و بیشترشان تا توانستند دندان گرفتند و بیش از آنکه لازم بود بوسیدند؛ ولی یک رویکرد attitude قطعی در برابر این چالش تازه لازم می‌بود. پنجاه سالی از نخستین برخوردها با غرب برنیامد که روشن‌ترین ذهن‌ها در کشورهای اسلامی دریافتند که غرب نه تنها از هر چه تجربه کرده‌اند بسیار برتر است بلکه به صورتی، آینده و سرنوشت آنهاست. چاره‌ای که یافتند پیش گرفتن برنامه‌های نوسازندگی بود؛ نوسازندگی بی‌تجدد، مدرنیزاسیون بی‌مدرنیته، به بهای هدر دادن بسا فرصتها.

ترک‌ها به یاری دستگاه حکومتی سازمان یافته و گشودگی طولانی و ژرف‌تر خود بر اروپا در این حرکت تازه بر دیگران پیشی جستند. (درباره اهمیت یک دستگاه اداری مرتب و ارتش نیرومند در فرایند دمکراسی لیبرال و تجدد بطور کلی مبالغه نمی‌توان کرد). پیش از آنکه آتاتورک جنبش خود را برای درآوردن ترکیه به یک کشور اروپائی آغاز کند چند سده‌ای از تجدد سازمان جامعه بر روال اروپا می‌گذشت: نوآوری‌های نظامی، اصلاحات اداری، و سرانجام، "تنظیمات" از نیمه سده نوزدهم که کوششی برای قانونی کردن حکومت از روی نمونه اروپای مرکزی بود. در جهان عرب، چنانکه اشاره شد، مصر بر دیگران پیشی داشت و زیر ساخت‌های اداری و فرهنگی نوسازندگی را به آهستگی و زیر سرپرستی روزافزون فرانسویان و انگلیسها پی می‌افکند.

ایران دوران قاجار شاهد نخستین کوششها برای رسیدن به اروپا بود. پس از عباس میرزا، امیرکبیر همان برنامه مستعجل اصلاحات اداری و نظامی را با تاکید بیشتر بر زیرساخت فرهنگی دنبال کرد و دارالفنون او که نخستین دانشگاه نوین ایران است جنبش بزرگی در تالاب فرهنگی جامعه‌ای سراپا فرو رفته در نادانی بود. در اواخر پادشاهی ناصرالدین شاه، به رهبری سپهسالار، یک برنامه محدود اصلاحات از روی نمونه تنظیمات عثمانی بارها سقط شد. نوسازندگان ایران در جستجوی نمونه‌های بکار بستنی به ترکیه و بعداً ژاپن می‌نگریستند که نمونه کامل‌تری می‌نمود، مگر آنکه دور دست بود و کسی چیز زیادی از آن نمی‌دانست؛ ترکیه سرمشق بهتری بدست می‌داد. اما آنچه در جهان عرب می‌گذشت برای ایرانیان چندان باربسط نمی‌نمود. اعراب مستقل نبودند چنانکه ایران در تاریک‌ترین ساعت‌هایش نیز دست کم در نام مانده بود؛ و با آنکه اندیشه‌های روشنفکران ترقیخواه عرب در زمینه واپسماندگی جامعه‌های شرقی با آنکه در زمینه‌های واپسماندگی خاورزمین و اصلاح دینی و آزادی زنان و باززائی فرهنگی و جدائی دین از سیاست توجه روشنفکران ایرانی را جلب می‌کرد ولی میدان عمل در ترکیه بود و روشنفکران ترک بر خلاف هم‌تایان عرب خود در پی درآوردن تجدد از دل اسلام نبودند.

درگیری جدی با تمدن تازه به نویسندگان و سیاستگران جنبش مشروطه خواهی برمی‌گردد. آن روشنفکران بودند که در برخورد با غرب، با برتری فرهنگی انکارناپذیرش، از نظرگاه درست، یعنی دگرگون کردن جهان‌بینی

بعدی ایران را با سرعت کمتر و بیشتر ساخت. بیداری نوین ملی و ناسیونالیسم ایرانی، ابزار اصلی دولت _ ملت بود و کاظم زاده ایرانشهر در آن گروه بیش از دیگران در این زمینه کار کرد: «در نظر من بیش از وحدت بشر و حتی بیش از اتحاد اسلام به اتحاد ایران باید کوشید. در جایی که بیگانگی و ناپهمنی به جایی رسیده که اهل هر ولایت و بلکه هر شهر، ولایت دیگر را غربت می‌شمارد... و از اغلب مردم وقتی اسم وطنش پرسیده می‌شود اسم مولد خود را می‌گویند... در این ایران که نه تنها جهالت و نفاق و تعصب، افراد آن را دشمن همدیگر ساخته بلکه داشتن زبان‌های مختلف و عادات و مراسم نیز طوری این ملت را... غیر متجانس نشان داده که خود مردم نیز اهالی ولایت دیگر را از ملت دیگری می‌شمارند... پیش از آشنا کردن ملت ایران با اجزای دیگر بشریت باید او را با افراد خود آشنا کرد و آشتی داد و برادر نمود... ماها باید بیش از هر چیز ایرانی باشیم و ایرانی نامیده بشویم و ایرانی بمانیم. ایرانی‌ت یک کلمه مقدس و جامعی است که تمام افراد ملت را بدون تفریق مذهب و زبان در زیر شهپر شهادت گستر خود جای می‌دهد.»

همین دید ملی او را در موضوع مذهب به چنین نتیجه‌گیری می‌رساند: «دین محصول ایمان است و ایمان یک امر وجدانی و قلبی است که میان بشر و آفریدگار او حاصل می‌شود و هیچ فرد دیگری حق مداخله بدان ندارد... فرض من از انقلاب فکری و دینی چیست؟... ۱ - تمیز دادن دین از خرافات و اوهام. ۲ - جدا کردن شئون روحانی از شئون جسمانی یعنی تفریق امور شرعی از امور مدنی. ۳ - موافقت دادن احکام دین با مقتضیات و احتیاجات ترقی و تمدن... به نظر من مذهب تشیع دو جنبه خاص دارد که آن را قادر به قبول کردن همه عناصر تجدد و تمدن می‌سازد. یکی از این دو گشوده بودن باب اجتهاد است که سرچشمه ترقی و تعالی و تمدن است... و دیگری این است که دین اسلام که بیش از هزار سال است مال ایران شده و در شکل شیعه تکامل کرده یک نوع دین ملی ایرانیان گشته یعنی روح ایرانی مهر خود را بدان زده است.» (۲) کاظم زاده در آستانه برخاستن ققنوس وار ایران از خاکستر قاجار توجه نمی‌کرد که اجتهاد تنها در چهارچوب ایمانی و دینی است؛ با اندیشه آزاد تفاوت دارد؛ و چندان بیش از حرام و حلال کردن خاویار نمی‌تواند برود. «اصولیان» که پیروزی‌شان بر مکتب اخباریان از سوی اسلامیان و خاورشناسان بسیار به منزله چیرگی «فقه پویا» (به گفته واپسین دژبانان ارتجاع مذهبی) جشن گرفته می‌شود در واقع توانستند دست همان فقه و همان مجتهدان (و نه بقیه مردم) را در پیشبرد مصلحت خودشان، از جمله رسیدن به نظریه ولایت فقیه در همان نخستین مراحل، باز کنند. او همچنین نمی‌خواست ببیند که جدا کردن دین از خرافات و اوهام چه آسیبی بر اسلامی که هزار سال مهر روح ایرانی بر آن خورده است و مجتهدانی که گویا می‌توانند سرچشمه ترقی و تمدن باشند خواهد زد. بسیاری از این اندیشه‌ها بازتابی از بحث‌هایی بود که در جهان عرب نیز جریان داشت. ولی روشنفکران عرب برخلاف کمالیست‌های ترک همزمانشان، عموماً پاسخ را نه بیرون از اسلام بلکه در خود آن می‌جستند و صدساله بعدی را نیز همه برای بدراوردن تجدد و «تطور» از اجتهاد گذراندند و هنوز در این وادی سرگردانند. این تلاش برای اسلامی کردن تجدد و اصلاح، که به جمال‌الدین افغانی بر می‌گشت، از آنها به پاره‌ای «برلنی‌ها» نیز رسید (۳) و نسلی‌های پس از آنان را بر کژراهه‌ای انداخت که پایانش انقلاب و جمهوری اسلامی بود.

برنامه تجدد تقی‌زاده و شرط اول مشهور آن «ایران باید ظاهراً و باطناً و جسماً و روحاً فرنگی‌مآب بشود و بس» دو شرط دیگر نیز داشت: «دوم

می‌توان مقایسه کرد. او از رهبران رده نخست انقلاب مشروطه بود و در تسلیم ناپذیری و پیکارجویی تا پای مرگ رفت و در نخستین جنگ جهانی با همکاری آلمان به سازمان دادن مقاومت برضد نیروهای اشغالی روس و انگلیس برخاست. ناکامی در جنگ و شکست جنبش مشروطه خواهی از همان لحظه پیروزی بر ارتجاع و استبداد در ۱۹۰۹، او را که هوشمندترین ناظرش بود به جبهه پیکار فرهنگی و فلسفی کشانید؛ کمیته ملیون را در ۱۹۱۵ در برلین تشکیل داد و روزنامه کاوه را در دو دوره تا ۱۹۲۲ اداره کرد. کاوه خود از رویدادهای مهم صد ساله گذشته ماست و هنوز بر گفتمان تجدد اثر می‌گذارد. مشروطه خواهی در تقی‌زاده بود که به دوره دوم خود رسید و او را می‌توان نماینده موج اول و دوم مشروطه خواهی (از پیروزی بر فضل‌الله نوری تا شکست از روح‌الله خمینی) هردو شمرد. او همه نبردهای سیاسی و انتلکتوئل شش دهه نخستین دوران مشروطه را از نسل اول آزادیخواه انقلابی تا نسل دوم ترقیخواه اقتدارگرا در صف اول جنگید و گذشته از پایگاه فرهنگی‌اش (داناترین همروزگاران‌اش می‌گفتند هیچ ایرانی زنده به پیش نمی‌رسد) و سرمشقی که در استواری کاراکتر گذاشت، در گفتمان تجدد از همه آن گذشتگان با ماتر است.

تقی‌زاده که همواره از زمانه‌اش پیش بود و در سرسپردگی و dedication و آرمانگرایی و دوری از عوامفریبی کمتر مرد سیاسی دوران‌اش به پای او می‌رسید زودتر از هر روشنفکر و سیاستگری مسئله را دریافت. ایران مانند هر کشور دیگری که به تجدد پا می‌گذارد و به دمکراسی تحول می‌یابد بایست نخست یک دولت _ ملت می‌شد: مردمانی بایک حکومت و زیر یک قانون که در سرزمینی با مرزهای معین و دور از جنگ داخلی یا هجوم‌های پیاپی خارجی می‌زیند. ایران اوایل سده بیستم، با حکومت پارلمانی و بی‌آن، چنان کشوری نمی‌بود و طرح مشروطه خواهان ناگزیر بیشتر روی کاغذ می‌ماند. اعضای کمیته ملیون، رویارو با چنان واقعیتی، در کنار فعالیت سیاسی سال‌های جنگ، به اندیشه درباره ریشه‌های واپس‌ماندگی ایران پرداختند. نتیجه بحث‌های آنان را جمال‌زاده به اینگونه آورده است: «در این جلسه بنا بر تنقیدی که آقای تقی‌زاده درباب صحبت آقای کاظم‌زاده نمودند که تقلید از اروپائیان همیشه جایز نیست و بعضی اظهارات دیگر از این قبیل، بالاجماع هیئت عامله قبول کرد که ایرانی‌ها بدون زبان و مذهب در همه چیز دیگر باید تقلید از فرنگی‌ها نمایند». این رهیافت رادیکال به تجدد در صفحات «کاوه» دنبال گرفته شد و ما در آنجاست که به بحث‌های منظمی درباره رواداری مذهبی، کنار گذاشتن عزاداری و آداب وحشیانه آن (اگرچه به اشاره)، وضع زنان، جدائی دین از سیاست... برمی‌خوریم. تقی‌زاده در همان زمان که ایران دستخوش هجوم و مداخلات هر روزه قدرت‌های بیگانه بود هشدار می‌داد که اگر راست بخواهیم نه خطر بزرگ از خارجه است نه راه نجات دور کردن فرنگی‌ها از ایران... بزرگ‌ترین خطر و اعظم آفات ملت و مملکت همانا آفت داخلی است و عدم تعلیم و تربیت عمومی.» (۱)

«برلنی‌ها» چنانکه دکتر بهنام در کتاب خود می‌گوید سخت زیر نفوذ اندیشه‌های رایج آن زمان بویژه در محافل ترقیخواه ترکیه و جهان عرب می‌بودند. فتوای تقی‌زاده تعدیل شده سخن عبدالله جودت، روشنفکر ترک بود که می‌گفت تقلید و رونویسی از غرب خطرناک است. تمدن یکی بیشتر نیست: می‌باید آن را بطور کامل پذیرفت، مانند گل سرخی با خارهایش. تاثیر روشنفکران ترک «برلنی‌ها» را به راه حل ترکیه متمایل کرد: استوار کردن بنیادهای دولت _ ملت؛ و تجدد آمرانه و به شتاب، که شصت ساله

تحول‌پذیری جامعه، نگهداشتند و بسیاریشان سهم فعالی - تا آنجا که سیاست بازی‌ها اجازه می‌داد و هیچگاه به ظرفیت واقعی‌شان نرسید - در دگرگونی‌ها داشتند. از میان آنها یکی، جمالزاده، انقلاب اسلامی را دید و با آن همچون پذیرفتنی‌ترین رویدادها روبرو شد. تقی‌زاده چنین فرجامی را در ۱۹۱۸ پیش‌بینی کرده بود: «یگانه امید ایران جوان و آینده بر این عده معدود (تربیت شدگان با معرفت و با هوش... که به نکات تمدن ملل برخورد و درست فرق زندگی ما و اروپا را ملتفت شده‌اند) است. ولی بدبختانه... وقتی که از اوضاع ممالک متمدنه مطلع می‌شوند... تأثیری که در آنها حادث می‌شود این است که کم کم از ملت خود سیر شده... به تدریج از قوم خود بیزار شده... اگر جوش و خروشی داشته باشند زبان به طعن و تنقید ملت خود گشوده... و بالاخره... دشمن وطن خود می‌شوند.» (۶)

جمالزاده تا آنجاها نرفت و تا مغز استخوان ایرانی ماند، ولی خرده‌گیری و نکوهش ایرانی که درونمایه بیشتر رمان‌هایش بود با خشکیدن چشمه آفرینشگری در او به سودازدگی رسید. او خوشبینی تقی‌زاده را نداشت که نیروی برانگیزنده هر سیاستگر - و نه سیاست باز - است و نا امید از جامعه‌ای که دیگر نمی‌شناخت، آن را سزاوار حکومت همان آخوندها می‌دانست که هر چه از زندگی‌اش گذشت با آنها نزدیکی روحی بیشتری یافت. جمالزاده را می‌توان نمونه ایرانیانی دانست که در فضای غربی از هیچ کس کم ندارند و به ایرانی که می‌رسند سطح خود را به تصور نومیدانه‌ای که از ایران و ایرانی دارند پائین می‌آورند. او و همفکرانش در آن نخستین دهه‌های سده بیستم که خود سراسر پلیدی و پریشانی بود، به در و دیوار فضای ناممکن ایران هنوز قرون وسطائی می‌زدند و اگر ذهن‌های جوینده‌شان همه پاسخ‌ها را نیافت به پرسش‌های درست رسید. آنهمه توانائی اندیشه و شهادت اخلاقی در تیرگی سال‌هایی که امروزمان در برابرش چشمه روشنائی است، و در جامعه‌ای که مدت‌هاست توانائی شناخت والائی excellence را از دست داده است و تنها برانگیختگی عواطف خام و زبان اسطوره و افسانه را در می‌یابد بی‌قدر ماند. کم و کاستی‌های طرح تجدد آنان که گناهِش به گردن همان فضای نا ممکن قرون وسطائی بود بر خودشان افتاد؛ و بزرگترین‌شان، تقی‌زاده، که از همه اندیشه‌مندان اجتماعی ایران تا دهه‌ها پیشتر بود، قربانی چنان شخصیت‌کشی کوتاه نظرانه‌ای شد که سهم بزرگش در انقلاب مشروطه نیز از یاد رفت.

ولی اگر تاریخ را، چنانکه هست، از پیشداوری‌های یک نسل و دو نسل، فراتر بگیریم هیچ دریغی بر آن مردان نوآور جایز نیست. آنها مشروطه خواهی را ژرفتر بردند و به یک جهان‌بینی که به رغم کاستی‌های خود توانست جامعه ایرانی را به مسیر بازگشت ناپذیر تجدد بیندازد درآوردند. ما امروز به زبانی که آنها توسعه‌اش را آغاز کردند سخن می‌گوئیم و در آنچه به گرفتن تمدن غرب بویژه نظام ارزش‌هایش ارتباط دارد بر همان راه می‌رویم. عرفی‌گرایی و رواداری مذهبی؛ دفاع از دولت - ملت که یکپارچگی سرزمینی جزء اساسی آن است؛ نوسازندگی فرهنگ و زبان ایران؛ و شناخت و نگهداشت و پیشبرد میراث باشکوه ملی را آنها به ما آموختند و به آیندگان در برابر بازگشت به گذشته‌های آرمانی گمراهان، و هنر نزد ایرانیان است و بس، و بیرون آوردن جهان امروز از هزار و چهار صد سال و دو هزار و پانصد سال پیش، هشدار دادند. امروز نزدیک به صد سال پس از کمیته ملیون برلنی‌ها، و در سر و کار با بخش بزرگی از جامعه روشنفکری ایران بهتر می‌توان به ابعاد قهرمانی پیکار مردانی چون تقی‌زاده پی‌برد.

اهتمام بلیغ در حفظ زبان و ادبیات فارسی و ترقی، توسعه و تعمیم آن؛ سوم نشر علوم فرنگ و اقبال عمومی به تاسیس مدارس. او نخستین کسی بود که به توسعه زبان و نقش زبان در توسعه توجه کرد و کاوه نخستین روزنامه فارسی بود که به پیشبرد و نوسازندگی زبان همت گماشت. او و همفکرانش زبان فارسی را یکی از عوامل کامیابی در پذیرفتن تمدن غرب در عین حفظ هویت ملی ایران می‌شمردند: تسلیم شدن به پدیده‌ای که غربی است و نگهداشتن جنبه‌های خوب و سازنده و ماندنی فرهنگ ایران که زبان و ادبیات فارسی رکن آن است. آنها نه تنها شناخت غرب بلکه بهمان اندازه شناخت نیک و بد فرهنگ و ادب ایران را لازم می‌دانستند تا نه از تجدد بترسیم، نه به خودشیفتگی بیفتیم. فرنگی‌مآبی تقی‌زاده و گروهش ریشه در شناخت ژرف فرهنگ غرب از یک سو و تاریخ و فرهنگ ایران از سوی دیگر داشت. او نمی‌توانست پیش از آنکه عمیقاً فرنگی شود عمیقاً ایرانی نشده باشد. حکم او برای زمانش زود بود و سی سال بعد که مانده‌های آل‌احمد مد روز شده بودند (در هنگامی که روشنفکر نه به سبب مایه فکری خود، یا آزادمنشی‌اش، که شرط اول روشنفکری است، بلکه به دلیل موضع ضد حکومت باب بازار، به این نام شناخته می‌شد) حتا زودتر بود. در ۱۹۴۵/۱۳۲۴ همان زمانها که جریان روشنفکری ایران در اندک اندک در ارتجاع فرو می‌رفت تقی‌زاده در پی روشنگری برآمد و گرچه سخن بیست و پنج سال پیش خود را از بی‌شکویی جوانان دانست که با توجه به فاصله زیاد با اروپا خواستند به یک جهش خود را به آن برسانند، هشدار داد که «این نباید حمل بر جایز بودن سستی و توقف در مسیر تدریجی... وصول به غایت تمدن مطلوب شمرده شود... منظور من از تمدنی که غایت آمال ما باشد تنها با سواد مردم و فرا گرفتن‌شان مبادی علوم را، یا تبدیل عادات و لباس و وضع ظاهری آنها بر عادات مغربی نیست بلکه روح تمدن و فهم و پختگی و رشد اجتماعی و روح تساهل و آزادمنشی و آزاده فکری و مخصوصاً خلاصی از تعصبات افراطی و منانت فکری و وطن‌دوستی از نوع وطن‌دوستی مغربیان و شهادت و فداکاری در راه عقاید خود است که هنوز به این مرحله نزدیک نشده‌ایم.» (۴) او می‌توانست در هر صفتی که بکار می‌برد خود را در نظر داشته باشد.

در برابر او جمالزاده از «رفع و دفع تدریجی فرنگی‌ها از روی نمونه ژاپن و بلغار (?)» دفاع می‌کرد و کاظم‌زاده در دید ناسیونالیستی خود همچنان تند می‌رفت: «بارها گفته‌ایم که ایران نه روحا و فکرا و ظاهرا و باطنا فرنگی باید بشود و نه در حال ناگوار امروزی باید بماند. بلکه ترقی باید بکند و تمدنی مخصوص به خود که آن را تمدن ایرانی بتوان نامید تحصیل و ایجاد نماید.» (۵) اینگونه توهمات تا دهه‌ها از ذهن ایرانی بیرون نرفت. رفع و دفع فرنگی‌ها به ضدیت با فرهنگ غرب دامن زد که به خود گرفتنش تنها راه برون‌رفت از چنبر بینوائی و وابستگی می‌بود؛ و تمدن ایرانی دستاویزی برای سنت‌گرایان شد که تجدد را نفی می‌کردند و با تیر ارزش‌های اصیل خود به ریشه هر چه از پیشرفت که بدان رسیده بودیم زدند.

روشنفکران امروزین ایران هشتاد سالی لازم داشته‌اند که به پیام «برلنی‌ها» بازگردند و آن را در پرتو تحولات سده گذشته از نو ارزیابی کنند. آن پیشروان، خود برآوردن همه آرزوهایشان را ندیدند ولی بیشتری در پایان زندگی می‌توانستند از فاصله‌ای که جامعه ایرانی پیموده بود، و سهم خود در آن خرسند باشند. عموم آنان باور خود را به ضرورت دگرگون کردن فرهنگ ایرانی که آن را تمدن در معنای گسترده خود شامل فرهنگ می‌خواندند، و

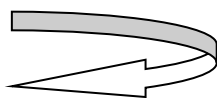
سیاسی ایران از هم‌رایی برخوردار گردید (ملی کردن صنعت نفت یک موضوع دیگر بود). اما با آنکه همه گرایش‌های سیاسی و فکری (مذهبیان را در موضوع تجدید می‌باید اساساً در جبهه مخالف گذاشت) در نیاز به نوسازی سریع هم‌رای بودند بحث درخوری درباره استراتژی نوسازندگی و اینکه اصلاً چرا می‌باید دست به آن زد درنگرفت. در این حال تغییرات کمی و مادی که جامعه ایرانی را به تندی دگرگون می‌کردند زندگی از آن خود می‌داشتند و در تحول شتاب‌آمیز موقعیت، عدم تعادل‌هایی پدید می‌آوردند و به تضادهایی دامن می‌زدند که هیچ‌کس نمی‌توانست به درستی شرح دهد چه رسد که کنترل کند.

در بیست ساله رضاشاهی، جنبش نوسازندگی ایران بیشتر زیر نفوذ روشنفکران ناسیونالیست ضدآخوند بود که با اینهمه می‌کوشیدند حساسیت‌های جامعه‌ای غوته‌ور در عوالم آخوندی را محترم دارند. ولی هنگامی که آن جنبش به برداشتن حجاب رسید، جنگی که از انقلاب مشروطه میان پاسداران مذهب و پیشروان ترقی درگرفته بود در شورش مسجد گوهرشاد مشهد (۱۳۱۴/۱۹۳۶) باز زبانه کشید و نقش اسلام و «روحانیت» در واپس‌ماندگی ملی بار دیگر نمایان شد. آن روشنفکران در یک فضای انقلابی سازنده، انرژی بی‌سابقه‌ای به سیاست ایران دادند، و با روحیه‌ای که به نظر می‌رسید غیر ممکن نمی‌شناسد یک طرح نوسازندگی غیر مشارکتی و از بالا و اقتدارگرا authoritarian را دنبال کردند که تمرکز خود را بر ضروری‌ترین اسباب یک دولت و جامعه نوین گذاشته بود، به امید آنکه دگرگونی‌های کمی به تدریج به تغییرات کیفی بینجامد. علی‌اکبر داور بهترین نماینده آن روشنفکران و دنبال‌کننده سنت روشنفکر - روزنامه نگار - سیاستگر، به‌همراه عبدالحسین تیمورتاش استراتژی‌های اصلی آن طرح نوسازندگی بودند که با خلق و خوی پادشاه سازگاری تمام داشت. (تیمورتاش یکی از بافرهنگ‌ترین و تواناترین سیاستگران زمان خود بود و جایگاه بلندش نیاز به ارزیابی دوباره دارد). ایران در دست یک طبقه سیاسی تازه، که مانندش به یادها نمی‌آید، زیر رهبری و نظارت سختگیر و هر روزی پادشاهی که شورش‌ناختن داشت، یک دولت - ملت سده هفدهمی (دوران پیش از دولت - ملت دمکراتیک در اروپا) شد که داشت به تاخت خود را به سده‌های بعد می‌رسانید. آن طبقه سیاسی، بر خلاف کسانی که از «دمکراسی اول و دوم» در ایران دم می‌زنند می‌دانست چه می‌گوید و بجای شعار دادن، زیرساخت‌های لازم دمکراسی را بوجود می‌آورد. آنها کشوری را که از تجزیه حتمی بازآورده شده بود از آن ژرفای بینوایی و نادانی به درجه‌ای از پیشرفت رساندند که دیگر هیچگاه بکلی باز نایستاد و ما را تا برترین سطح تمدن جهانی خواهد رساند.

دست نیرومند و «استبداد منور»ی که موج دوم مشروطه خواهان در ناچاری خود آرزو می‌کردند (همان که مشفق کاظمی می‌گفت: «پیدایش یک دست توانا یا دسته توانا... و دیکتاتور صالح آشنا به اوضاع جهانی برای نجات ایران») در شخصیت پرتوان و آینده‌نگر سردار سپه - رضاشاه تحقق یافت. او که بی‌تردید بزرگ‌ترین مرد سده بیستم ایران است برنامه سیاسی مشروطه خواهان را گرفت و در دو دهه کوتاهی که داشت تا آنجا که توانست پیش برد. اولویت‌های برنامه نوسازندگی او همه درست بود و پیاپی آمد. یک نگاه به کاری که در سازمان دادن ارتش ملی کرد نبوغ او را به عنوان یک فرمانده نظامی و سیاستگر، و محدودیت امکاناتش را نشان می‌دهد. سردار سپه که فرازش (صعود) خود را به قدرت با کودتایی در قزاقخانه برضد افسران روسی آغاز کرده بود می‌بایست بی هیچ امکان مالی، نیروهای قزاق (روسی) پلیس جنوب (انگلیسی) و ژاندارم (ناسونالیست و سرکش) را همه در دشمنی با یکدیگر زیر یک فرماندهی بیاورد. او این ارتش را برای یکپارچه کردن ایران لازم داشت که نخستین شرط در آوردن یک دولت - ملت از ممالک محروسه اسمی آن زمان بود؛ هر چیز دیگری از آن سرچشمه می‌گرفت. امروز ایرانیان نمی‌توانند باور کنند که ایران یکپارچه‌ای را که از مصیبت‌ها و مخاطرات سده بیستم جان بدر برد مرهون تریاک هستند. سردار سپه دست بر درآمدهای انحصار تریاک انداخت و ارتشی بسیج کرد که کمر فتودالیسم را در ایران شکست و خوزستان را از اینکه یک شیخ‌نشین نفتی دیگر شود بازداشت و امنیتی در ایران برقرار کرد که بی آن نمی‌شد هیچ چیز ساخت.

➤ تقی‌زاده که همواره از زمانه‌اش پیش بود و در سرسپردگی dedication و آرمانگرایی و دوری از عوام‌فریبی کمتر مرد سیاسی دورانش به پای او می‌رسید زودتر از هر روشنفکر و سیاستگری مسئله را دریافت. ایران مانند هر کشور دیگری که به تجدید پا می‌گذارد و به دمکراسی تحول می‌یابد بایست نخست یک دولت - ملت می‌شد: مردمانی بایک حکومت و زیر یک قانون که در سرزمینی با مرزهای معین و دور از جنگ داخلی یا هجوم‌های بیپای خارجی می‌زیند. ایران اوایل سده بیستم، با حکومت پارلمانی و بی آن، چنان کشوری نمی‌بود و طرح مشروطه خواهان ناگزیر بیشتر روی کاغذ می‌ماند.

نوسازندگی او با همه شیفتگی‌اش به آتاتورک، تا لاتیینی کردن خط یا اعلام دولت غیرمذهبی (لاتیک) نکشید؛ و در توسعه جامعه مدنی کوتاه‌تر از آن آمد که در خوردن جامعه آن روز ایران می‌بود. واپس‌ماندگی ایران آن زمان که با ترکیه فرسنگ‌ها فاصله داشت و ضرورت ساختن تقریباً همه چیز از صفر، نمی‌گذاشت آن برنامه به اندازه کافی دور برود؛ ولی برای نیم قرن یک هدف و دستور کار ملی ماند - یکی از موضوع‌های معدودی که در طبقه



مراکز بزرگ نشر و پخش کتاب در اروپا

انتشارات فروغ (کلن) انتشارات مهر (کلن) نشر البرز (فرانکفورت)
نشر دنا (هلند) نشر ارزان (سوئد)

صادق هدایت در تار عنکبوت (پس گفتاری بر آشنایی با صادق هدایت و عنکبوت گویا) - م. ف. فرزانه چاپ اول / انتشارات فروغ / ۱۱ یورو
جایگاه سخن (نقش شاعر و نویسنده در ایران پس از انقلاب اسلامی) - دکتر شیوا رهبران ،
گفتگو با ۱۲ نفر از نویسندگان و شاعران: سیمین بهبهانی، دولت آبادی، درویشیان، حقوقی، روانی پور و... / نشر ارزان سوئد / ۱۲ یورو
از امان اله تا کزلی (از سال ۱۳۰۳ ه.ش. تا سال ۱۳۸۲ ه.ش.) - نظریات و بررسی‌های قوانین اساسی افغانستان و برخی
قوانین و میثاقهای جهانی / حامد یوسف نظری / انتشارات کاوه ۸۹۷ ص / ۲۵ یورو
درماگادان کسی پیر نمی شود - اتابک فتح زاده (خاطرات دکتر عطا صفوی از اردوگاههای دایی یوسف) / ۳۵۰ ص / ۱۰ یورو
مدرنیته و بحران ما - هوشنگ ماهرویان / ۴/۵ یورو
پی نکته هایی بر جامعه شناسی خودمانی - حسن نراقی / ۷ یورو
تاملاتی جامعه شناسانه درباره سکولار شدن - هادی جلیلی / ۳/۵ یورو
امتناع تفکر در فرهنگ دینی / آرامش دوستدار / ۱۸ یورو
افسانه توسعه (اقتصادهای ناکارآمد قرن بیست و یکم) / اسوالدود ریورو - عبدالله زاده / ۶ یورو
تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی (دوجلدی) - برتولد اشپولر - جواد فلاطوری / ۲۰ یورو
جنبش کنل محمد تقی خان پسیان - غلامحسین میرزا صالح / ۴ یورو
از ارسطو تا گودل (مجموعه مقاله های فلسفی / منطقی) - ضیا موحد / ۶ یورو
به نام آزادی (نقد و بررسی آرای شش متفکر عصر جدید) - آیزیا برلین - کاردان / ۷ یورو
کنترل رسانه ها (رسانه های گروهی افکار را کنترل می کنند) - نوام چامسکی - خسرو شاهی / ۲/۵ یورو
از زندان رضاخان تا صدر فرقه دمکرات آذربایجان (بررسی زندگی و... پیشه‌وری) - مراغه ای / ۱۴ یورو
قفقاز در تاریخ معاصر به کوشش کاوه بیات / ۴ یورو
رگ تاک - دلارام مشهوری ۲ جلدی / ۲۸ یورو
آذربایجان در موج خیز تاریخ (نگاهی به مباحث ملیون ایران و جراید باکو در تغییر نام آذربایجان) - بیات / ۴ یورو
آذربایجان روسیه (شکل گیری هویت ملی در یک جامعه مسلمان) - خوسکی - فیروز مند / ۵ یورو
در بزم حافظ خوشخوان - هما ناطق / ۲۰ یورو

انتشارات مهر (کلن)

Mehr Verlag - Blaubach 24 - 50676 Köln - Tel. +49 221 21 90 90
Fax. +49 221 240 16 89

انتشارات فروغ (کلن)

Forough Verlag - Jahn Str. 24 - 50676 Köln - Tel. +49 221 92 35 707
Fax +49 221 20 19 878

نشر البرز (فرانکفورت)

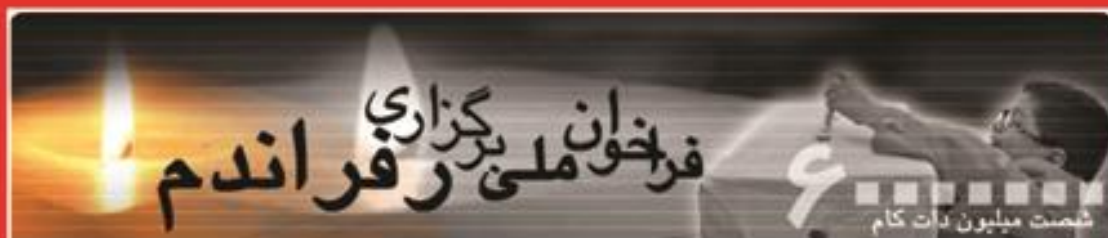
P.Iran co. - Gut Leut Str. 150 - 60327 Frankfurt - Tel. +49 69 24 24 80 01
Fax. +49 69 24 24 80 02

نشر دنا (هلند)

Dena Publishing - Oostzeedijk 362 - 3063 CD Rotterdam - Holand
Tel. +31 10 41 41 050 Fax. +31 10 41 41 088

نشر ارزان (استکهلم)

Kitab-I Arzan - Helsingforsgatan 15 - 16478 Kista - Sweden
Tel. & Fax +46 8 75 27 709



دایره ممکنات نه همین است که در یک لحظه تاریخی به دیده
بیاید و خویشکاری انسان در بزرگ کردن دایره ممکنات است.
فراخوان تا همین جا با دیگرگون کردن روحیه‌ها اندکی دایره را
بزرگ‌تر کرده است.

دربوش همایون

